

This is a Persian translation of chapter five of:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007

کتاب حاضر ترجمه‌ی فارسی بخش پنجم اثر زیر است:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007



www.rouZGar.com

قدرت بسیار خطرناک

خاورمیانه و سیاست خارجی امریکا

(گفت و گوهایی درباره ی ترور، دموکراسی، جنگ و عدالت)

بخش پنجم

نوآم چامسکی، جلیبر اشقر

برگردان: رضا اسپیلی

ویرایش و پیش گفتار از: استفن ر. شالوم

بخش پنجم ستیزه‌ی اسرائیل - فلسطین

مشروعیت اسرائیل

شالوم: جدل‌های زیادی درباره‌ی مشروعیت دولت اسرائیل شده‌است. مشروعیت یا نامشروعیت دولت اسرائیل در چه حدی است؟

چامسکی: فکر نمی‌کنم که مفهوم مشروعیت دولت خیلی معنی داشته‌باشد. آیا ایالات متحد دولت مشروعی است؟ دولتی بر پایه‌ی نسل‌کشی که نصف مکزیک را فتح کرد. چه چیزی مشروعش می‌کند؟ در روش تدوین نظام بین‌الملل، دولت‌ها حقوق مشخصی دارند و کاری با مشروعیتشان ندارند. هر دولتی که فکرش را بکنید بر پایه‌ی خشونت، سرکوب، اخراج و انواع جنایت‌ها شکل گرفته و خود سیستم دولتی مشروعیت ذاتی ندارد. این مشکل نهادی است که رشد کرده و با خشونت‌های بسیار تحمیل شده‌است. مسأله‌ی مشروعیت مطرح نیست. نظم بین‌الملل وجود دارد که بر اساس آن اساساً توافق شده که دولت‌ها حقوق مشخصی داشته‌باشند اما این برای آن‌ها هیچ مشروعیتی به دست نمی‌دهد چه اسرائیل باشد چه هر دولت دیگری.

اشقر: می‌شود سؤال را جور دیگری مطرح کرد. اگر بکوشیم ریشه‌های شکل‌گیری دولت اسرائیل را تعریف کنیم، قاعده‌یی که به ذهنمان می‌رسد عنوان نمایشنامه‌ی مشهور مکسیم رودینسون است؛ *اسرائیل: دولت/استعماری - مهاجرنشین؟* [۱] به این واقعیت اشاره دارد که اسرائیل وارد تاریخ دولت‌ها شده‌است البته می‌شود همین مطلب را برای خیلی از دولت‌ها گفت (*چامسکی: برای بیشترشان*). اما بعد عامل زمان را داریم: اسرائیل دولت خیلی تازه‌ی استعماری - مهاجرنشین است بر پایه‌ی اخراج بومیان فلسطینی و نسل‌کشی مثل ایالات متحد. طنزآمیز است که دولت‌های شکل گرفته بر پایه‌ی نسل‌کشی نه از منظر اخلاقی البته بلکه از منظر سیاسی، در رویارویی با چالش مشروعیتشان، در موقعیت کم‌درست‌تری اند. در مورد اخراج، آن‌هایی که اخراج شده‌اند همچنان به چالش کشیدن مشروعیت دولت ادامه می‌دهند؛ در مورد نسل‌کشی، کسانی که باید چالش برانگیز باشند نیست و نابود شده‌اند. بدیهی است که تمام دولت‌ها بر پایه‌ی خشونت شکل گرفته‌اند اما مواردی چون دولت آپارتاید افریقای جنوبی یا الجزایر زمان سلطه‌ی فرانسه را نمی‌توان در مقوله‌ی دولت‌هایی که بگذارید بگوییم مشروعیتشان زیر سؤال

نیست یا دیگر نیست گنجانند. پس واقعیت این است که اسرائیل با مسأله‌ی حادِ مشروعیت روبه‌روست، با مسأله‌ی «حق بقا»: بیشتر عرب‌ها آماده‌اند تا به صورت بالقوه^۱ به رسمیت بشناسندش، به صورت یک واقعیت اما نه به صورت قانونی و بر حق^۲.

چامسکی: مفهوم «حق بقا» را ظاهراً هوادارانِ عدم پذیرش ایالات متحد و اسرائیل ابداع کرده‌اند. و راه گسترش جالب است. این مفهوم در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. هیچ دولتی حق بقا ندارد. مکزیکی‌ها حق بقای ایالات متحد را که در نصف خاک مکزیک نشسته‌است نمی‌پذیرند. آن‌ها ایالات متحد و حق زندگی در صلح و امنیت درون مرزهای به رسمیت شناخته‌شده‌اش را به رسمیت می‌شناسند اما حق بقای ایالات متحد را به رسمیت نمی‌شناسند و نباید هم بشناسند. سرخ‌پوست‌های هوپی^۳ هم همین‌طور ایالات متحد را به رسمیت می‌شناسد و نه حق وجود داشتندش را. مطالعه‌ی دقیقی در این مورد ندیده‌ام اما تا آنجا که می‌توانم بگویم مفهوم «حق بقا» در دهه‌ی ۱۹۷۰، در مقطعی که مهم‌ترین دولت‌های عرب با حمایت تلویحی جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین پذیرفتند که اسرائیل «حق دارد درون مرزهای امن به رسمیت شناخته‌شده در صلح زندگی کند» - جمله‌های قطعنامه‌ی ۲۴۲ شورای امنیت تصویب شده بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، ضمیمه‌ی قطعنامه‌ی شورای امنیت که ایالات متحد در ژانویه‌ی ۱۹۷۶ آن را و تو کرد [۲] - رشد پیدا کرد. تبلیغات ایالات متحد و اسرائیل برای ایجاد مانع و جلوگیری از پیشرفت مذاکرات و توافق اسکان، این درخواست را از این حق تمام دولت‌ها - «زندگی در صلح درون مرزهای امن و به رسمیت شناخته‌شده» - به «حق بقا» تبدیل کرد. مانع جدید این بود که فلسطینی‌ها به شرطی طرف مذاکره خواهند بود که حق بقای اسرائیل - یعنی مشروعیت سلب مالکیت شدن و اخراج شدنشان از سرزمین‌هایشان - را به رسمیت بشناسند. می‌توانم بگویم که این راهی بود برای مانع‌تراشی در پیشرفت مذاکرات در زمانی که ایالات متحد و اسرائیل به خاطر تن‌زدنشان از مذاکرات و اجماع گسترده‌ی بین‌المللی برای تشکیل دو دولت مستقل کمابیش از نظر بین‌المللی منزوی می‌شدند. فکر نمی‌کنم باید این مفهوم را پذیرفت؛ مفهومی تبلیغاتی است. هیچ دولتی حق بقا ندارد و هیچ کسی دلیلی برای پذیرفتنش. دولت‌ها همین‌اند که هستند. هیچ‌یک از آن‌ها مشروعیت ذاتی ندارد. حق با شماست، متفاوت‌اند؛ ابعاد بسیار متفاوتی دارند. دولت آپارتاید آفریقای جنوبی به معنی خاص زشتی نامشروع بود. حالا مشروع شده؟ آپارتاید تمام شده اما برای ۸۰ درصد جمعیت سیاه‌پوست، شاید بعد از این اقدامات نولیبرال نهادینه شده شرایط از گذشته هم بدتر شده باشد. حالا مشروع است؟ کاملاً درست است که اسرائیل در یک معنی کمابیش منحصر به فرد است - به این معنی که پس از نظم بین‌المللی معاصر در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد. اسرائیل در سال ۱۹۴۸ دولت شد مثل پاکستان و هند، پس یکی از دولت‌هایی است که پس از تدوین نظم بین‌الملل فعلی تأسیس شدند و این عنصری به شدت مشکل‌آفرین را تحمیل می‌کند - مثل هند. مثلاً چرا هند باید در کشمیر مستقر شود؟ کشمیری‌ها نمی‌خواهند؛ اتفاقاً مهاراجه‌ها این تصمیم را برخلاف خواست مردم گرفتند و این کار را با خشونت کردند. اجازه‌ی همه‌پرسی درخواستی سازمان ملل را نمی‌دهند. نیروهای ویژه‌ی هندی، تفنگ‌داران راشتریا^۴ به قساوت‌های وحشتناکی دست می‌زنند. در انتخاباتی که به خشونت انجامید و همچنان هم ادامه دارد، تقلب کردند. این عنصر نامشروعیت است.

اشقر: فکر می‌کنم اینجا سطوح مختلف دارند با یکدیگر خلط می‌شوند. البته هیچ دولتی روی زمین دولتی نیست که برابری اجتماعی را به ارمغان آورد. این خیلی روشن است. اما قضیه‌ی آفریقای جنوبی را می‌شود برای ایالات متحد یا هر دولت دیگری

1. De facto

2. De jure

3. Hopi

4. Rashtriya Rifles

هم گفت (چامسکی: اما افراط‌کاری‌هایی وجود دارد) البته که افراط‌کاری‌هایی وجود دارد ولی حالا داریم از سطح متفاوتی حرف می‌زنیم. دولت‌هایی هستند که از نظر اکثریت قاطع مردمشان دولت در نظر گرفته شده‌اند و مشکلی باهاشان نداریم. اما وضعیت‌هایی وجود دارد که بخشی است از مشروعیت استعماری با زور به دست آمده و اکثر مردم قبولشان ندارند. کشمیر، کردستان و... چنین موقعیت‌های نامشروعی دارند که اکثریت مردم نمی‌توانند خود را با ساختارهای دولتی موجود بیان کنند.

چامسکی: می‌شود ادامه داد. ترکیه را در نظر بگیر بعد از اخراج یونانی‌ها. یونانی‌ها تا به امروز این را نپذیرفته‌اند. مشروعیتی ندارد و فقط با تنظیم قوا برقرار شده است. اسرائیل به این خاطر نامعمول است که کمی بعد از دیگر دولت‌ها تأسیس شد ولی ویژگی مشابهی دارد. و ایالات متحد شاید افراطی‌ترین دولت باشد. تقریباً کل مردم را یا قلع و قمع کردند یا از سرزمین‌هایشان بیرون انداختند. بعدش هم که در نیمی از خاک کشور دیگری مستقر شدند. تنها دلیل برای فتح نکردن کانادا، بازدارندگی خیلی قوی بریتانیا بود. راحت بگویم فکر نمی‌کنم بشود مسأله‌ی مشروعیت یک دولت را با جدیت مطرح کرد. همه‌ی دولت‌ها نامشروع‌اند.

اشقر: بله اما باز هم بستگی دارد به اینکه منظورمان چه باشد. در مورد اسرائیل این وضعیت وجود دارد که اکثریت قاطع - بیش از ۸۰ درصد - جمعیت فلسطینی عرب بومی آن سرزمین در سال ۱۹۴۸ بیرون انداخته شدند.

چامسکی: جمعیت بومی ایالات متحد امروز چه فکر می‌کند؟

اشقر: از اول گفتم که دولت‌هایی که بر مبنای قتل عام فجیع شکل گرفتند به تعبیری در شرایط خیلی کم در سرتی به سر می‌برند چون هیچ توده‌ی انبوهی با مشروعیتشان مخالفت نمی‌کند. از طرف دیگر در مورد اسرائیل، جمعیتی داریم که دست‌کم به اندازه‌ی مهاجر - مقیم‌ها^۱ هستند و مدعی همان سرزمینی که آن را غصب شده می‌دانند. مادام که راه‌حلی مورد پذیرش این جمعیت وجود نداشته باشد، مشکل مشروعیت وجود دارد. اگر این جمعیت بپذیرد که آن دولت، گرچه از بی‌عدالتی و ستم تاریخی برخاسته، با این وجود به عنوان واقعیت تثبیت شده و در متن یک توافق شناخته شود، مشکل حل می‌شود. اما مادام که چنین نباشد مشکل مشروعیت پابرجاست. - در همان معنای رسمی دمکراتیک از این عبارت.

چامسکی: مادام که با چیزی مخالفت شود، محل نزاع است، موافق ام. پس سرلانکا به شدت محل نزاع است. هند هم همین‌طور. آلزاس - لورن^۲ دیگر محل نزاع نیست چون دو طرف پذیرفتند که اگر دفعه‌ی بعد بر سر آن منازعه کنند، دنیا نیست و نابود خواهد شد. اسرائیل را حتی بیشتر فلسطینی‌ها پذیرفتند. اما تا زمانی که کاملاً پذیرفته شود بله محل منازعه است. این ربطی به مسأله‌ی مشروعیت ندارد. این واقعیت که خیلی‌ها از منازعه دست کشیده‌اند مشروعیت نمی‌کند.

اشقر: نه. مشروعیت بر مبنای رضایت است. مشروعیت رضایت اکثریت است و رضایت اکثریت دست‌کم در فلسفه‌ی سیاسی و قانون اساسی دمکراتیک معرف مشروعیت است. یک دولت مشروع است وقتی بر مبنای رضایت اکثریت جمعیت ذی‌حقوقش باشد حالا باز مشکل اسرائیل این است که بخش عمده‌ی مردم فلسطین از ۱۹۴۸ آنجا اخراج شده و از حقوقشان محروم‌اند. در نتیجه اگر در نظر بگیریم که این مردم در سرزمینشان حقوقی دارند که از آن‌ها محروم شده‌اند دیگر نمی‌شود گفت دولت اسرائیل بر پایه‌ی رضایت اکثریت جمعیت ذی‌حقوقش است.

1. settler-dominant
2. Alsace-Lorraine

چامسکی: بگذار واژه‌ی «مشروعیت» را کنار بگذاریم. «مشروعیت» در موضوعات بین‌الملل معنایی کاملاً متفاوت دارد. می‌شود رُک و راست گفت که مردم بومی سرزمینی که دولت اسرائیل بر آن بنا شده، مشروعیت اخراجشان را نمی‌پذیرند. این درست است و ربطی به این مسأله ندارد که دولت مشروع است یا نیست. می‌شود همین را درباره‌ی خیلی از دولت‌های دیگر هم گفت. مردم شاید بپذیرندشان اما مشروعیتشان را نمی‌پذیرند. نمی‌دانم اگر در آلاسکا - لورن نظرخواهی شود که آیا مردم مشروعیت آن راه‌حل را می‌پذیرند یا نه، چه پیش خواهد آمد. خواهند گفت خُب اینطوری مسأله را حل کردند. ممکن است فکر کنند این راه‌حل مشروع بوده یا فکر کنند مشروع نبوده است. اگر به قرارگاه سرخ‌پوستان بومی هوپی می‌رفتید قطعاً ایالات متحد را مشروع نمی‌دانستند اما آن را پذیرفتند.

اشقر: اگر آن را پذیرفتند پس مشروع است.

چامسکی: خُب، اگر بپذیریم که فلسطینی‌ها بیان‌متشکلی دارند آنها اسرائیل را مدت‌هاست پذیرفته‌اند. آن‌ها از قطعنامه‌ی سال ۱۹۷۶ سازمان ملل (که ایالات متحد و توش کرد) مبنی بر درخواست دو دولت مستقل، حمایت کردند [۳]. در سال ۱۹۸۸ شورای ملی فلسطین رسماً چنین توافقی را پذیرفت [۴]. اما فکر نمی‌کنم که این عمل، هیچ مشروعیتی به اسرائیل داده باشد، بیش از هر نظم و نظام دیگری که به دولت دیگری مشروعیت ببخشد. اما تا آنجاکه مسأله‌ی پذیرش مطرح است بله آن را پذیرفتند. گرچه البته با چیزهایی مخالف‌اند مثل حق بازگشت یا مرزها یا غیره.

مثلاً مذاکرات تابا^۱ را در ژانویه‌ی ۲۰۰۱ در نظر بگیر [۵]. به توافق نرسیدند اما به آن خیلی نزدیک شدند. مذاکره‌کنندگان در کنفرانس خبری پایانی گفتند که هرگز چنین به توافق نزدیک نبوده‌ایم و اگر بتوانیم کمی بیشتر ادامه دهیم احتمالاً به توافق خواهیم رسید [۶]. اگر این توافق به دست می‌آمد به پذیرش از سوی تنها ساختار اجرایی سازماندهی شده در جهان فلسطینی می‌انجامید. این اسرائیل را مشروع می‌کرد؟ نه. بیشتر از ایالات متحد یا فرانسه یا هند یا سریلانکا و همین‌طور تا پایین، نه.

اشقر: فکر می‌کنم نمی‌شود اینجا از معیاری دوگانه استفاده کرد. نمی‌شود دولت‌های اروپایی، ایالات متحد و بقیه را برای توجه نکردن به نظر مردمشان در مورد جنگ عراق سرزنش کرد و بعد بی‌توجه به نظر مردم فلسطین تصمیم‌های تشکیلاتی را که معادل دولت فلسطین است به عنوان آوای مقتدر مردم فلسطین تأیید کرد.

چامسکی: یعنی حالا می‌گویی تشکیلات خودگردان فلسطین نامشروع است؟

اشقر: نه، می‌گویم که نمی‌توان هیچ توافقی را مشروع دانست اگر بر پایه‌ی رایزنی با مردم فلسطین از طریق نوعی همه‌پرسی نباشد. باید اکثریت مردم تحت ستم فلسطین آن را بپذیرند.

قدرت تصمیم‌گیری فلسطینی‌ها در هر توافق

چامسکی: شامل پناهندگان به لبنان و جاهای دیگر؟

اشقر: البته.

چامسکی: این یعنی تضمین قطعی جنگ و ویرانی دایم فلسطین. اگر اصرار بر این باشد که هر توافقی را باید فلسطینی‌های حاضر در اردوگاه‌های مهاجران بپذیرند، بهترین هدیه‌ی قابل تصور را به جناح راست اسرائیل داده‌ایم. در جهان واقعیت‌ها باید پرسید چه چیزی شدنی است و متأسفانه حق مردم همیشه با واقعیت امکان‌پذیر بودن مصالحه می‌شود. فکر می‌کنم ما باید اینجا تفاوت اساسی‌یی بین طرح کردن چیزی و هواداری عملی از آن قایل شویم. این تفاوت‌گذاری مهمی است که اغلب نادیده گرفته می‌شود. می‌شود فرض کرد که همه باید شمشیرشان را غلاف کنند و در صلح و آرامش با یکدیگر زندگی کنند، اما تا نشان ندهیم چطور از اینجا که هستیم به آنجا خواهیم رسید، هواداری نکرده‌ایم. اگر این کار را بکنیم هواداری کرده‌ایم. در مورد مشکل اسرائیل - فلسطین می‌شود فرض کرد که راه‌حلی وجود دارد که فلسطینی‌ها به تمام حقوقشان برسند. اما این هواداری نیست: برای فلسطینی‌ها در دنیای واقعی همان حکم اعدام است. می‌شود هدف درازمدت در نظر گرفتش - اما اگر قرار باشد از چیزی طرفداری کنیم باید نشان دهیم چطور به آن دست خواهیم یافت.

در واقع راهی برای رسیدن به توافق وجود دارد و فلسطینی‌ها روی هم‌رفته آن را پذیرفته‌اند، دست‌کم تا آنجا که به نهادهایشان مربوط است و نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد. پذیرفته‌اند - شاید فکر کنند نا عادلانه است اما راه‌حل تشکیل دو کشور را پذیرفته‌اند. به سوی آن حرکت می‌کنند و خواستار آن‌اند. من از نظرسنجی در اردوگاه‌های مهاجران لبنان، اردن و سوریه خبری ندارم اما نظرسنجی در سرزمین‌های اشغالی نشانه‌ی پذیرش عام راه‌حل تشکیل دو کشور است، اگر بتوان به آن دست یافت. این راه‌حلی عادلانه است؟ البته که نه. می‌تواند چیزی را برای فلسطینی‌ها حفظ کند؟ بله، می‌تواند. می‌تواند گامی باشد به سوی رهسپاری به چیزی بهتر؟ بله، می‌تواند. این هواداری است. اما اینکه بگوییم هیچ تصمیمی درست نیست مگر آنکه عادلانه باشد فقط محکوم کردن فلسطینی‌ها به زندگی‌یی غم‌بار و ویران‌گر خواهد بود.

اشقر: نمی‌شود بگوییم می‌خواهیم فلسطینی‌ها را از زندگی غم‌بارشان نجات دهیم درحالی‌که آن‌هایی که پرادبارترین زندگی را دارند، پناهنده‌ها به خصوص پناهنده‌ها به لبنان را از هرگونه حق بیان و حق تعیین سرنوشتشان محروم کنیم.

چامسکی: از چه چیزی طرفداری می‌کنی؟

اشقر: این‌ها قربانیان ستم و اخراج از سرزمینشان اند و حق تعیین سرنوشت دارند. هیچ کس حق ندارد مردم فلسطین را از یکدیگر جدا کند. این سیاست عملی اسرائیل است: طرف بودن با مردم کرانه‌ی باختری و غزه در حالی که بقیه از هر حقی محروم شده‌اند. اکثریت قاطع فلسطینی‌ها این سیاست را نپذیرفته‌اند. آن‌ها خود را یک تن واحد می‌دانند و نه بخش‌های متنوعی که بشود از بعضی‌هاشان چشم پوشید. بنابراین فکر می‌کنم قاعده‌ی جنگ داریم، دقیقاً می‌کوشد معادلات و توافقی‌ها را بدون تضمین به دست آمدن پذیرش اکثریت مردم فلسطین اجرا کند. اگر خواستار توافق داریم هستیم باید از اینکه اکثریت قابل قبولی از کل مردم فلسطین آن را بپذیرند، مطمئن باشیم. چنین عملی برخلاف گفته‌ی نوآم، نسخه‌ی جنگ داریم را نمی‌پسندد.

چامسکی: هوادار چه چیزی هستی؟ مراحلِ طرحی را که پیشنهاد می‌کنی بازگو کن؟

اشقر: من هوادار توافق در مذاکراتی هستم که به رفتار دوم مردم متأثر از آن گردن بگذارد که شامل حال اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها می‌شود.

چامسکی: رفتار دوم چه چیزی را برای فلسطینی‌ها به همراه می‌آورد؟

اشقر: بستگی دارد که قرار باشد به چه مسأله‌یی رأی بدهند.

چامسکی: پس آن توافقی که به خاطر آن می‌خواهی رفتار دوم برگزار شود چیست؟

اشقر: با تو یا من نیست که بگوییم که توافق چه باید باشد. تو و من می‌توانیم بگوییم که شرایط برای توافق عادلانه یا قابل قبول به اعتقاد ما چه باید باشد: باید مشکلات و حقوق کل مردم را در نظر داشته‌باشد، شامل پناهندگان فلسطینی. به مذاکرات ۲۰۰۱ اشاره کردی. این واقعیت که مذاکره‌کننده‌های آنجا درباره‌ی طرح مفصل سرنوشت پناهندگان فلسطینی بحث کردند، حرف مراثابت می‌کند. می‌دانستند – و مطمئن باش که رهبری فلسطین کاملاً آگاه است – که راه‌حل پایدار بدون تأیید اکثریت ممکن نیست. البته هرگز اتفاق آرا به دست نمی‌آید اما باید دست کم توسط اکثریت مردم فلسطین پذیرفته‌شود. این وضعیتی دمکراتیک است.

چامسکی: بیا درباره‌ی وضع رهبری فلسطینی در تابا شفاف باشیم. آن‌ها چیزی را پذیرفتند که مذاکره‌کننده‌های تمام طرف‌های درگیر بحث به آن توافق «پراگماتیک» گفتند که نظم و نظام مربوط به حقوق پناهنده‌ها بود به طرزى که «ویژگی جمعیتی» دولت اسرائیل را تغییر ندهد [۷]. این آن چیزی است که فلسطینی‌ها – یاسر عرفات، محمود عباس [۸] و بقیه‌شان – پذیرفتند. شاید بگویی اشتباه بود اما آن را پذیرفتند.

اشقر: مشکل دمکراتیک به وجود می‌آید. مردم باید به روش دمکراتیک توافق را بپذیرند و اگر این‌طور نباشد، این دیگر توافق نیست، تحمیل است. موافقت‌نامه‌ی اسلو [۹] یک همچنین تحمیلی بود. پیش از ورود به بحث درباره‌ی شرایط توافق بگوییم که هیچ توافقی نباید نهایی شود مگر آنکه اکثریت مردم متأثر از آن بپذیرندش.

چامسکی: اینکه توضیح واضح است، بحثی نداریم.

اشقر: اما این نقطه‌ی عزیمت ما بود. تو گفتی پناهنده‌ها نباید در این تصمیم‌گیری نقشی داشته‌باشند.

چامسکی: من چنین چیزی نگفتم. من گفتم که قطعاً درست است که هیچ راه‌حلی پذیرفتنی نخواهد بود مگر آنکه حداقل شرایط برای پذیرش را داشته‌باشد. خُب. اگر همه آن را نپذیرند مشکل به وجود خواهد آمد: توضیح واضح است. حالا بیا از بدیهیات به سمت هواداری عملی برویم. روی بدیهیات، روی اصول توافق داریم – مردم باید حق داشته‌باشند انتخاب‌های

خودشان را بکنند. حالا به دنیای واقعی برویم و بگوییم که هوادار چه هستیم.

اشقر: نه توضیح واضح‌تر نیست نوآم. وقتی گفتم که توافق کل مردم فلسطین شرط است تو با تغییر گفتمی که این نسخه پیچی برای جنگ است.

چامسکی: گفتم که اگر بنشینیم تا به راه‌حلی برسیم که از نظر مردم فلسطین مشروع و عادلانه است، این نسخه‌ی است برای نابودکردنشان.

شالوم: شاید یک راه برای فکر کردن به این مسأله این باشد: تصور کنید که توافقی را فلسطینی‌های درون سرزمین‌های اشغالی و رهبران منتخبشان بپذیرند...

اشقر: و اکثریت پناهنده‌ها نپذیرندش؟

چامسکی: بی‌شک رد می‌شود.

اشقر: نه اصلاً. نوآم در این مورد با تو موافق نیستم.

چامسکی: فکر می‌کنی پناهنده‌های توی اردوگاه موافقت خواهند کرد؟

اشقر: البته! مردم به دنبال راه‌حلی هستند که نقطه‌ی پایانی باشد بر بی‌ثباتی زندگیشان.

چامسکی: این نقطه‌ی پایانی بر آن نیست.

اشقر: توافق تابا را در نظر بگیر. حتا مذاکره‌کننده‌های اسرائیلی درک کردند که باید امتیازهایی به فلسطینی‌ها بدهند. پیشنهاد کردند که تعداد مشخصی از پناهنده‌ها مجاز باشند به سرزمین‌های اسرائیلی قبل از ۱۹۶۷ برگردند و تعداد دیگری به آن بخش از سرزمین‌های اسرائیلی قبل از ۱۹۶۷ که اسرائیل به کشور آتی فلسطینی واگذار خواهد کرد در ازای واگذاری سرزمین‌هایی که شهرک‌ها در آن‌ها متمرکز شده و به دولت اسرائیل منضم شده‌اند. (**چامسکی:** حالا با هم توافق داریم). و دیگر اینکه همه‌ی کسانی که می‌خواهند به کرانه‌ی باختری و غزه در قلمرو دولت فلسطینی بروند، حق این کار را داشته باشند و آن‌هایی که می‌خواهند قطعاً بمانند و همچنان در سرزمین‌هایی که زندگی می‌کنند باقی بمانند - یعنی جاهایی که دهه‌هاست به عنوان پناهنده زندگی می‌کنند - می‌توانند این کار را بکنند. و درها حتا برای مهاجرت کسانی که می‌خواهند به خارج بروند، باز است. همه‌ی این‌ها به همراه کمک‌های نوسازی و برنامه‌های پرداختِ غرامت که «جامعه‌ی بین‌الملل» و دولت اسرائیل به‌طور مشترک سرمایه‌اش را تأمین می‌کردند [۱۰].

چامسکی: حالا حرفمان یکی است. این درست چیزی است که من از اول می‌گفتم.

اشقر: نه، نقطه‌ی عزیمت بحث ما دموکراسی بود: اینکه برای توافق درباره‌ی سرنوشت مردم فلسطین کافی نیست که فقط مقامات تشکیلات خودگردان فلسطین امضایش کنند به ویژه اگر بدانیم که این مقامات چقدر فاسدند و تا چه حد از جانب اسرائیل و امریکا زیر فشار. توافق اُسلو مثال خوبی است. کسانی مثل تو و من از آغاز به مشکلات پیمان اُسلو واقف بودیم و می‌دانستیم که نتیجه نمی‌دهد و فرمایشی است [۱۱].

چامسکی: چرا از همان جایی که به توافق رسیدیم شروع نکنیم؟ نکته‌ی اول توافق درباره‌ی بدیهیات است و نکته‌ی دوم درباره‌ی اصولی که همه بر سرش توافق دارند. حالا به جایی رسیده‌ایم که باید از آنجا شروع می‌کردیم. ما در مورد جزئیات عملی توافق داریم. می‌شود مذاکرات تابا را نقطه‌ی آغاز فرض کرد که البته کامل نبود. قضیه‌ی پناهنده‌ها همان‌طور است که تو شرحش

دادی. هر دو طرف موقتاً پذیرفتند که: (۱) بازگشت نمادین پناهنده‌های فلسطینی صورت بگیرد اما ترکیب جمعیتی اسرائیل تغییری نکند. یعنی همان دولت اسرائیل با مرزهای بین‌المللی قبل از ۱۹۶۷ مبنی بر سازش‌های دوجانبه باقی بماند و (۲) بقیه حق خواهند داشت به کشور فلسطین بروند. بحث نشد اما توافق شد که باید اقداماتی صورت بگیرد و می‌شود درباره‌ی محدوده‌ی اقدامات، برای کسانی که شرایطشان با این دو مقوله نمی‌خواند، صحبت کرد. فکر نمی‌کنم مذاکرات تابا بسنده بود؛ هنوز مشکلات جدی وجود داشت. اما مشکلات اسکان‌نداشتن در رابطه با پناهنده‌ها نبود که مطرح شد (چون آن‌ها اساساً اسکان داشتند) بلکه با توجه به موارد زیر مطرح شد: (۱) مناطق نفوذ نظامی - منطقه‌های معال آدومیم، آریل و غیره [۱۲] و (۲) معاوضه‌ی زمین: سه به یک باشد یا یک به یک... [۱۳]. خُب پس مخالفت‌مان کجاست؟

شالوم: یکی از موارد این بود که آیا توافق بر اساس رویکرد تابا برای اکثریت فلسطینی‌ها پذیرفتنی است.

چامسکی: من که گمان می‌کنم اگر در عین‌الحلوه، یا صبرا و شتیلا [۱۴] یا هر اردوگاه مهاجران فلسطینی دیگری این را به رأی بگذارید، بازگشت نمادین به اسرائیل و بازگشت آزاد به دولت فلسطینی را نخواهند پذیرفت.

اشقر: البته که می‌پذیرند. پذیرفتن اینکه پناهنده‌های فلسطینی در اردن، لبنان و سوریه همه آنجایند - در انتظار بازگشت به حیفا، به اعماق سرزمینی که در سال ۱۹۴۸ از آن بیرون رانده شدند و نمی‌توانند هیچ نوع راه‌حل اسکان دیگری را بپذیرند - مثل این است که باور داشته باشیم آن‌ها ابله‌اند. اما این مردم، مردمی‌اند که هنوز پی آمدهای مستقیم بی‌عدالتی و سرکوب تاریخی را تاب می‌آورند. پس باید به دغدغه و مشکلشان توجه کرد. اگر درست توجه بشود، توافقی را که پایانی باشد بر وضعیت پردشدگیشان و شرایط اقتصادی و شرایط دیگری برای زندگی بهتر برایشان به ارمغان بیاورد، می‌پذیرند. یک جنبه‌ی خیلی مهم طرح اسرائیل در تابا - گرچه فقط طرح چند مذاکره‌کننده بود و نه پیشنهاد رسمی دولت اسرائیل - این است که باعث شد اسرائیل بی‌عدالتی تاریخی وارده بر فلسطین را به رسمیت بشناسد و «ناراحتیش از غم‌بار بودن زندگی [آن‌ها]، درد و رنج و آسیب‌ها» را بیان کند. این خیلی مهم است. نمی‌شود تأثیر روانی چنین اعترافی را دست‌کم گرفت. وقتی پناهنده‌ها مصرانه خواستار حق بازگشت هستند، این حقی است که برایشان اساسی است اگر تنها برگ برنده‌ی نباشد که سرنوشتشان به آن وابسته است و نمی‌شود آن را فراموش کرد. باید به آن توجه شود و می‌تواند هم توجه شود از طریق به رسمیت شناختن بی‌عدالتی تاریخی که بر آن‌ها وارد شده و پذیرفتن مسوولیت آن از طرف دولت اسرائیل. این مسوولیت، جست‌وجو برای یافتن راه‌حلی مناسب برای این مردم است. و خُب بخشی از آنچه در تابا پیشنهاد شد راه‌درستی را در پیش داشت. معتقدم که اگر توافق کاملی از آن نوع که برای مردم فلسطین پیشنهاد و بیان شد، صورت می‌پذیرفت، اکثریتشان، حتا اکثریت قاطعشان آن را می‌پذیرفتند.

چامسکی: خُب، کاملاً آماده‌ام تا از داوریم درباره‌ی پناهنده‌ها کوتاه بیایم. اگر حرفت را درست فهمیده باشم، از چیزی مثل دستور مذاکرات تابا هواداری می‌کنی. مشکلی که همچنان مطرحش می‌کنی، مشکل اصول است: آیا باید در مذاکرات کلماتی باشد که از بی‌عدالتی تاریخی چیزی بگویند؟ بله باید چنین باشد.

اشقر: به عقیده‌ی من برای پناهنده‌ها به رسمیت شناختن بی‌عدالتی تاریخی وارده بر آن‌ها از سوی اسرائیل اهمیت روانی خیلی زیادی دارد.

چامسکی: بیا درباره‌اش توافق کنیم. حالا موافق ایم که مذاکرات تابا با موضوع پناهنده‌ها خوب برخورد کرد، پس می‌توانیم موضوع پناهنده‌ها را کنار بگذاریم.

اشقر: مذاکرات تابا شیوهی درست رفتار با پناهنده‌ها را نشان داد اما همه چیز را حل نکرد. مثلاً به تعداد پناهنده‌ها نپرداخت.

چامسکی: درست. اجازه بده پیمان ژنو را که بعداً شکل گرفت و به تعداد پناهنده‌ها هم پرداخت در نظر بگیریم [۱۵]. حالا فرض کن که فلسطینی‌های ساکن در سرزمین‌های فلسطینی و اسرائیلی‌ها بر اساس پیمان ژنو در زمینه‌ی اسکان توافق کنند و پناهنده‌های مستقر در اردوگاه‌ها آن را نپذیرند، چه می‌شود؟

اشقر: هوادار تجزیه‌ی آرا نیستم. می‌گویم که باید اکثریت مردم فلسطین چیزی را بپذیرند و نه اکثریت هر بخش مردم جداشده از یکدیگر. اگر اکثر مردم فلسطین توافقی را رد کنند به معنی این است که - متأسفم نوآم - در هیچ موردی موفق نیست.

چامسکی: این اصلاً آن معنی را نمی‌دهد. متأسفانه دنیا را قدرت‌ها می‌چرخانند و نه توافق‌ها. این واقعیت دنیا است. اما من سؤال مشخص پرسیدم. فرض کن داوریت درباره‌ی پناهنده‌ها درست نباشد. اگر داوریت درباره‌ی آن‌ها درست باشد، اگر بشود در چارچوب پیمان ژنو / تابا به توافقی رسید، مشکلی نداریم. اما این پرسش پیش می‌آید: تصور کن داوریت غلط باشد. تصور کن بین اسرائیل و فلسطینی‌های توی سرزمین‌های فلسطینی توافقی بر مبنای پیمان ژنو / تابا شکل بگیرد و پناهنده‌ها آن را نپذیرند، چه می‌شود؟

شالوم: مثلاً رفرا ندوم برگزار کنیم و اکثر فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های فلسطینی رأی موافق بدهند و اکثر فلسطینی‌های بیرون رأی مخالف و بعد که رأی‌ها را روی هم حساب کنیم، اکثر فلسطینی‌ها رأی مخالف داده باشند.

اشقر: در این مورد، درباره‌ی مسأله‌ی پناهنده‌ها نمی‌تواند توافقی وجود داشته باشد.

چامسکی: پیشنهاد تو چیست؟

اشقر: بستگی به رهبران فلسطین دارد تا با مردمشان مشورت کنند که چه بکنند. بدیل چیست؟ اگر اکثر مردم توافقی را نپذیرفتند، آن توافق معتبر نخواهد بود. توافق‌ها باید توسط اکثریت پذیرفته شوند تا اعتبار داشته باشند. این مسأله‌ی حق اساسی تعیین سرنوشت است. نمی‌شود چیزی را به اکثر مردم تحمیل کرد و آن را معتبر دانست. می‌توانی بگویی که در سراسر تاریخ قدرت نقش تعیین‌کننده داشته است. اما برای اینکه بازده قدرت تبدیل به واقعیت بی‌چون و چرای محتومی شود قرن‌ها زمان برده است. در کوتاه‌مدت کاری از پیش نمی‌برد.

من دارم اینجا از اصل اساسی دمکراتیک حرف می‌زنم (**چامسکی:** و همه با آن موافق ایم) وقتی به شرایط عملی راه حل اشاره می‌شود من آنچه را که فکر می‌کنم راه درستی است نشان می‌دهم. من نماینده‌ی مردم فلسطین نیستم، حتا فلسطینی هم نیستم و نمی‌توانم از طرف آن‌ها صحبت کنم. پس وارد جزئیات طرح تفصیلی نمی‌شوم. فقط می‌توانم آن راه‌حلی را که به نظرم شدنی است، شرح بدهم. در مورد مسأله‌ی پناهنده‌ها بحث می‌کردیم. مشکلات مبتنی بر واقعیتی که تو وارد بحث کردی در سطح دیگری اند، مثل منطقه‌ی نفوذ نظامی معال ادومیم و موارد دیگر؛ این‌ها مسایل ارضی اند که به آن‌ها هم خواهیم پرداخت.

چامسکی: تنها مورد اختلاف ما مسأله‌ی داوریت است - یعنی: پناهنده‌ها به چه می‌اندیشند؟ داوریت ما نسبت به آن متفاوت است؛ مال تو آشکارا بهتر است. اما پرسشی باقی می‌ماند. اگر داوریت تو غلط باشد چه؟ به هر حال ممکن است.

اشقر: به این سؤال جواب داده‌ام: برای اینکه یک توافق معتبر باشد باید اکثریت آن را قبول داشته باشند. اگر اکثریت آن را قبول نداشته باشند پس باید مذاکرات از سر گرفته شود. همین و تمام! این پاسخ من است.

چامسکی: خُب این یعنی اینکه آن‌ها را تنها بگذاریم تا ابد بجنگند.

اشقر: نه. مادام که دارند مذاکره می کنند نمی جنگند.

چامسکی: این یعنی اینکه همه چیز همین طور که هست باقی بماند.

اشقر: می دانی می شود قدم به قدم پیش رفت، مادام که مذاکره هست، نباید خشونت و وجود داشته باشد.

چامسکی: تو هوادار این هستی که نباید به توافقی که فلسطینی های درون سرزمین های فلسطینی پذیرفته اند توجه کرد، مگر آنکه پناهنده ها هم آن را بپذیرند. اگر این طور باشد این نسخه پیچی برای تخریب دایمی است.

اشقر: اما کوشش برای تحمیل توافقی که اکثر مردم قبولش ندارند به معنی خشونت دایم است! هر توافقی پذیرفته نشده توسط اکثریت باید به دور بعدی مذاکرات برود.

شالوم: می دانیم که فلسطینی ها پراکنده اند، چه کسی در فلسطین سخنگوی فلسطینی هاست؟

اشقر: اجازه دهید یک چیز را یادآوری کنم. اسرائیل در پیمان اُسلو با سازمان آزادی بخش فلسطین مذاکره کرد و نه با نمایندگان کرانه ی باختری و غزه. گفت و گوهایی که بعد از کنفرانس مادرید ۱۹۹۱ شروع شد، گفت و گو با نماینده های مستقیم فلسطینی های ساکن در سرزمین های اشغالی در سال ۱۹۶۷ بود - کسانی مثل فیصل الحسینی، به رغم خرده گیری های نشریات چاپ اورشلیم، هنان عسراوی و دکتر حیدر عبدالشافی از غزه. همه می دانند که سازمان آزادی بخش پشت نماینده ی فلسطین بود اما اسرائیل اصرار کرد که فقط با ساکنان سرزمین های اشغالی در بحث ها شرکت می کند. هر چند بعداً دولت های اسحاق رابین و شیمون پرز دریافتند که توافقی های مورد نظرشان با سازمان آزادی بخش راحت تر به دست می آید تا با این مردم. آن ها با هدایت مذاکرات پنهانی که به پیمان اُسلو انجامید کاری کردند که سازمان آزادی بخش فلسطین از پشت به مذاکره کننده های فلسطینی خنجر بزند. امروز واقعیت این است که سازمان آزادی بخش تنها نماینده ی کرانه ی باختری و غزه نیست. عملاً بیشتر، نماینده ی پناهنده های بیرون فلسطین است تا مردم داخل فلسطین. خود را سخنگوی تمام مردم فلسطین می داند و بی تردید آن موقع مشروعیت این کار را از سوی اکثر مردم فلسطین کسب کرده بود - هم ساکنان سرزمین های اشغالی سال ۱۹۶۷ و هم ساکنان سرزمین های یهودی نشین. همین پیشینه ی اُسلو به این واقعیت اشاره دارد که هر توافقی باید توسط اکثر مردم به مثابه کل به طرزی که به نظر آنان مشروعیت داشته باشد، پذیرفته شود. و این بسیار مهم است. از شروط اصلی است. اصلی پوچ نیست بلکه یک اصل پایه ی دمکراتیک است: اگر رضایت نباشد، پای زور به میان می آید - این یا آن.

چامسکی: داریم درباره ی یک موقعیت خاص فرضی صحبت می کنیم: اکثریت عمده ی مردم ساکن در سرزمین های اشغالی یک راه حل را بپذیرند و اکثریت کل مردم آن را نپذیرند. سؤال این است؛ باید چه نگرشی به این قضیه داشت؟ یک نگرش می گوید اگر فلسطینی های ساکن در سرزمین های فلسطینی بپذیرند، من موافق نیستم اما با آن ها همراهی می کنم. نگرش دیگر می گوید اگر فلسطینی های ساکن سرزمین های فلسطینی آن را بپذیرند اما اکثریت نپذیرند من هم نمی پذیرم و به ادامه ی مذاکرات اصرار می کنم - که همین حرف توست و به معنی ادامه ی شرایط فعلی است که در واقع یعنی ویرانی فلسطین.

اشقر: نه این طور نیست. اگر حمایت اکثریت وجود نداشته باشد، آن بخش توافقی مربوط به پناهنده ها باید در دور بعدی مذاکرات به بحث گذاشته شود.

چامسکی: و بخش های دیگر باید اجرا شود؟

اشقر: اگر نماینده های محلی بخواهند که موقتاً با آن بخش توافقی که مربوط به سرزمین هایی است که در آن ها زندگی می کنند

پیش بروند و اگر طرف اسرائیلی با این بخش بندی در توافق، موافق باشد پس قطعاً.

چامسکی: در این مورد ما توافق داریم. اگر بین نماینده‌ی فلسطینی‌ها در سرزمین‌های فلسطینی و اسرائیل توافقی وجود داشته باشد پس می شود گفت خُب: شاید من موافقش نباشم اما فکر می کنم به عنوانِ توافقی موقتی خوب باشد. و اگر مسأله‌ی پناهنده‌ها هنوز مورد توافق واقع نشده، بعداً می شود. این دو مسأله را از هم جدا می کنیم، این یکی را اجرایی می کنیم، با هر قاعده‌ی سرزمینی و معاوضه‌ی زمین و غیره اجرایش می کنیم و در مورد مشکل پناهنده‌ها به مذاکرات ادامه می دهیم.

اشقر: درباره‌ی امکان چنین توافق موقتی در واقع با هم توافق داریم.

از توافق به سوی صلح پایدار

چامسکی: به سراغ نکته‌ی دیگری برویم. فرض کن توافقی بر مبنای پیمان ژنو یا تابا صورت بگیرد و بگوییم حق با توست که فلسطینی‌های آواره با چارچوب تابا برای پناهنده‌ها موافق اند. فکر نمی‌کنم که این پایان ماجرا باشد؛ فکر می‌کنم قدم اول باشد. **اشقر:** موافق ام. البته چنین توافقی راه را برای صلح پایدار هموار خواهد کرد. بعد به سوی شرایط صلح آمیز رهسپار می‌شویم، به سوی شرایط پایانی و بادوام هم‌زیستی منطقه‌ی البته نه از طریق جنگ.

چامسکی: بیا درباره‌ی آنچه فکر می‌کنیم بعد از توافق اولیه‌ی موقت پیش می‌آید صحبت کنیم. به نظر من - من سی و پنج سال است در این راه قلم می‌زنم - کشیدن خطی در این سوی اردن^۱ - یعنی در غرب رود اردن - به رضایت هر دو طرف نمی‌انجامد. پس فکر نمی‌کنم که توافق دو دولتی معنی درازمدتی داشته باشد. فکر می‌کنم که توافق دو دولتی باید گام نخست به سمت نوعی فدراسیون، یک کلیت واحد با مناطق خودمختار فدرال باشد، چیزی شبیه به آنچه دولت اسپانیا به سمتش می‌رود یا خیلی شبیه به بلژیک و غیره. این گام بعدی است. گام بعدی که شرایط امکان‌پذیرش می‌کند، باید به سمت ادغام بیشتر باشد که فقط بر مبنای جدایی‌های قومی نیست بلکه بر پایه‌ی شکل‌های دیگر تعامل است مثل همکاری طبقه‌ی کارگر و این باید قدمی بزرگ‌تر باشد و راه‌حل بهتر در درازمدت راه‌حل «بی‌دولتی» درست به سبک عثمانی است که قبلاً گفتم.

پس راه‌حل «پایدار» وجود ندارد فقط چندین گام وجود دارد. به نظرم می‌آید در فرایندی به سر می‌بریم که می‌شود گام‌های بیشتری به سوی ادغام بیشتر برداشت همان‌طور که مردم از بین بردن سدهای قومی درون اسرائیل و جامعه‌ی فلسطین را مناسب می‌دانند و من هم فکر می‌کنم چنین چیزی ممکن است رخ بدهد.

اشقر: کاملاً موافق ام که ما با یک فرایند روبروی ایم. وقتی وارد این بحث می‌شویم که قدم بعدی چه می‌تواند باشد، همیشه به این ایده می‌رسم که کرانه‌ی باختری، سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ باید به اردن دمکراتیک واگذار شود. منظورم از «اردن دمکراتیک»، اردن اکثر مردمش است نه یک سلطنت مطلقه بر پایه‌ی اقلیت قومی. چون در غیر این صورت این دولت کوچک فلسطینی - این ته‌مانده‌ی که پیشنهاد شده - هیچ هستی مؤثری نخواهد داشت به‌ویژه اگر اسرائیل همه نوع کنترل - به خصوص کنترل نظامی - را به آن تحمیل کند. در این مورد دوم هرگز صلح پایدار به دست نمی‌آید. به این خاطر است که بررسی مورد فلسطین باید اردن را هم در بر بگیرد و مهم‌تر از همه آنکه کرانه‌ی باختری پیوندهای فراوانی با اردن دارد. بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۷ بخشی از اردن بود و می‌دانیم که بیشتر

1. cis-Jordan

اردنی‌ها، فلسطینی‌اند. البته تمام دولت‌های منطقه به طرزی جعلی به دست قدرت‌های استعماری تکه‌پاره شده‌اند، پس فدراسیون ایده‌ی خوبی است. و فراتر از آن، ساختار فدرالی در سطح منطقه که خواستار پیوستن اسرائیل هم باشد بدیهی است که عالی است. اما این نیازمند ساختار اقتصادی و اجتماعی متفاوتی است و می‌دانم که من و تو بر سرش توافق داریم، نوعی سوسیالیسم دمکراتیک. **چامسکی:** موافق‌ام. منظور من هم از در هم شکستن سدهای قومی همین است.

فلسطینی‌های ساکن اسرائیل

اشقر: مشکل دیگری وجود دارد. مشکل فلسطینی‌های درون مرزهای اسرائیل پیش از ۱۹۶۷ که اکنون موقعیت شهروند درجه دوم را دارند و از سرکوب و آزار رنج می‌برند. معتقدم که توافق دموکراتیک باید شامل حال این مردم در سرزمین‌هایی که متمرکزند - در جلیله، مثلث (تریانگل) و نقب^۱ - هم بشود تا بتوانند از خودمختاری، از همان نوع که می‌پسندند بهره‌مند شوند و به‌علاوه باید بتوانند تصمیم بگیرند آیا سرزمینشان بخشی از اسرائیل بماند یا به دولت فلسطینی یا اردنی / فلسطینی بپیوندد.

چامسکی: در اصول با آن موافق‌ام اما به مشکل برمی‌خوریم. جنگ‌طلب‌های افراطی اسرائیل از چیزی که به آن «معضل جمعیت‌نگاری» می‌گویند، نگران‌اند. پیشنهاد می‌کنند که ام‌الفهم و نواحی دیگر عرب‌نشین اسرائیل قبل از ۱۹۶۷ برای کاستن از جمعیت غیر یهودی دولت یهودی به دولت فلسطینی واگذار شود. می‌دانیم که فلسطینی‌های ساکن اسرائیل از آنجاکه اسرائیل جامعه‌ی بسیار باز است به شدت با این نظر مخالف‌اند. می‌خواهند درون اسرائیل بمانند؛ نمی‌خواهند به دولت فلسطین واگذار شوند. اما اگر بخواهند خوب خواهد بود و کسی اعتراضی نخواهد کرد و در واقع جنگ‌افروزی‌های اسرائیلی عاشق آن‌اند؛ به قول خودشان معضل جمعیت‌نگاریشان را حل و فصل می‌کند - مشکل نژادپرستانه‌شان را. اما به هر حال، فلسطینی‌ها باید حتماً درون اسرائیل حق و حقوقی داشته باشند.

اشقر: بگذار مسأله‌ی فلسطینی‌های دارای شهروندی اسرائیلی درون دولت فعلی اسرائیل را روشن کنم. فقط گفتم که باید به آن‌ها حق تعیین سرنوشت داده شود. اگر درون دولت اسرائیل خواستار خودمختاری ملی باشند که به نظر من هم اکنون خواستار آن‌اند، باید این حق به آن‌ها داده شود.

چامسکی: اسرائیل کشور کوچکی است، آن‌ها خودمختاری نمی‌خواهند. حقوق برابر می‌خواهند.

اشقر: قبلاً مثال امپراتوری عثمانی را زدی که وضعیتی است که جوامع با درجه‌ی زیادی از خودمختاری بر خود حکم می‌رانند.

چامسکی: مخالفتی ندارم. برای همه‌جا صادق است.

اشقر: من از «خودمختاری فرهنگی» که قابل پذیرش نیست چون خیلی محدود است حرف نمی‌زنم. از «خودمختاری»

۱. Negev, the Triangle, Galilee، هر سه از شهرهای اسرائیلی با اکثریت عرب هستند. م.

عام‌تری، گرچه نه یک دولت مجزا، صحبت می‌کنم.

چامسکی: خُب فکر می‌کنم برای کل دنیا و از جمله اسرائیل صادق باشد. اما خیلی بلاواسطه سوالی در این‌مورد به ذهن می‌آید: می‌توانند حقوق مدنی معتبری به دست آورند؟

اشقر: البته!

چامسکی: در مورد مسأله‌ی خودمختاری فرهنگی فکر نمی‌کنم حتا جدلی در اسرائیل وجود داشته‌باشد. شاید خیلی کم. مثلاً آیا در ام‌الفهم باید کتاب‌های درسی خودشان را داشته‌باشند؟ اما این برای مردم ام‌الفهم و جاهای دیگر درخواستِ حداقلی است. آنچه می‌خواهند توزیع برابر منابع است: ساخت شبکه‌ی فاضلاب، مدرسه، کنار گذاشتن این باور که دولت متعلق به یهودی‌هاست و نه دیگر شهروندان؛ این اصلی است در اسرائیل که به شدت غلط است. دیوان عالی تصویب کرده که اسرائیل دولت یهودی‌هاست در اسرائیل و سراسر جهان، نه دولت شهروندانش که باید آن را کنار گذاشت.

دیگر مورد فوق‌العاده مهم حقوق برابر شامل حقوق زمین است که سی سال است در موردش مطلب می‌نویسم [۱۶]. زمین‌های متعلق به دولت یا صندوق ملی یهود، برای استفاده‌ی خاص یهودی‌ها در نظر گرفته‌شده...

شالوم: کمی تغییر نکرده؟

چامسکی: چیزی که اتفاق افتاده جالب است. طنزآمیز است که این جناح راست است که می‌خواهد شرایط را تغییر دهد نه به دلایل ما بلکه چون آن‌ها زمین‌های ملی شده را حرکتی سوسیالیستی قلمداد می‌کنند. جناح راست می‌خواهد زمین‌ها را خصوصی کند که یعنی ثروتمندها بتوانند آن‌ها را ملاخور کنند.

داستان خیلی پیچیده است. تعاونی‌های کشاورزی، کیبوتص‌ها^۱ را در نظر بگیر. تا به حال اکثر مناطق حاشیه‌ی غنی‌یی بوده‌اند. جزو زمین‌های صندوق ملی یهودند که برای یهودی‌ها کنار گذاشته‌شده‌اند. تصور کن که به روش جناح راست خصوصی شوند: زمین‌ها را می‌خرند، هر که را بخواهند بیرون می‌کنند و می‌شود جامعه‌یی بسته برای یهودی‌ها. واقعیت‌ها این‌ها هستند. جناح راست می‌خواهد از شر قوانین زمین خلاص شود.

شالوم: پس قوانین دیوان عالی درباره‌ی مالکیت زمین چه می‌شود؟

چامسکی: در دیوان عالی عدالت اسرائیل یک پرونده مربوط به قوانین ارضی وجود داشته‌است: کاتزیر^۲؛ که درباره‌ی زوج اسرائیلی عربی بوده‌است که می‌خواستند از حق اقامت در کاتزیر، جامعه‌ی یهود، برخوردار باشند. انجمن حقوق مدنی^۳ اسرائیل آن را به دادگاه برد و سرانجام دیوان عالی در مارس ۲۰۰۰ رسماً حکم داد که نمی‌شود حق اقامت را در کاتزیر از آن‌ها گرفت [۱۷]. به مرحله‌ی بعدی می‌رویم: موانعی اعمال شدند و آن زوج هنوز در کاتزیر نیستند. اکنون شش سال از حکم دادگاه و بیشتر از ده سال از نخستین باری که پرونده مطرح شد می‌گذرد. این پرونده‌یی است که رسماً حل و فصل شده اما عملاً نه [۱۸]. چیزی است که در ایالات متحد خیلی با آن آشناییم.

من و زخم سی سال پیش چنین تجربه‌یی را اینجا در این شهر لیبرال بوستون داشتیم. به هیچ وجه از پس اجاره‌ی خانه‌مان در کمبریج بر نمی‌آمدیم؛ بچه‌های جوان داشتیم و باید به جای ارزان‌تری نقل مکان می‌کردیم. پس اطراف را گشتیم و به حومه‌ی

1. kibbutzim

2. Katzir

3. Association for Civil Rights

وینچستر رانندیم. قشنگ بود، پس از بنگاه معاملات املاک درباره‌ی آنجا سؤال کردیم. بنگاه‌دار نگاهی به ما انداخت و گفت اینجا به شما خوش نمی‌گذرد چون یهودی هستید. دهه‌ی ۱۹۴۰ بود. شرایط امروز فرق کرده. اما آن موقع گرچه یهودی‌ها تحت ستمی نبودند با این حال باید جاهایی را که نمی‌خواستندشان ترک می‌کردند. و اسرائیل حالا شبیه آن موقع است.

در دهه‌ی ۱۹۳۰ که بچه بودم و در فیلادلفیا زندگی می‌کردیم، پدرم انتقدی پول جور کرده بود که برای رفتن به تعطیلات به کوه‌های پوکونو^۱ ماشین دست دومی بخرد، یادم می‌آید که دنبال مسافرخانه‌یی می‌گشتیم چون روی درِ بیشترشان نوشته شده بود: «با محدودیت» یعنی «یهودی‌ها نه». آن زمان هنوز مسأله‌ی سیاه‌ها مطرح نشده بود. قانونی علیه آن وجود نداشت و قانونی علیه بودن یهودی‌ها در یک مسافرخانه اما آن را می‌پذیرفتید: زندگی همین است. دوستش ندارید و می‌کوشید بر آن غلبه کنید اما مشکلاتِ اسرائیل خیلی بدترند.

در مورد مسأله‌ی فلسطینی‌ها در اسرائیل، آن‌ها باید هر نوع خودمختاری که می‌خواهند داشته باشند تا آنجا که نوشته‌هایشان را خوانده‌ام، اساساً مسأله‌ی حقوق مدنی برایشان مطرح است - مثل حق اسکان در کاتزیر.

اشقر: مثل حق ترتیب دادن برنامه‌های آموزشی و مدارس خودشان. همه‌ی این جنبه‌های خودمختاری از حقوق پایه‌ی دمکراتیک در دولت‌های دولیتی‌اند.

چامسکی: حدود ۱۵ سال پیش یک دانشجوی فارغ‌التحصیل اسرائیلی به شدت ضد صهیونیست که اینجا دکترایش را گرفت خیلی عصبی وارد دفتر من شد. او جزوه‌یی به زبان عبری از سفارت اسرائیل دریافت کرده بود که می‌کوشید دارندگان مدرک دکتر را اقامتگاه کند به اسرائیل بازگردند و اینجا نمانند - چیزی مثل فرار مغر‌ها از اسرائیل وجود داشت. جزوه‌ی خوش‌منظر تمام منافعی را که با بازگشت به اسرائیل به دست می‌آمد شرح می‌داد. آنچه این دانشجوی را می‌آزرد، روش این جزوه بود. می‌گفت که این منافع به کسانی تعلق می‌گیرد که اگر اسرائیلی نباشند، بتوانند به اسرائیل مهاجرت کنند. این قانون به این معنی است که این منافع فقط برای یهودی‌هاست چون فقط یهودی‌ها مجازند خود به خود به اسرائیل مهاجرت کنند. در جزوه، گفته نمی‌شد که این منافع مختص اسرائیلی‌هاست چون بعد برای فلسطینی‌های اسرائیلی هم که احتمالاً اینجا بودند کاربرد می‌یافت. این قاعده‌یی است که اسرائیل همه‌جا از آن استفاده می‌کند. برای آن رگه‌ی کذایی هم از این قاعده استفاده کرده - ناحیه‌ی بین دیوار حایل [۱۹] و خط سبز [۲۰]. قوانین پیچیده‌یی با یک ویژگی وجود دارند. نمی‌گویند یهودی‌هایی که اینجا زندگی می‌کنند حقوق مشخص دارند، می‌گویند اینجا حقوقی وجود دارد برای مردمی که اگر اسرائیلی نباشند، این اجازه را داشته باشند که به اسرائیل مهاجرت کنند. کل کشور پر است از این جور چیزها، چیزهایی مثل مناطق «با محدودیت» در ایالات متحد. این روش توقیف حقوق فلسطینی‌ها است که باید بر آن چیره شد.

میزراهی‌ها

چامسکی: حالا که داریم درباره‌ی وضعیت داخلی اسرائیل صحبت می‌کنیم مشکل دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد و آن مشکل میزراهی‌ها است، «یهودی‌های شرقی». بیشتر جمعیت اسرائیل از دنیای عرب است که به شدت تحت ستم اند. تازگی وقتی امیر پرتز، یهودی متولد مراکش به ریاست حزب کارگر اسرائیل برگزیده شد، برادر کوچک شیمون پرز با هشدار «شرقی شدن» حمله‌های سختی به او کرد: حزب کارگر را عرب‌ها تسخیر کرده‌اند درست همان‌طور که ژنرال فرانسیسکو فرانکو با مراکشی‌ها به جمهوری اسپانیا حمله کرد، «ستون پنجمی» که «از پشت به جمهوری اسپانیا خنجر زد» [۲۱]. این نشانه‌ی نژادپرستی است که علیه یهودی‌هایی که اشکنازی (اروپایی) نیستند به کار می‌رود گرچه بعضی آن را به بخش‌های نُخبه نسبت می‌دهند.

به معنای دقیق کلمه آن‌ها در اسرائیل بیشتر از شهروندان عرب فلسطینی سرکوب می‌شوند. در واقع بیزاری رشد یافته در اسرائیل از همان نوع بیزاری دهقانان شرق اروپایی است از یهودی‌ها چون یهودی‌ها در سلسله‌مراتب نفرت‌برانگیز یک پله از آن‌ها بالاتر بودند، چیزی که به نسل‌کشی انجامید، دهقان‌ها تلافیشان را سر یهودی‌ها در آوردند و نه تزار. فلسطینی‌ها در اسرائیل مثل یهودی‌های اروپای شرقی در بسیاری موارد با درایت یک جمعیت تحت ستم زندگی می‌کنند. میزراهی‌ها اعضای فقیر طبقه‌ی کارگرند. گاهی فلسطینی‌ها از آن‌ها جلوترند، احتمالاً پزشک‌ها و متخصص‌های بیشتری دارند. و یهودی‌های شرقی از فلسطینی‌ها متنفرند خیلی بیشتر از تنفر دهقانان اُکراینی که پدر و مادر بزرگم آنجا زندگی می‌کردند از یهودی‌ها. همه‌شان سرکوب شدند. این الگویی استاندارد است. آن‌ها که به شدت ضربه خورده‌اند دشمنیشان را به یک پله بالاتر از خودشان متمرکز می‌کنند؛ نه به مقامات بالاتر. مقایسه‌ی خیلی روشنی نیست؛ نمی‌خواهم خیلی بر آن تأکید کنم اما این پدیده پیدایش شده و در اسرائیل مشکل واقعی است.

بعضی از میزراهی‌ها مثلاً یهودی‌های عراقی که به اسرائیل آمدند وضعیتشان بد نبود. اما مراکشی‌ها و بقیه فقیر بودند. بعد از ۱۹۴۸ بعضی از مراکشی‌ها به فرانسه رفتند و بعضی به اسرائیل. آن‌هایی که به فرانسه رفتند امروز پزشک، وکیل و تحصیل کرده اند. آن‌هایی که به اسرائیل رفتند یا کارگری اند یا بی‌کار.

کارول، همسر من در سال ۱۹۵۳ مدتی در یک کیبوتص زندگی می‌کردیم، آن موقع اسرائیل کشور فقیری بود و مثل الان نبود. کیبوتص چپ‌گراها بود، از نوع بوبری [۲۲] و مرکز فعالیت‌های عرب حزب ماپام، حزب کارگران متحد صهیونیست چپ.

نزدیک بچه‌های مراکشی زندگی می‌کردیم که آنجا آمده بودند. داستانی دوپهلو بود. از یک طرف به آن‌ها کمک انسان‌دوستانه شده بود اما از طرف دیگر به آن‌ها گفته بودند میراثشان را فراموش کنند؛ یهودی‌های فقیر بشوند و دیگر عرب نباشند. به هر حال اعضای کیبوتص - که خیلی طرفدار عرب‌ها بودند و خود را این‌طور می‌دانستند - مدام به ما می‌گفتند که باید درهایمان را قفل کنیم چون بچه‌های مراکشی همه خلاف‌کارند و از دنیای عرب می‌آیند و باید مراقب بود - که همه‌اش مهملات صرف بود؛ خیلی هم بچه‌های نازنینی بودند.

یک روز بین چند نوجوان دعوایی درگرفت. من بعداً از مسوول کیبوتص پرسیدم که چه پیش آمده بود. خانم مسوول به من گفت که بچه‌های کیبوتص فکر کرده بودند که کسانی که باهاشان دعوا می‌کرده‌اند، یهودی‌های مراکشی‌اند اما او بهشان توضیح داده که این‌ها نوجوان‌های عربی‌اند که به عنوان بخشی از برنامه‌ی نزدیکی به جامعه‌ی اعراب از کیبوتص بازدید می‌کرده‌اند و آن‌ها باید با همدیگر مهربان باشند. این خیلی خوب نگرش را توضیح می‌دهد: با یهودی‌های مراکشی بدتر از عرب‌ها برخورد می‌شد. خیلی جالب بود.

اشقر: درباره‌ی حقوق مدنی می‌تواند توافق کامل بین ما وجود داشته باشد؛ همین‌طور مطمئن‌ام که در این زمینه هم که مبارزه برای به دست آوردن این حقوق به هیچ وجه مشروط به توافق کامل اسرائیل - فلسطین نمی‌شود، توافق کامل داریم. این‌ها مواردی‌اند که نبرد روزانه با آن‌ها پیش می‌رود و باید هم روزانه پیش برود، خواه مربوط به حقوق مدنی فلسطینی‌ها درون مرزهای سال ۱۹۶۷ اسرائیل باشد خواه مربوط به برابری تمام شهروندان اسرائیلی شامل میزراهی‌ها و اشکنازی‌ها.

پناهندگان فلسطینی

اشقر: اما باید بیفزایم که لازم است به مسأله‌ی برابری مدنی و بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی پناهنده‌های فلسطینی در کشورهای که زندگی می‌کنند پرداخته شود. به نظر من یکی از ایرادهای عمده‌ی رهبری فلسطینی این است که به این مسأله درست و جدی نپرداخته است.

سه کشور اصلی فلسطینی‌نشین را با هم مقایسه کنید - اردن، سوریه و لبنان. در سوریه و اردن از نظر رسمی، فلسطینی‌ها داری شهروندی محلی یا برابری در حقوق هستند. در لبنان، کشور من، نوعی آپارتاید در مورد فلسطینی‌ها وجود دارد و از حقوق اساسی محروم اند: عملاً از کارگران مهاجر غریبه در کشورهای غربی حقوق کمتری دارند. این بی‌عدالتی مهمی است. جنبش‌های مترقی در منطقه باید از این حقوق حمایت کرده و برای آن‌ها برزمند: برای برابری کامل فلسطینی‌ها، برای این حقشان که اگر بخواهند، بتوانند شهروندی محلی را به دست آورند. شهروند بشوند یا نشوند، باید زیر پوشش برابری کامل حقوق و پایان بخشیدن به شرایط اسف‌بار اجتماعی و اقتصادی که در اردوگاه‌های پناهندگی به‌ویژه در لبنان وجود دارد، قرار بگیرند. این موارد باید مورد توجه قرار بگیرد و نباید به نام «حق بازگشت» - بهانه‌ی بی‌برای بی‌عملی که اغلب از بعضی از رهبران فلسطینی در لبنان می‌شنویم - به فراموشی سپرده شود. هر گامی در راه توجه و حل کردن این موارد، رسیدن به توافق کامل را تسهیل خواهد کرد.

چامسکی: و غرب باید منابع فراوانی برای آن صرف کند. مشکل را که اساساً غرب پدید آورده پس در قبال آن مسوولیت دارد.

اشقر: البته، آلمان به اسرائیل غرامت پرداخت. اما به فلسطینی‌ها هم غرامت بدهکار است. (چامسکی: بله، البته). چون به هر حال، هیتلریسم منع کل این تراژدی بوده است در سطحی گسترده.

شالوم: قبلاً از یک نوع فدراسیون با اردن نام بردی. مدت‌ها این شعار جناح راست صهیونیسم بوده که «اردن فلسطین است». تفاوت حرف تو با این شعار در چیست؟

اشقر: هرگز با این منطق که می‌گوید: اگر طرف مقابل چیزی گفت، تو نباید چیزی شبیه به آن بگویی حتا وقتی معنی کاملاً متفاوتی بهش داده‌ای، موافق نیستم. وقتی صهیونیست‌ها می‌گویند: «فلسطینی‌ها دولتی دارند که همان اردن است» منظورشان این است که فلسطینی‌ها باید از حق حاکمیتشان بر کرانه‌ی باختری چشم‌پوشی کنند. چیزی که من می‌گویم کاملاً متفاوت است: کرانه‌ی باختری فلسطینی باید بتواند دوباره در اردن ادغام شود همان‌طور که تا سال ۱۹۶۷ هر دو کرانه یکی بودند و تحت نظامی

دمکراتیک نه زیر سلطه‌ی اردن. آنچه من می‌گویم کاملاً متفاوت است.

چامسکی: از سال ۱۹۸۹ موضع رسمی دولت اسرائیل این بوده که اردن دولت فلسطینی است. این یک موضع است اما موضع دیگری هست که شعار صهیونیسم سستی است که ترجمه‌اش از عبری می‌شود: «رود اردن دو کرانه دارد؛ این یکی مال ماست و آن یکی مال ماست». به تعبیر دیگر هر دو طرف رود اردن سرزمین سستی اسرائیل است. این موضع جناح راست، هروت^۱ [۲۳] بود اما دیدگاه جناح چپ هم بود. خیلی درز نکرد اما بیشتر اعضای جنبش کیوتص - که چپ بود - هم آن موضع را گرفتند. جنبش کیوتص دو جزء متشکله‌ی مهم داشت که اصل کاریش آهدوت آووداه^۲ (اتحاد کار) نام داشت. موضعشان دست‌کم تاده‌ی ۱۹۸۰ همان بود. شاید مجبور شویم از دست بکشیم اما در اصل هر دو کرانه‌ی رود اردن مال ماست. این هسته‌ی اصلی حزب کارگر است. خیلی درباره‌اش حرف نمی‌زنند و هرگز فکر نمی‌کنند بتوانند اجرایش کنند اما تا آنجا که می‌دانم دست‌کم رسماً در دهه‌ی ۱۹۸۰ شعارش وجود داشت. این شعار شامل مسلط شدن اسرائیل بر بخشی از اردن بود که کاملاً از ایده‌ی فدراسیون دمکراتیکی که جلبیر حرفش را می‌زند متفاوت است.

اشقر: این مسأله مربوط می‌شود به آن چیزی که من درباره‌ی استدلال علیه مبارزه برای برابری در لبنان گفتم. وقتی از رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌پرسیدند: «چرا شما به مسأله‌ی قدرت در اردن توجه نمی‌کنید؟» پاسخ می‌دادند که این به درد برنامه‌های صهیونیست‌ها می‌خورد چون آن موقع فلسطینی‌ها دولتی خواهند داشت و به این ترتیب ادعاشان نسبت به سرزمین‌های اشغالی سست می‌شود. البته این بهانه‌ی است برای نپرداختن به مسأله و مواجه نشدن با پادشاهی اردن. گفتن اینکه پادشاهی اردن باید دولتی بشود که اکثر مردمش به روش دمکراتیک اداره‌اش کنند به این معنی نیست که باید از ادعا بر کرانه‌ی باختری یا غزه چشم پوشید. این مغلطه‌ی کامل است. فقط بهانه‌ی است برای وفادار ماندن به اصل «عدم مداخله در امور کشورهای عربی» که رهبر فتح [۲۴] سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نام آن از آرزویش برای ایجاد روابط دوستانه با تمام دولت‌های واپس‌گرای عرب دفاع می‌کرد. این چیزی نیست که اکثریت فلسطینی‌های درون اردن بپذیرندش. آن‌ها احساس ستم‌دیدگی دارند و نیروهای امنیتی آزارشان می‌دهند و طبیعتاً به شرایط سیاسی دولتی که در محدوده‌ی مرزهای آن زندگی می‌کنند خیلی حساس‌اند. آن‌ها اردن را کشور خودشان می‌دانند که از گسترش سرزمین‌های فلسطینی به وجود آمده به این معنی که جمعیتی که ریشه در کرانه‌ی باختری رود اردن دارند، در کرانه‌ی خاوری هم زندگی می‌کنند.

1. Herot

2. Ahdut Avodah

کوشش‌هایی برای رسیدن به صلح

شالوم: ایالات متحد و اسرائیل چه نقشی در ترویج یا مسدود کردن توافق اسرائیل - فلسطین - عرب در این سال‌ها داشته‌اند؟

چامسکی: اسرائیل در سال ۱۹۶۷ از خط سبز، مرزهایش در طول خط آتش بس ۱۹۴۹ گذشت و کرانه‌ی باختری را فتح کرد که شامل اورشلیم شرقی، غزه، صحرای سینای مصر و بلندی‌های جولان سوریه می‌شد. اولین کوشش در واکنش به این مسأله، قطعنامه‌ی ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ نوامبر ۱۹۶۷ بود که همه آن را سند دیپلماتیک اصلی می‌دانند [۲۵]. در دیباچه‌اش این چارچوب آمده: نمی‌توان هیچ سرزمینی را با زور تصرف کرد. بعد خیلی کم‌مایه از یک توافق نام برده‌است. در مسیر خط سبز فراخوان توافق داده. تفسیر اصلی ایالات متحد از آن این بود که خط سبز باید مرز نهایی توافق باشد با حداقل تغییرات دو جانبه. از آنجا که خط سبز، خط آتش بس بود، خیلی از این حرف‌ها هیچ معنی نداشت و بستگی به محل ایست نیروها در زمان توقف نبرد در سال ۱۹۴۹ داشت. این خط آتش بس هم مثل خطوط آتش بس دیگر تاحدی من‌درآوری بود. پس وقتی از حداقل تغییرات دو جانبه صحبت می‌شود، به معنی دل‌خواهی نبودن خط آتش بس است: صاف کردن مرزها. این تفسیر رسمی ایالات متحد بود. قطعنامه‌ی ۲۴۲ همچنین بیان می‌کرد که تمام دولت‌های منطقه حق زندگی در صلح و امنیت را درون مرزهای امن و به رسمیت شناخته شده دارند. قطعنامه به طرز چشم‌گیری انکاری بود به این معنی که به حقوق فلسطینی‌ها توجهی نداشت. تنها چیزی که درباره‌ی فلسطینی‌ها می‌گفت این بود که راه‌حلی عادلانه برای مشکل پناهنده‌های فلسطینی مورد نیاز است اما از حق تعیین سرنوشت خبری نبود.

تا چند سال بعدش مانورهای متعددی از هر دو طرف دیده شد که کمابیش قطعنامه‌ی ۲۴۲ را پذیرفته بودند اما با شروطی. این شرایط ادامه داشت تا سال ۱۹۷۱ که حادثه‌ی حیاتی رخ داد که اینجا به تمامی از تاریخ پاک شد. در فوریه‌ی ۱۹۷۱ انور سادات که تازه سپتامبر پیش رییس جمهور مصر شده بود بر اساس معیارهای قطعنامه‌ی ۲۴۲ به اسرائیل صلح کامل پیشنهاد داد. سادات هم چیزی از فلسطینی‌ها نگفت.

سازمان ملل مذاکره‌کننده‌ی داشت به نام گونار جرینگ^۱ که طرحی به دو طرف داد و مصر آن را پذیرفت که اساساً همان قطعنامه‌ی ۲۴۲ بود به معنی صلح کامل در ازای عقب‌نشینی کامل. آنچه حالا سادات را مشغول کرده بود دیگر خیلی کرانه‌ی باختری نبود بلکه مصر بود. اسرائیل در آن موقع تحت دولت حزب کارگر در حال اجرای برنامه‌ی شهرک‌سازی عمده در شمال

شرقی صحرای سینا بود، بخشی از شبه جزیره‌ی سینا که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ از مصر گرفته بود. ژنرال اسراییلی، آریل شارون، مردمی را که آنجا زندگی می‌کردند بیرون انداخت - بدوی بودند و دهقان و کشاورز - و مزارع، شهرها، مساجد و گورستان‌ها را با خاک یکسان کرد. هزاران نفر را به صحرا انداخت، سیم خاردار کشید و همه چیز را ویران کرد و بعد شروع کرد به ساخت شهرک‌های یهودی در آنجا. شهرک اصلی تماماً یهودی‌نشین بود به نام یامیت^۱ اما شهرک‌های دیگر و کیبوتص هم بود. البته مصر هرگز این را نپذیرفت و این در سال ۱۹۷۱ مسأله‌ی اصلی بود.

اسرائیل در آن مقطع یک انتخاب حیاتی پیش رو داشت. مقامات اسراییلی - آن‌طور که از اسناد کابینه و بحث‌های داخلی دیگر می‌دانیم - دانستند که با پیشنهاد صلح روبه‌رویند و باید تصمیم بگیرند که آن را بپذیرند یا ردش کنند. ردش کردند. گفتند به سمت مرزها عقب‌نشینی نمی‌کنیم که آن موقع به معنی این بود که شهرک‌های شمال شرقی صحرای سینا را از دست نمی‌دهیم. اتفاقاً اردن هم سال بعد با پیشنهادی خیلی مشابه آمد که اسراییلی‌ها حتا به آن پاسخ هم ندادند. پس در سطرهای قطعنامه‌ی ۲۴۲ فرض برای صلح وجود داشت که چیزی برای فلسطینی‌ها نداشت اما صلح بین‌المللی بین دولت‌های عرب و اسرائیل به همراه داشت که اسرائیل ردش کرد.

مسأله‌ی اصلی مثل همیشه کاری بود که ایالات متحد می‌کرد. ما اسناد داخلی آن دوره‌ی ایالات متحد را نداریم اما چیزی که روی داد خیلی روشن است. آشکارا بین وزرات امور خارجه که می‌خواست آن را بپذیرد و هنری کیسینجر که مشاور امنیت ملی بود و می‌خواست که رد شود اختلاف نظر وجود داشت. گمان می‌کنم که انگیزه‌ی کیسینجر بیشتر این بود که می‌کوشید وزارت کشور را در دست بگیرد که بعداً همین‌طور هم شد، پس احتمالاً ترفندی بوروکراتیک بود. اما موضع کیسینجر را می‌دانیم چون در خاطراتش درباره‌اش نوشته؛ او آن را «وضعیت پات» نامید [۲۶] - دلیلی ندارد که واشنگتن کاری انجام دهد چون ایالات متحد نیروی نظامی دارد. دیدگاه این بود که عرب‌ها نمی‌دانند اسلحه را از کدام طرف در دست بگیرند و ایالات متحد می‌تواند هر آنچه می‌خواهد با قدرت انجام دهد. موضع کیسینجر در جدل سیاست داخلی ایالات متحد برنده شد. و این حیاتی بود چون اسرائیل در آن مقطع به جای امنیت واقعی تصمیمی سرنوشت‌ساز به سود گسترش گرفت. اگر اسرائیل طرح سادات را می‌پذیرفت به طرز مؤثری جنبه‌ی بین‌المللی ستیزه را تنظیم می‌کرد. فشاری برای حقوق فلسطینی‌ها از سوی دولت‌های عرب وجود نداشت: فلسطینی‌ها حقوق خود را می‌خواستند اما کسی به آن‌ها توجهی نداشت - در واقع آن‌ها در اردن خُرد می‌شدند [۲۷]. اسرائیل فرصت گسترش را به امنیت ترجیح داد که به معنی وابستگی به ایالات متحد بود چون مادام که ستیزه‌ی بین‌المللی وجود داشته‌باشد اسرائیل برای حمایت تسلیحاتی و دیپلماتیک و غیره به امریکا وابسته خواهد بود.

فکر می‌کنم که این احتمالاً تصمیمی حیاتی بود که در دوره‌ی پس از ۱۹۶۷ گرفته شد و از آن به بعد همه‌چیز از آن برآمد. سادات روشن و آشکار می‌گفت: اگر توافق را نپذیرید ما به سمت جنگ پیش می‌رویم. فرمول او این بود: «یامیت یعنی جنگ». او در کوشش برای جلب توجه امریکا، مشاوران روسی را اخراج کرد و کارهای دیگری هم کرد اما کارش پیش نرفت. کسی توجهی نکرد. و سرانجام در اکتبر ۱۹۷۳ مصر به همراه سوریه وارد جنگ شد. این حمله‌ی خیلی نزدیکی به اسرائیل بود. اسراییلی‌ها غافل گیر شدند و داشتند تقریباً شکست می‌خوردند. نزدیک بود از سلاح هسته‌یی استفاده کنند. عملاً ایالات متحد آماده‌باش هسته‌یی داد. خیلی جدی بود.

در اسرائیل هم در این باره تأمل می کردند. آن را *مخدال*^۱، شکست، نامیدند [۲۸]. بررسی های دوباره یی درباره ی نگرش های نژادپرستانه به عرب ها و معامله نکردن با آن ها صورت پذیرفت. کیسینجر هم فهمید. شاید خیلی نفهمیده باشد اما زور را فهمید. فهمید که نمی شود مصر را مثل یک قوطی دور انداخت - سوریه هم همین طور اما مصر مهم تر بود. پس باید یک جورهایی با آن ها معامله کرد. پس دوره ی طولانی مذاکرات با دیپلماسی حمله و عقب نشینی کیسینجر پیش آمد که سرانجام در سال ۱۹۷۸ به قرارداد کمپ دیوید [۲۹] و در ۱۹۷۹ به پیمان صلح مصر - اسرائیل انجامید [۳۰]. در امریکا آن را پیروزی بزرگی برای ایالات متحد دانستند که در عمل برای ایالات متحد اقتضای دیپلماتیک بود. آنچه در سال های ۷۹ - ۱۹۷۸ مورد توافق قرار گرفت طرح سال ۱۹۷۱ سادات بود با یک عقب نشینی برای ایالات متحد و اسرائیل چون حالا دیگر شامل دولت فلسطینی هم بود. در دهه ی ۱۹۷۰ شرایط تغییر کرده بود، حقوق ملی فلسطینی ها در دستور روز بین الملل قرار گرفته بود. سادات در سفر معروفش به اورشلیم در سال ۱۹۷۷ درخواست دولت فلسطینی کرد. و توافق های کمپ دیوید با تمام ابهاماتش - مذاکرات بیشتر با فلسطینی ها که در بندهای موافقت نامه پیش بینی شده بود [۳۱] هرگز اتفاق نیفتاد - بر پایه ی این خواست طرف مصری بود.

اشقر: در توافق کمپ دیوید عبارت این بود: «خودمختاری کامل»، «دولت خودگردان» [۳۲].

چامسکی: اسرائیل کوشید تا به این جنبه های قرارداد اعتنایی نکند. تصمیم گرفت آن ها را به صورت افزایش شهرک ها معنی کند البته نه در مصر در نتیجه از یامیت بیرون آمد.

و جالب است که روش بیرون آمدن اسرائیل از یامیت خیلی شبیه به قطع درگیری در سپتامبر ۲۰۰۵ در غزه بود. یک جراحی مرحله یی به دقت طراحی شده بود. ژنرال مسوول توضیح داد که با ساکنان شهرک ها کاملاً صحبت شده و این رویدادی غم بار است که سربازان اسرائیلی با چشمانی اشک بار، ساکنان فقیر را از خانه هایشان بیرون می کنند و این شعار معروف را می خوانند که «دیگر هرگز»، چراکه چنین چیزی هرگز نباید در مورد یهودی ها تکرار شود دیگر هرگز نباید یهودی ها از خانه هایشان بیرون انداخته شوند. آن موقع در نشریات عبری زبان این واقعه تبدیل به مضحکه یی شد. تیتراها/رتس این بود: «عملیات ضایعه ی ملی»، ۸۲ [۳۳] و قطع درگیری ۲۰۰۵ در غزه نمایش دوباره یی بود - آسیب ملی به دقت مرحله بندی شده همان پیغام را فرستاد: هرگز دوباره نباید چنین اتفاقی برای یهودی ها بیفتد، کرانه ی باختری از آن ماست. پیغام این است.

همان طور که گفتم تا سال ۱۹۷۹ کل چارچوب بحث تغییر کرد چون حقوق ملی فلسطینی ها وارد دستور کار بین المللی شد. در سال ۱۹۷۶ پیش نویس قطعنامه ی شورای امنیت خواستار توافق دو دولتی بر سر خط سبز بود. قطعنامه مورد حمایت سوریه، اردن، مصر و بیشتر کشورهای عرب و در واقع تلویحاً سازمان آزادی بخش فلسطین بود [۳۴]. ایالات متحد و توش کرد. اگر به اسناد نگاهی بیندازید و در آن ها جست و جو کنید درمی یابید که حتا کار کارشناسی روی آن نشده است. سال ۱۹۸۰ هم همین اتفاق افتاد: اساساً همین قطعنامه و وتوی ایالات متحد [۳۵].

در سال ۱۹۸۸ که شورای ملی فلسطین رسماً و نه فقط تلویحاً اجماع بین المللی درباره ی تشکیل دو دولت را پذیرفت، تغییری پدید آمد [۳۶]. ایالات متحد یکسره با آن مخالفت کرد و در واقع با اجازه ندادن به یاسر عرفات برای حضور در جلسه ی سازمان ملل در نیویورک، این سازمان را مجبور کرد جلسه اش را در ژنو برگزار کند. واشنگتن داشت در این مقطع با وانمود کردن به اینکه گفته های فلسطینی ها را که مذاکرات را می پذیرند، قطعنامه ی ۲۴۲ را می پذیرند، تشکیل دو کشور را می پذیرند و

تروریسم را محکوم می‌کنند، نمی‌شنود، هدفِ تمسخر جهان قرار می‌گرفت. اما سرانجام بعد از بیانات مکرر عرفات و واشنگتن گفت که می‌خواهد با سازمان آزادی‌بخش صحبت کند [۳۷].

واکنش اسرائیل چند ماهی بعد در سال ۱۹۸۹ خیلی واضح بود. آن موقع دولتی ائتلافی در اسرائیل بر مصدر کار بود متشکل از اسحاق شامیر^۱ از حزب لیکود در مقام نخست‌وزیری و شیمون پرز از حزب کارگر در مسند وزیر امور مالی، راست و چپ‌های کذا. آن‌ها با بیان رسمی موضع اسرائیل در ۱۴ می ۱۹۸۹ روی کار آمدند [۳۸]. در اصول آن‌ها چیزی بود که قبلاً از آن صحبت کردیم: دولت فلسطین/اضافی در غرب اردن نمی‌تواند وجود داشته باشد - «اضافی» یعنی اینکه اردن فعلاً دولت فلسطینی هست. اصل دیگر این بود که اسرائیل مذاکرات را با سازمان آزادی‌بخش پیش نخواهد برد. اصل سوم بیان می‌کرد که وضعیت سرزمین‌های اشغالی باید با هدایت دولت اسرائیل روشن شود و بعد این سند بیان می‌کرد که فلسطینی‌ها می‌توانند انتخابات آزاد برگزار کنند. در این مقطع در دنیای جرج اورول^۲ به سر می‌بریم. فلسطینی‌ها مجاز بودند که تحت اشغال نظامی اسرائیل با خیل تحصیل کرده‌ها توی زندان بدون اتهام و احتمالاً تحت شکنجه انتخابات آزاد داشته باشند. اگر به گزارش‌های امریکایی‌ها از این قضیه نگاهی بیندازید می‌بینید که ابراز احساسات زیادی برای اسرائیل کردند که انتخابات آزاد را مجاز دانسته اما اصولی عملی هرگز گزارش نشدند. چند ماه بعد دولت بوش پدر که منتقد اسرائیل قلمداد می‌شد از طرح‌های اسرائیلی‌ها بدون هیچ مخالفتی حمایت کرد. این چیزی است که به خاطر وزیر امور خارجه، جیمز بیکر^۳، برنامه‌ی بیکر نام گرفت [۳۹]. پس موضع رسمی ایالات متحد این بود: دولت اضافی فلسطینی در غرب اردن وجود نداشته باشد و مسأله‌ی سرزمین‌های اشغالی در سازش با اسرائیل حل و فصل شود. بیکر می‌گفت مذاکره‌کننده‌های فلسطینی می‌توانند وارد بحث شوند/اگر به این اصول اسرائیل وفادار بمانند. آن را خیلی راه‌گشا در نظر گرفتند بدون آنکه معلوم کنند معنیش چیست.

بعد جنگ خلیج فارس در گرفت، از آن به بعد ایالات متحد دریافت که شرایط را تحت کنترل دارد. بر منطقه حاکم شد و توانست هر چه می‌خواهد بکند. جرج بوش پدر نظم نوین جهانی را اعلام کرد، جمله‌اش این بود: «هر چه بگوییم، همان می‌شود!» [۴۰] بعدش واشنگتن مذاکرات مادرید را ترتیب داد. ایالات متحد قبلاً با هر مذاکره‌ی بین‌المللی مخالف بود چون نمی‌توانست کنترلش کند اما در ۱۹۹۱ می‌توانست از پیش بر بیاید. بوش اتحاد شوروی را به منظور پوشش بین‌المللی دعوت کرد - می‌دانید که اتحاد شوروی در آن سال چقدر ضعیف بود - و واشنگتن به راحتی شرایطش را تحمیل کرد. فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری و غزه همان‌طور که جلبیر اشاره کرد رهبری داشتند. مذاکره‌کننده‌ی اصلیشان حیدر عبدالشافی بود، پزشک و سیاستمدار کهنه‌کار غزه‌یی و احتمالاً محترم‌ترین فرد در سرزمین‌های اشغالی. او اصرار داشت که هر توافق سیاسی باید گسترش اسرائیل به سمت سرزمین‌های اشغالی را متوقف کند. این شرط اولش بود در غیر این صورت هر توافقی را ناممکن می‌دانست. ایالات متحد و اسرائیل نپذیرفتند. در این مقطع سازمان آزادی‌بخش فلسطین که آن موقع مرکزش در تونس بود وارد عمل شد و توافق اُسلو شکل گرفت. سازمان آزادی‌بخش در اُسلو معامله‌یی کرد که باعث شد با دورزدن فلسطینی‌های محلی مثل عبدالشافی قدرت پیدا کند. او آنقدر عصبانی شد که حاضر نشد حتا در آن دست دادن‌های معروف زمین چمن کاخ سفید حضور داشته باشد. خودش را کنار کشید. این درون رهبری فلسطینی‌ها، مشکل بزرگی شد که تا به حال ادامه دارد: چه کسی رهبری

1. Yitzhak Shamir
2. George Orwell
3. James Baker

فلسطینی را به عهده دارد؟ - فلسطینی‌های تونس به قول خودشان یا بومی‌هایی مثل عبدالشافی، هنان عشراوی و دیگران؟ اسرائیل و ایالات متحد مطمئن شدند که رهبری تونس اساساً تبدیل به رهبری رسمی شده است.

توافق سپتامبر ۱۹۹۳ اُسلو واقعاً خیانت بود. در بیانیه‌ی اصول اُسلو هیچ اسمی از حقوق فلسطینی‌ها نبود. به معنی واقعی کلمه. از حقوق اسرائیلی‌ها خیلی چیزها می‌گفت اما خبری از حقوق فلسطینی‌ها نبود. عجیب اینکه فلسطینی‌های سرزمین‌های اشغالی شادمان شدند. یاد می‌آید که یکی دو ماه بعد از امضای توافق‌نامه، دوستم عظمی بشاره اینجا بود و در ام‌آی‌تی، میتینگ‌های دربارهِی توافق اُسلو برگزار شده بود و ما دو سخنگوی آن بودیم. من آنچه را باید می‌گفتم، گفتم، گفتم که خیانت بود و او کمی دیپلماتیک‌تر صحبت کرد. بیرون که رفتیم تا قهوه بخوریم به حالت جوک گفت که اگر من این حرف‌ها را در خیابان‌های رام‌اله می‌زدم، حلق‌آویز می‌شدم. همچنین سرخوشی و توهم کاملی آنجا وجود داشت.

اشقر: اغراق است. خیلی جناح‌های فلسطینی توافق اُسلو را محکوم کردند مثل حماس...

چامسکی: اما عظمی از حالتِ مردم حرف می‌زد. مردم در خیابان‌های رام‌اله چه می‌کردند؟

اشقر: کسی را که به توافق نقد داشت «حلق‌آویز» نمی‌کردند. خیلی اغراق است. حتا در میان حامیان توافق، بدبینی زیادی نسبت به آن وجود داشت.

چامسکی: البته عظمی کنایه‌آمیز صحبت می‌کرد. وقتی با گروه‌های فلسطینی صحبت می‌کردم متوجه شدم که کاملاً اغفال شده‌اند. در سال‌های بعد توافق‌های شبیه به توافق اُسلو شکل گرفت [۴۱] که همان‌طور که جای دیگری نوشته‌ام [۴۲] هولناک بودند.

این ما را به اولین اشاره به دولت فلسطینی در گفتمان اسرائیلی‌ها می‌کشاند که تا آنجا که پی‌گیری کرده‌ام توسط دولتِ راستِ افراطی بنیامین نتانیاهو صورت گرفت. در سال ۱۹۹۶ گزارشگری از داوید بار - ایلان^۱ وزیر اطلاعات پرسید که آیا بخش‌هایی از کرانه‌ی باختری که قرار است به فلسطینی‌ها واگذار شود می‌تواند تبدیل به دولت فلسطین شود. او گفت اگر بخواهند می‌توانند بهش دولت بگویند یا «مرغ سوخاری» [۴۳]. این نشانه‌ی نگرش آن‌هاست.

و بعد در ماه می ۱۹۹۷ برنامه‌ی حزب کارگر از قرار معلوم برای اولین بار اعلام کرد که «تثبیت دولت فلسطینی را با اختیارات محدود... منتفی نمی‌داند» [۴۴] این‌ها در گفتمان مسلط اسرائیلی‌ها اولین اشاره‌ها هستند.

این به نوبه‌ی خود ما را به مذاکرات کمپ دیوید در ژوئیه ۲۰۰۰ بین یاسر عرفات و نخست‌وزیر اسرائیل، ایهود باراک به میزبانی رئیس‌جمهور امریکا، بیل کلینتون، می‌کشاند. با نگاهی به نقشه‌ها متوجه می‌شویم که طرح‌های اسرائیلی‌ها امکان پذیرفته شدن نداشت. تا به حال اسناد زیادی درباره‌ی کمپ دیوید وجود داشته است. مهم‌ترین منبع به نظر من دانش پژوهی اسرائیلی است که بخش زیادی ازش به زبان عبری است و بخشش هم به انگلیسی. کار اصلی را ران پونداک کرده که در گفت‌وگوهای اُسلو و پشت صحنه‌ی مذاکرات بعدی حضور داشته است. او مدیر مرکز صلح پرز^۲ است که درست در قلب دانش پژوهی معتبر اسرائیلی قرار داد. او مقاله‌ی مشترک بالابندی به زبان عبری و خلاصه‌یی از آن را به زبان انگلیسی نوشته همراه با نقشه [۴۵]. معلوم است که به ایرادهای فلسطینی‌ها هم توجه شده. در امریکا داستان رسمی این است که فلسطینی‌ها از پذیرش صلح سر باز

زدند و همه‌ی آنچه می‌خواهند خشونت است و از این دست چیزها. اما در واقع هیچ فلسطینی‌یی نمی‌توانست پیشنهاد باراک را بپذیرد؛ حتا محمود عباس - محبوب امریکا - ردش کرد. چیزی که قرار بود صورت بگیرد، تقسیم سرزمین‌های اشغالی به سه بخش بود که اغلب از یکدیگر جدا هستند با یک راه خروجی به سمت شرق که کاملاً از هر بخش اورشلیم شرقی که به فلسطین واگذار شود، جدا است. این مرکز تجاری، آموزشی و زندگی فرهنگی فلسطین است. فلسطینی‌ها نمی‌توانستند این را بپذیرند. و عملاً کلیتون پذیرفت که چند ماه پس از شکست در مذاکرات، ضابطه‌هایش را ارایه دهد که مبهم بودند اما نسبت به طرح‌های کمپ دیوید خیلی راه‌گشا تر [۴۶]. دوباره داستان همیشگی ایالات متحد که این بار از جانب دنیس راس [۴۷]، مذاکره‌کننده از سوی کلیتون، و بقیه مطرح شد این بود که باراک - اسرائیل - ضابطه‌ها را پذیرفت و عرفات آن را رد کرد و خود را مرد خشونت نشان داد که نمی‌توان با او معامله کرد. این طور نیست. کلیتون چند روز بعد در بیانیه‌یی گفت که هر دو طرف ضابطه‌ها را پذیرفتند و هر دو طرف شرط‌هایی داشتند [۴۸]. در واقع شرط‌های اسرائیل خیلی زیاد بودند. بعد دو طرف در میتینگ در تابای مصر که از ۲۱ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۰۱ برگزار شد، شرط‌هایشان را عنوان کردند و پیشرفت‌هایی حاصل شد. گزارش مفصل آن را ناظر اتحادیه‌ی اروپا، میگوئل موراتینوس، در یادداشتی طولانی نوشت. که هر دو طرف صحت آن را تأیید کردند. گزارش‌هایش به نحو بارزی در اسرائیل چاپ شد اما در جریان مسلط اینجا به فراموشی سپرده شد [۴۹]. مفسران اسرائیلی گفتند که پیشرفت چشمگیری صورت گرفت. در روز آخر مذاکرات، ۲۷ ژانویه، کنفرانس خبری مشترکی برگزار شد که دو طرف گفتند: «پیشرفت قابل ملاحظه‌یی داشته‌ایم، به توافق نزدیک ایم. اگر مذاکرات ادامه پیدا کند می‌توانیم به توافق برسیم» [۵۰].

باراک در همان ساعت‌های اول روز ۲۷ ژانویه مذاکرات را لغو کرده بود. بهانه این بود که به خاطر نزدیک بودن انتخابات اسرائیل نمی‌تواند ادامه بدهند؛ درست نبود، ده روز به انتخابات و به خاتمه‌ی از قبل برنامه‌ریزی شده‌ی گفت‌وگوها مانده بود [۵۱]. لغوش کرد. نمی‌خواستش. بعد از آن جرج بوش جانشین کلیتون شد و کمی بعد آریل شارون، باراک را در انتخابات اسرائیل شکست داد. فرصت توافق از دست رفت.

دولت بوش افراطی است. اولین دولتی است که به طور رسمی الحاق آنچه بلوک‌های مسکونی نامیده شده را به اسرائیل به رسمیت شناخت. به مفهوم این عمل توجه کنید: بخش بزرگی از کرانه‌ی باختری است. دولت بوش اولین دولتی است که از مخالفت با الحاق اورشلیم روی گردانده است. حتی وقتی اسرائیل در ۱۹۶۷ اورشلیم را فتح کرد، مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل، ضمیمه کردن شهر را غیر قانونی دانستند و تمام اقدامات برای تغییر شرایط قانونی را نادرست و غیر قابل قبول اعلام کردند. ایالات متحد گاهی رأی موافق داده اما به جز یک رأی مخالف در سال ۱۹۸۱ معمولاً به این قطعنامه‌ها رأی ممتنع داده تا دسامبر ۲۰۰۲ که دولت بوش به همراه اسرائیل رأی مخالف داد. تأیید الحاق اورشلیم به هر امیدی در رابطه با توافق سیاسی خاتمه می‌دهد. برای اسرائیل این فقط مسأله‌ی مسلط شدن بر اورشلیم شرقی سابق نیست؛ اورشلیم بزرگ فراتر از این‌هاست. شهرک معال ادومیم که نشریات منظم آن را محله‌یی در اورشلیم می‌نامند تقریباً به نزدیکی‌های جریکو^۱ رسیده است؛ اصلاً برای دو نیم کردن کرانه‌ی باختری ساخته شده. پس اگر دولت بوش واقعاً به الحاق اورشلیم علاقه‌مند شده این پایان هر بحث سیاسی است.

دولت بوش دیوار حایل را هم تأیید کرده است. دادگاه جهانی (دادگاه بین‌المللی عدالت) به اتفاق آرا اعلام کرد که

۱. Jericho، یا اریحا در زبان عربی، شهری معروف در غرب اردن درست در شمال بحرالمیت. م.

شهرک‌های اسرائیل غیر قانونی است. قاضی ایالات متحد از این داوری فراگیر پیروی نکرد و در اعلام نظری جداگانه پذیرفت که تمام شهرک‌ها بند ۶ ماده‌ی ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو را نقض کرده‌اند [۵۲] و در نتیجه هر بخش از دیوار حایل که «توسط اسرائیل ساخته شده تا از مناطق مسکونی محافظت کند به صرف همین واقعیت^۱ ناقض حقوق انسان‌مدارانه‌ی بین‌المللی است» [۵۳] جمله‌ی «ساخته شده تا از مناطق مسکونی محافظت کند» برای حدود ۸۰ درصد کل دیوار حایل صادق است اما اسرائیل وانمود می‌کند که علت آن، دلایل امنیتی است که بی‌معنی است.

آن یک هفته‌ی ژانویه‌ی ۲۰۰۱ در تابا استثنایی بر انکارهای سی و پنج‌ساله‌ی ایالات متحد / اسرائیل بود. مذاکرات تابا مشکلات جدی داشت اما مذاکره‌کننده‌های اسرائیلی و فلسطینی در کنفرانس خبری پایانی غیر واقع‌گرا نبودند. شاید اختلاف‌ها حل‌شدنی بود. نمی‌دانیم اما اسرائیل مذاکرات را قطع کرد. هر چند مذاکرات غیر رسمی در سطح خیلی بالا بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها ادامه یافت و به نتایجی رسید؛ همه کمابیش شبیه هم. اما مفصل‌تر از همه پیمان ژنو است که به نظر من آن هم مشکلات زیادی داشت اما خطوط توافق بالقوه را نشان داد و می‌توانست پایه‌ی باشد برای ادامه‌ی کار. وقتی این توافق در دسامبر ۲۰۰۳ در ژنو طرح شد، کشورهای اصلی اروپا و بقیه‌ی کشورها، نماینده‌ها یا بیانیه‌های قوی حمایتشان را فرستادند اما ایالات متحد حضور نیافت و اسرائیل هم همین‌طور. رهبری فلسطینی امضایش نکرده بود و معلق ماند. اما اگر ایالات متحد و اسرائیل آن را می‌پذیرفتند به نظر می‌رفت. اما بعد به سدهای دیگری برخورد کرد: دیوار حایل و گسترش شهرک‌های اسرائیلی‌ها.

اشقر: من فقط می‌خواهم به روایت نوآم بیشتر با تمرکز بر طرف اسرائیلی چیزی بیفزایم؛ بعد به طرف فلسطینی هم می‌رسیم. نکته‌ی اول اینکه در ۱۹۴۸ همان‌طور که می‌دانیم اکثریت قاطع فلسطینی‌های ساکن در سرزمین‌های تصرف‌شده توسط دولت تازه‌بنیاد اسرائیل آنجا را ترک کردند. فکر می‌کنم بحث بر سر اینکه آیا آن‌ها اخراج شدند یا فرار کردند یا اغفال شدند که فرار کنند یا هر نسخه‌ی دیگری خیلی مناسبتی نداشته باشد چون نکته‌ی اساسی این است که به آن‌ها / اجازه‌ی برگشت داده نشد. این نکته‌ی اصلی است. اگر حتا به خواست آزاد خودتان، خانه‌تان را ترک کنید، همچنان حق بازگشت به آن را دارید مگر آنکه آن را فروخته باشید. نقطه‌ی عزیمت پرداختن به این مسأله، همین است. اسرائیل از سال ۱۹۴۸ حق بازگشت این مردم به خانه‌هایشان را در سرزمین‌هایی که اشغال کرده، نقض کرده و فقط اصل غرامت را پذیرفته که آن هم باید توسط کس دیگری پرداخت شود. هر چند وقتی در ۱۹۶۷ اسرائیل بقیه‌ی سرزمین فلسطین را تصرف کرد نسبت به سال ۱۹۴۸ تفاوت فاحشی وجود داشت؛ این بار مردم فلسطین از سال ۱۹۴۸ درس گرفته، زمین و خانه‌شان را ترک نکردند. فرار نکردند و هراساندن و وحشت‌زده کردنشان برای ترک آنجا نسبت به سال ۱۹۴۸ خیلی مشکل‌تر بود چون حالا دیگر می‌دانستند که اگر بروند دیگر به آن‌ها اجازه‌ی برگشت داده نمی‌شود و باید تا زمان مرگشان در «اردوگاه‌ها» به عنوان «پناهنده» سر کنند. از سال ۱۹۴۸ این درس را هم گرفتند که اگر به زمین‌هایشان بچسبند، سلاخی نمی‌شوند. این موقعیت خیلی متفاوتی پدید آورد که گرچه اسرائیل سرزمین‌های جدیدی را تصرف کرد اما حالا بومیان در اکثریت بودند.

این مطلب خیلی زود بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ توسط برنامه‌ی آلون که عقال آلون^۲ از اعضای رهبری دولت وقت اسرائیل ارایه داد، مورد توجه قرار گرفت. این برنامه می‌کوشید تا از منظر آنچه «صهیونیسم روشن‌گرانه» می‌نامید به مشکل بنگرد. نظر بن

1. *ipso facto*
2. Yigal Allon

گوریون [۵۴] هم بود - که بر آن بود که دولت اسرائیل باید هم «یک دولت یهود» و هم دولتی دموکراتیک باشد. چگونه؟ چگونه «دولتی یهود» می تواند دموکرات هم باشد؟ روشن است فقط اگر اکثریت مطلق یهود داشته باشد چنان که دموکراسی، خطری برای ویژگی «یهودی» اش نباشد که به این معنی است که اسرائیل باید از وجود تعداد زیادی از فلسطینی ها پرهیز کند. پس ساکنان سرزمین های تازه اشغال شده مشکل ساز شدند. راه حل آلون این بود که اسرائیل باید عوامل تثبیت شده بی - شهرک های نظامی و غیره - ایجاد کند تا بتواند از نظر راهبردی کرانه ی باختری را به ویژه در طول رود اردن تحت نظارت داشته باشد و نواحی تمرکز جمعیتی فلسطینی ها را به اردن واگذارد. این برنامه ی آلون بود که از سال ۱۹۶۷ توسط اسرائیل پیگیری شده است [۵۵].

البته همه ی شهرک های اسرائیلی با هدف تضمین کنترل راهبردی کرانه ی باختری ساخته نشدند. آنجا از همان اول حرکت ایدئولوژیک و مذهبی در مورد شهرک سازی به هدایت گوش امونیم - جبهه ی مؤمنان - وجود داشت که بیشتر از ملاحظات صرفاً راهبردی انگیزه بخش بود. اما روی هم رفته برنامه ی آلون چارچوب اصلی سیاست اسرائیل را تشکیل می داد.

این برنامه برای اجرایی شدن کاملش نیازمند شکست دادن جنبش چریکی فلسطین بود. به همین خاطر اسرائیل کوشید در سال ۱۹۸۲ با اشغال لبنان ضربه ی سهمگینی به سازمان آزادی بخش فلسطین بزند و به این هدف برسد. مبارزان سازمان آزادی بخش از بیشتر شهرهای کشور اخراج شدند و مجبور شدند بیروت را ترک کنند. ایالات متحد به سازمان آزادی بخش به ظاهر خیلی ضعیف شده، چارچوب برنامه ی آلون را به شکل برنامه ی کذایی سپتامبر ۱۹۸۲ ریگان تحمیل کرد [۵۶]. ریگان از «خودمختاری» فلسطینی ها در این معنی که دولتی مستقل نباشند - اینکه کاملاً از برنامه غایب بود - بلکه گونه یی موجودیت فلسطینی بدون دولت در کرانه ی باختری و غزه «به همراه اردن» باشند حمایت کرد. ریگان همچنین تصریح کرد که لازم نیست اسرائیل به مرزهای پیش از ۱۹۶۷ بازگردد. این دیدگاهی بود که حزب کارگر اسرائیل خیلی با آن موافق بود چون کاملاً با مغز برنامه ی آلون می خواند.

دوره ی تعیین کننده ی دیگر، انتفاضه ی فلسطین بود. انتفاضه ی فلسطین در ۸۸ - ۱۹۸۷ قبل از هر چیز اعلام کرد که مردم کرانه ی باختری نه تسلیم می شوند و نه رام؛ اسرائیل دریافت که نه فقط با پناهنده های فلسطینی در کشورهای همسایه که با فلسطینی های ساکن در نواحی اشغالی هم مشکل دارد. دوم آنکه انتفاضه در سال ۱۹۸۸ پادشاهی اردن را وادار کرد به طور رسمی ادعایش بر کرانه ی باختری را پس بگیرد و اعلام کند که فلسطینی ها تنها مسوول سرزمین هایشان هستند. این باعث شد که طرف اسرائیلی، دست کم جناح کارگری صهیونیسم درک کند که برنامه ی قبلی بازگرداندن مناطق با جمعیت متراکم فلسطینی به اردن دیگر کاری از پیش نمی برد. در این موقع رهبر حزب کارگر، شیمون پرز به این باور رسید که اسرائیل باید از مذاکرات با سازمان آزادی بخش فلسطین استقبال کند تا به موقعیت مشخصی برسند - به جای موضع رسمی اسرائیل که گفت وگوها با این سازمان را تحت هر شرایطی منع کرده بود. بقیه ی داستان را می دانیم. نوآم توضیح داد. چیزی ندارم که به آن اضافه کنم مگر گفتن این واقعیت که برنامه ی آلون عملاً تبلور توافق اُسلو بود. در عمل باعث آرایش مجدد ارتش اسرائیل - آرایش مجدد و نه عقب نشینی - در نواحی با جمعیت متراکم فلسطینی در کرانه ی باختری در هماهنگی با برنامه ی آلون شد. تفاوت در این بود که به اردن بازگشت داده نشدند بلکه تحت کنترل سازمان آزادی بخش فلسطین ماندند که احتمالاً با توهم وارد این بازی شد. عرفات مدام می گفت که این گام اول به سوی تشکیل دولت مستقل و خودمختار فلسطینی است. او خیلی ساده لوحانه به این باور داشت. رهبری فلسطین با تکیه بر فشار بین المللی و صمیمی شدن با ایالات متحد، به چنین نتایج ساده لوحانه یی می رسید.

دیدگاه فلسطینی‌ها درباره‌ی دستیابی به راه حل

اشقر: حالا اجازه بدهید به بخش فلسطینی و عرب این داستان طولانی نظری بیندازیم. نقطه‌ی عزیمت در اینجا انکار کامل اسرائیل به عنوان دولتی سراسر بیگانه و کاشته‌ی دست استعمار در خاورمیانه بود که باید محو می‌شد. در آغاز دیدگاه مسلط این بود که اسرائیل باید به عنوان دولت از نقشه محو شود و بعد، بسته به جریان‌های خاص ایدئولوژیک پی‌آمدهایی وجود داشت. دیدگاه ملی‌گرایی سنتی عرب، تمایزی بین یهودی‌های بومی - یعنی یهودی‌های فلسطینی - و یهودی‌هایی که از سرزمین‌های دیگر آمده بودند، قابل بود. ملی‌گراترین نسخه می‌گفت که مهاجران باید به همان‌جایی برگردند که از آن آمده بودند یا در هر صورت فلسطین را ترک کنند آن‌چنان‌که اروپایی‌ها بعد از استقلال الجزایر کردند؛ نسخه‌ی دمکراتیک‌تر یا مترقی‌تر بر آن بود که تمام ساکنان یهودی در صورت خواست خود، می‌توانستند به عنوان اقلیتی با حقوق مدنی برابر در چارچوب دولت عربی بمانند و زندگی کنند.

بعد از ۱۹۶۷، که چریک‌های فلسطینی کنترل سازمان آزادی‌بخش را در دست گرفتند، برنامه‌ی رسمی سازمان شد «دولت دمکراتیک سکولار فلسطین». این قاعده هرگز واقعاً به سطح مردمی نرسید و هرگز مطالعه‌ی واقعی روی آن انجام نگرفت. می‌توان گفت که تا حد مشخصی دست کم در سال‌های اول اساساً برای مصرف خارجی طراحی شد، چنان‌که سازمان آزادی‌بخش بتواند خود را مترقی‌جا بزند. اما خود این قاعده ضعف اساسی داشت که خیلی واضح است. با مسأله‌ی اسرائیل چنان برخورد می‌کرد که گویی فقط جامعه‌ی مذهبی است - به خاطر عبارت «سکولار» - چنان‌که گویی می‌شود با تأسیس دولت سکولار فلسطینی از پس مشکل برآمد. این قاعده بُعد مهمی از مشکل را نادیده می‌گرفت - این بُعد که اسرائیل تبدیل به موجودیتی ملی شده است، نه فقط جامعه‌ی مذهبی. برخی از چپ‌های فلسطینی که در چارچوب سوسیالیستی و دولتی بحث می‌کردند به این جنبه توجه کردند. البته آن‌ها هم طرفدار دولتی سکولار بودند اما اگر «سکولار» تنها به موارد مذهبی اشاره داشت، عبارت «دولتی» به این واقعیت دلالت می‌کرد که دو جامعه‌ی ملی وجود دارد. به هر حال پروژه‌ی دولت جایگزین دولت اسرائیل، دولت فلسطین بزرگ‌تر، خواه با رویکرد سکولار یا دولتی، چیزی جز آرمان‌شهرخواهی برنامه‌ریزی شده نبود. خیلی زود روشن شد که اگر بخواهیم به زبان سیاست عملی سخن بگوییم باید هدف‌های دست‌یافتنی یا دسترس‌پذیر داشته باشیم. پس مقاومت فلسطینی‌ها از آنچه بهش «زیاده‌خواهی» می‌گوئیم - آزادسازی فلسطین و تغییر کل قواعد به سمت نوع متفاوتی از دولت به عنوان تنها هدف - به درک این مطلب رسید که ضرورت تعریف اهداف با ماهیت بلافصل یا موقتی وجود دارد. جنبش

فلسطینی خیلی زود فهمید که اگر به جای توجه یک‌باره به کل فلسطین، قبل از هر چیز به مسأله‌ی سرزمین‌های اشغالی در ۱۹۶۷ توجه کند، اهرم‌های خیلی بیشتری در اختیار خواهد داشت. بعد از جنگ ۱۹۷۳، جنبش فلسطینی به سمت پذیرش ایده‌ی تثبیت دولت فلسطین در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ البته با قواعد کمابیش مبهمی حرکت کرد و همه این حرکت را این‌گونه تفسیر کردند. البته این حرکت را در اسناد و گفتمان‌های رسمی به صورت گامی به سوی آزادسازی کل فلسطین تعریف کردند. زمان که می‌گذشت افکار عمومی فلسطینی‌ها و عرب‌ها به ایده‌ی سازش در توافقات با دولت اسرائیل متمایل شد. به جز چند جریان اقلیت بنیادگرای اسلامی یا ملی‌گرای هنوز موجود، سازش در توافق برای بیشتر افکار عمومی قابل قبول بود و بیان می‌کرد که دغدغه‌های فلسطینی‌ها را در همان اصولی که بحثش را کردیم مورد توجه قرار داده است - یعنی اسرائیل از تمام سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ دست بکشد به استثنای تغییرات کوچکی که با واگذاری سرزمین‌های اسرائیلی پیش از ۱۹۶۷ جبران خواهد شد و اینکه سرنوشت تمام مردم فلسطین باید چنان مورد توجه واقع شود که به حق انتقال‌ناپذیر تعیین سرنوشتشان احترام بگذارد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین یا رهبری عرفات آن، وقتی توافق اُسلو را می‌پذیرفت خیلی ساده‌لوحانه یا ابلهانه می‌پنداشت که حمایت ایالات متحد از طریق فشار اعراب - به‌ویژه سعودی - بر واشنگتن به دست آمدنی است و به توافقی خواهد انجامید که به باور آن سازمان برای اکثریت مردم فلسطین پذیرفتنی باشد. ما البته می‌دانیم که این پنداری بیش نبود و به خاطر همین توهم‌ها اجازه دادند بارها در این توافق بمب‌گذاری شود. این واقعیت که توافق حتا به مسأله‌ی شهرک‌سازی توجهی نکرد، پناهنده‌ها که جای خود دارند، کل چارچوب توافق اُسلو را تبدیل به فریب کرد و امروز می‌دانیم که چه پیش آمد. توافق اُسلو با توهمی که ایجاد کرد و نوآم توضیحش داد و با نقشی که سازمان آزادی‌بخش فلسطین به عنوان نماینده‌ی پلیس اسرائیل برای کنترل مردم فلسطین بازی کرد این امکان را به دولت اسرائیل داد که در سال‌های اول بعد از این توافق به سمت اجرای نسخه‌ی به‌روزشده‌ی برنامه‌ی آلون حرکت کند. اسرائیل توانست به فرایند شهرک‌سازی سرعت ببخشد و برای نظارت راهبردی نظامیش در کرانه‌ی باختری زیرساخت بسازد - راه‌ها و موارد دیگر - خیلی سریع‌تر، شدیدتر و با رویارویی کمتر با مقاومت نسبت به زمانی که توافقی وجود نداشت. شهرک‌ها دایم گسترده می‌شدند و در عرض چند سال تعداد ساکنانشان دو برابر شد. همان‌طور که اشاره کرده‌ایم مذاکره‌کننده‌های فلسطینی از درون سرزمین‌های اشغالی به گرفتن قول از اسرائیل درباره‌ی تعلیق ساخت شهرک‌ها به عنوان پیش شرط هر توافقی اصرار می‌کردند. توافق اُسلو دربردارنده‌ی چنین چیزی نبود و در نتیجه به شدت از سوی آن‌ها مورد انتقاد قرار گرفت و بعضی آن را رد کردند. عملاً معامله‌ی اُسلو حتا توسط اکثر اعضای کمیته‌ی خارجی سازمان آزادی‌بخش فلسطین رد شد. روشی که عرفات در این مورد پیش گرفت نمونه‌ی کامل امر استبدادی بود.

صهیونیسم و فلسطینی‌ها

چامسکی: می‌توانم اضافه کنم که اگر به رشد مناطق مسکونی در کرانه‌ی باختری بعد از توافق اُسلو نگاه کنید، رشد منظمی دارد. سال اوج آن آخرین سال کلیتون بود آخرین سال کلیتون - باراک، سال ۲۰۰۰ [۵۷]. اما رویش سرپوش گذاشتند.

در ایدئولوژی صهیونیستی تاریخی طولانی در رابطه با شهرک سازی در سرزمین‌های فلسطینی وجود دارد. جنبش صهیونیستی از همان آغاز در اوایل این سده‌ی اخیر دریافت که با جمعیتی متخاصم رویاروست. توهم‌هایی در این باره که «سرزمین بدون مردم» باشد وجود داشت که به سرعت رنگ باخت. اصلی کلی که از آن پیروی می‌شد، «سنگر به سنگر [۵۸]» نام داشت. این یعنی اینکه به گویم‌ها^۱ - غیر یهودی‌ها - اجازه ندهیم از کار ما سر در آورند اما کمی جلوتر برویم و چیزی بسازیم و قطعه‌ی دیگری از زمین را به دست بیاوریم و به تدریج همه‌اش از آن ما خواهد بود. این اصل کاملاً ریشه‌داری است. مفهوم چه‌گونگی پیشرفت آن‌هاست: بگذار آن‌ها گفت‌وگو کنند، در این بین ما پیش می‌رویم. گزارش شده که بن گوریون^۲ گفته: «مهم نیست گویم‌ها چه فکر می‌کنند مهم آن است که یهودی‌ها چه می‌کنند». نباید تصور کنیم که در این زمینه دودستگی وجود داشته‌است. برای مثال در دولت پرز سال‌های ۹۶ - ۱۹۹۵ که صلح طلب قلمداد می‌شد، وزیر مسکن، بنیامین «فواد» بن‌الی‌عادل که در دولت‌های بعدی هم بود، گفت: «فواد هر کاری را به آرامی انجام می‌دهد»، «هدف من ساختن است نه جسور کردن اپوزیسیون به کوشش‌هایم...» [۵۹] چنان‌که آرامی ساخت‌وساز کرد که گویم‌ها نشنیدند یا دست‌کم تظاهر کردند که نشنیدند چون آن‌ها، ایالات متحد، می‌دانستند به این خاطر که پولش را تأمین می‌کردند. در ۱۹۹۲ طرح‌هایی وجود داشت - طرح شارون، طرح حزب کارگر، چند تای دیگر - اما تمام آن‌ها در اساس یکی بودند: جرح و تعدیل‌هایی از برنامه‌ی آلون که یعنی: قدم به قدم به آن رسیدن. موشه دایان^۳ - که در میان رهبران اسرائیلی احتمالاً هم‌دل‌ترین با فلسطینی‌ها بوده‌است - پذیرفت که فلسطینی‌ها حق دارند اسرائیل را به دزدی همه چیزشان متهم کنند. او در دولتِ کارگری ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴ مسوول اشغال بود و عقیده‌ی او در توصیف این سیاست خیلی روشن بود: هر دفعه کمی پیش می‌رویم؛ اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی تبدیل به «دولت دایم» خواهد شد [۶۰]. تکه به تکه اشغالش می‌کنیم، به آرامی؛ به فلسطینی‌ها خواهیم گفت: «ما راه‌حلی نداریم، می‌توانید مثل سگ‌ها به زندگیتان ادامه دهید و هرکس بخواهد می‌تواند برود و خواهیم دید که این فرایند به کجا می‌رسد» [۶۱]. مسوول نظامی سرزمین‌های اشغالی، ژنرال شلومو گزیت دو سال پیش خاطراتش را نوشته که به تازگی در انگلستان چاپ شده‌است [۶۲].

1. goyim

2. Ben-Gurion

3. Moshe Dayan

گازیت می گوید که کمی پس از ۱۹۶۷، کسانی که بهشان می گویند برجستگان فلسطین شروع کردند برای نوعی خودمختاری طرح‌هایی به دولت نظامی ارایه دادن: اجازه دهید شهردارانمان را خودمان انتخاب کنیم، نوعی خودمختاری فرهنگی به ما بدهید و چیزهایی از این دست. او می گوید که فرماندهی نظامی و سازمان جاسوسی اسرائیل این طرح‌ها را با هم‌دلی به مقامات سیاسی رده بالای حزب کارگر منتقل کردند؛ به نظر خود او هم ایده‌ی خوبی می‌آمده. اما رهبران سیاسی نمی‌خواستند چیزی از آن بشنوند؛ از دادن اجازه به هرگونه فعالیت سیاسی برای فلسطینی‌ها، هرچند غیرتهاجمی، یا از پرداختن به هرچیزی که احتمالاً به تغییری در مرزها بینجامد خودداری کردند هرچند بی‌ضرر باشد. این‌ها صلح طلب بودند: دولت کارگری و نخست‌وزیر گلدا مایر. گازیت - که در ضمن جنگ طلب است و نه صلح طلب - می گوید به نظر او عجز رهبری سیاسی حزب کارگر از دادن نوعی خودمختاری محدود خیلی فاجعه‌بار بوده‌است. به گوش امونیم انجامید، این متعصبان مذهبی که نصفشان از بروکلین می‌آمدند و با حمایت دولت این موضوع را تبدیل به موردی ایدئولوژیک کردند و به قول او به انتفاضه‌ی اول انجامید. گازیت می گوید که اگر به فلسطینی‌ها اجازه داده می‌شد کنترل امور خود را تا حدی به دست گیرند چنین چیزی هرگز اتفاق نمی‌افتاد.

این‌ها نشان می‌دهند که در ۱۹۷۱ وقتی سادات و بعد اردن پیشنهاد پایان دادن به ستیزه‌ی بین‌المللی را دادند، اسرائیل باید با بخشودن خودمختاری به کرانه‌ی باختری و غزه که شاید به فدرالیسم می‌انجامید یا همچنین طرحی - و حتا به شکلی از دو ملیتی که در واقع در سنت صهیونیسم ریشه دارد - به منازعه‌ی داخلی پایان می‌داد. من در دهه‌ی ۱۹۴۰ یک رهبر جوان صهیونیست بودم، اما با تشکیل دولت یهودی مخالف بودم؛ چنین نگرشی در آن زمان بخشی از جنبش صهیونیستی بود. این جنبش درخواست جامعه‌ی دو ملیتی سوسیالیستی داشت با همکاری طبقه‌ی کارگر فراتر از موارد قومی. جریان اصلی صهیونیسم نبود اما درون آن بود. من چون به صهیونیسم باور داشتم و هوادارش بودم به این کارم ادامه دادم. احتمالاً می‌توانست در دوره‌ی ۷۳ - ۱۹۶۷ احیاء شود اما هر بار که مطرح شد با تعصب خشک رد شد حتا توسط صلح‌طلبان افراطی اسرائیل - کسانی مثل سیمها فلاپان از گروه نیو/اتلوک [۶۳] که خیلی از بابت مطرح شدن آن ناراحت بودند. در اسرائیل به جز گروه کوچک روشنفکران چپ، ماتزپن^۱، هیچ کس از آن حمایت نکرد [۶۴].

اشقر: و آخرین مصداق عینی از سیاست انداختن حریف در دام عمل انجام شده البته دیوار حایل است.

چامسکی: دقیقاً. توجیه‌گران اسرائیل ادعا می‌کنند که «آه، چند صباحی بیش نیست». آلن درشوویتز را در نظر بگیرید: او می‌گوید خُب، سوار چرخ می‌کنیمش و هر وقت فلسطینی‌ها بهتر عمل کردند یک کمی هُلش می‌دهیم. واقعاً که! [۶۵] بهانه این است که همه‌اش موقتی است، برای غیریهودی‌ها می‌گویند که موقتی است، کاری نمی‌کنیم اما در عین حال قدم به قدم زمام امور را در دست می‌گیریم. حتا الحاق اورشلیم اگر با همان قاعده‌ی که صورت گرفت بهش نگاه کنید می‌شود از نظر قانونی ادعا کرد که جداً الحاق نبود. در این باره مقاله‌ی جالبی در *جورنال آو پلستین/استادیز از آیان لوستیک* نوشته شده که مقاله‌ی خیلی خوبی است و به شدت مخالف اشغال [۶۶]. او اشاره می‌کند که *از نظر حقوقی* می‌شود گفت این الحاق اعتباری ندارد و فقط مرزها را توسعه دادند و حالا شده اورشلیم بزرگ که از وسط راه به جریکو می‌رود.

این رویکرد دست کم به دهه‌ی ۱۹۲۰ بازمی‌گردد. رهبران صهیونیست به سرعت این توهم را که این سرزمین خالی از سکنه بوده و مردم مهم نیستند کنار گذاشتند؛ بن‌گوریون و بقیه گفتند این مردم می‌توانند به عراق بروند یا جایی دیگر؛ آنجا هم سرزمین اعراب است و برایشان مهم نیست. این «نقل مکان» واقعی نیست درست مثل حرکت از یک بخش شهر به بخش دیگر همان شهر

است چون همه‌اش سرزمین اعراب است. پس چقدر مهم است که اینجا بمانند؟ و این را امری اخلاقی در نظر گرفتند. بیشتر رهبران جناح چپ صهیونیستی مثل برل کتز نلسون^۱، مارکیست‌ها، سوسیالیست‌ها و غیره این را امری اخلاقی در نظر گرفتند. به آن «نقل مکان داوطلبانه» نام دادند و بین کسانی که طرفدار نقل مکان داوطلبانه و نقل مکان اجباری بودند تفاوت قایل شدند. طرفداران نقل مکان داوطلبانه می‌گفتند به فلسطینی‌ها توضیح خواهیم داد شاید بهتر باشد از اینجا به سمت سرزمین‌های عرب بروند. عراق کلی از این زمین‌ها دارد و به صاحبان زمینی که راضی به فروش زمینشان باشند حق حساب می‌دهیم چون بیشترشان اهل بخیه‌اند. و بعد می‌توانیم بگوییم به ما مربوط نیست، خریدیمشان و همه‌ی فلسطینی‌ها داوطلبانه رفتند چون هیچ وقت وابستگی واقعی به اینجاها نداشتند. بعد افراطی‌هایی مثل جون پیترز^۲ [۶۷] بودند که می‌گفتند آن‌ها هرگز آنجا نبوده‌اند.

شالوم: جای فلسطینی‌هایی را که بی‌خانمان شدند مهاجران یهود گرفتند که بسیاریشان بازمانده‌های هولوکاست بودند. چرا این مهاجران به اسرائیل رفتند؟

اشقر: بیشتر این‌ها می‌خواستند به امریکای شمالی، ایالات متحد و کانادا بروند.

چامسکی: این آبروریزی اساسی بود که در کتاب یوسف گرو دزینسکی [۶۸] ثبت شده‌است. شاید من هم در انگیزه بخشیدن به او نقشی داشته‌ام. حدود بیست سال پیش با دوستی که در مؤسسه‌ی پژوهش‌های یهودی‌یی^۳ در نیویورک کار می‌کرد، شام می‌خوردم. این مرکز، مرکز اصلی مطالعات کلیمیان اروپای شرقی و زبان ییدیش است. من از او سؤالی پرسیدم که مدت‌ها بود آزارم می‌داد: چرا یهودی‌های اردوگاه‌های کار اجباری را در فلسطین، اسرائیل بعدی، جمع کردند؟ نصف اروپایی‌ها اگر می‌توانستند به امریکا می‌آمدند. قطعاً یهودی‌های توی اردوگاه‌های آوارگان هم می‌خواستند به اینجا بیایند. دوستم گفت او نامه‌هایی از همین آواره‌ها ترجمه کرده که نوشته‌اند می‌خواستند به ایالات متحد بیایند اما صهیونیست‌هایی که مسوول اردوگاه‌ها بودند با مضایقه‌ی غذا و امکانات دیگر، یهودی‌ها را بر خلاف میلشان مجبور به رفتن به فلسطین / اسرائیل می‌کردند تا گوشت دم‌توپ شوند. از این خانم پرسیدم چرا چیزی در این باره نمی‌نویسد و او گفت که یی و تمام بایگانی‌ها را به اسرائیل منتقل کرده‌است. من بعداً این را برای گرو دزینسکی، دوست و همکار اسرائیلی، نقل کردم. او زبان ییدیش می‌داند و بایگانی‌های در دسترس را بررسی کرد. تمام این تاریخ‌دانان معروف هولوکاست هرگز زحمت نگاه کردن به آن‌ها را به خود نداده‌اند. پس گرو دزینسکی اولین کسی بود که از آن‌ها استفاده می‌کرد.

آنچه او یافت همان چیزی بود که دوستم توصیف کرده بود. صهیونیست‌ها عواملی به اردوگاه‌ها فرستاده بودند. نام کتاب او به زبان عبری «ماده‌ی خوب انسانی» است – در ترجمه‌ی انگلیسی نامش عوض شده. چون صهیونیست‌ها می‌خواستند که «مواد خوب انسانی» به اجبار به فلسطین فرستاده شوند و این یعنی اینکه همه‌ی زنان و مردان قوی‌بنیه‌ی بین ۱۷ و ۳۵ ساله – واقعاً برای بقیه تره هم خرد نکردند – خوراک توپ‌های جنگی شدند که می‌دانستند در راه است. بقیه را برای فشار وارد آوردن به بریتانیا گروگان گرفتند. مثلاً آن‌ها را توی کشتی‌هایی انداختند که می‌دانستند بریتانیا متوقفشان خواهد کرد تا بعد بتوانند بگویند که بریتانیا قربانیان هولوکاست را مجبور می‌کند به اروپا بازگردند – داستان اکسودوس (سفر بنی اسرائیل) [۶۹] – و یک همچین چیزهایی. وقاحت غیر قابل باور بود. گرو دزینسکی کتاب را به زبان عبری نوشت و جریان‌های اصلی اسرائیل نقدهای خوبی بر

1. Berl Katznelson

2. Joan Peters

3. YIVO Institute for Jewish Research

آن نوشتند. اما تاریخ دانان هولوکاست - یهودا باوئر^۱ و بقیه - دیوانه شدند چون چیزهایی را فاش می کرد که آن ها مخفی نگهش داشته بودند. اما یافته های گرو دزینسکی موثق بود و می توانست به نقدهایی که در اسرائیل می شد پاسخ دهد. او داد اینجا هم ترجمه اش کردند و کتاب خیلی جالبی است.

ایالات متحد آن موقع خیلی ضد مهاجرت، ضد سامی و خیلی نژادپرست بود. اما در سال ۱۹۴۷ لایحه ی مهاجرتی وجود داشت که به چند گروه معدود اجازه ی ورود می داد. در جامعه ی یهود تنها گروهی که برای این کار لابی کرد تا آنجا که به یادم مانده، شورای امریکایی آیین یهود^۲ (ضد صهیونیست) بود و نه صهیونیست ها. (اشقر: رهبران صهیونیستی در فلسطین از آن ها خواستند این کار را نکنند). صهیونیست ها از مهاجران یهود خواستند به فلسطین بروند. و صهیونیست های امریکایی هم - آن دوره را یادم است - نخواستند که این یهودی های کثیف لهستانی به یهودی ها تصویر بدی ببخشند.

اشقر: تمثیل معروفی است از ایزاک دویچر [۷۰] درباره ی خانیه یی که دارد آتش می گیرد و یک نفر از پنجره اش بیرون می پرد و اتفاقاً روی یک رهگذر می افتد. به این معنی که پناهنده های یهود فرار کرده از دست نازیسم به طرز غم بار و اتفاقی در سرزمین فلسطین به زمین افتادند. اما این قیاس خیلی دقیق نیست چون فقط اتفاق تأسف باری نبود، یهودی های اروپایی به رغم خواست اکثریت قاطعشان به سمت اسرائیل هلاک شدند. بیشترشان نمی خواستند به جایی بروند که تصور می کردند صحرای شتررو است؛ سرزمین موعود رویاهایشان فلسطین نبود، امریکای شمالی بود. این مسأله در مورد موج اخیر مهاجرت روس ها به اسرائیل هم صدق می کند؛ دولت بگین با مسکو هماهنگ کرد که مهاجران یهود باید فقط یک گزینه ی مقصد داشته باشند - اسرائیل از راه اتریش.

چامسکی: مدتی وین یا برلین بود. اسرائیل عملاً با استفاده از هولوکاست کارزاری را علیه آلمان و اتریش آغاز کرد به این معنی که چون شما دست به هولوکاست زده اید، حالا هم نمی خواهید یهودی ها را آزاد ببینید. این یعنی اینکه می گذارید بعضی از آن ها آزادانه به جایی غیر از اسرائیل بروند. چه وقاحتی!

اشقر: نوآم تو جریان فلشه^۳، یهودی های سیاه اتیوپیایی را چطور تحلیل می کنی؟ این بیان کننده ی آرزوی اسرائیلی ها برای هر چه شبیه تر بودن به امریکایی ها نیست؟

چامسکی: اسرائیل فلشه را در بدترین وضع ممکن، نمی خواست و برای مدتی مدید از دادن اجازه ی ورود به آن ها خودداری کرد. اما گروه های یهودی یی در ایالات متحد بودند که هم صهیونیست بودند و هم آزادی خواه مدنی و کارزاری بزرگ را شروع کردند با سروصدای زیادی پیرامون آن و اسرائیل واقعاً بد به نظر رسید. وقتی مردم از چیزی اطلاعی نداشته باشند، اعتنایی هم به آن ندارند، اما وقتی دانسته شود که اسرائیل جلوی ورود یهودی های سیاه را گرفته - آن هم بعد از جنبش حقوق مدنی - خیلی زشت است پس اسرائیل چاره یی نداشت مگر اجازه ی ورود دادن به آن ها. اما بیشترشان را در شهرک ها جا داده اند.

اشقر: درست است. و به نوبه ی خود به عنوان ابزار تبلیغاتی به کار گرفته شد: خیلی شبیه به امریکا هستیم - جوامع دوقلویم.

چامسکی: بله، اما بعد آن ها را تحت فشار گذاشتند. روس ها را می خواستند.

1. Yehuda Bauer

2. American Council for Judaism

3. Falasha

سیاست‌های اسرائیل

شالوم: بین دو حزب عمده‌ی سیاسی اسرائیل، حزب کارگر و لیکود چه تفاوتی می‌بینید؟

چامسکی: تفاوت‌شان مثل تفاوت دمکرات‌ها و جمهوری خواهان است: اگر واقعاً از نزدیک به آن‌ها نگاه کنید، تفاوت‌هایی می‌بینید و گاهی این تفاوت‌ها مهم می‌شوند. در سیستمی بزرگ از قدرت تفاوت‌های کوچک می‌تواند اختلاف‌هایی پدید آورد. اما چارچوب اصلی تفکر خیلی متفاوت نیست. پیروزی حزب لیکود در ۱۹۷۷ که انحصار حزب کارگر در دولت را شکست، خیلی ربطی به این تفاوت‌ها نداشت بلکه با میزراهی‌ها مرتبط بود. مناخیم بگین، رهبر لیکود، خود را نماینده‌ی یهودی‌های فقیر میزراهی جازد. خیلی از میزراهی‌ها فکر کردند او مراکشی است - البته او یهودی لهستانی بود اما این احساس وجود داشت که او واقعاً مراکشی است و گر نه انقدر با آن‌ها مهربان نمی‌بود. و لیکود به این ترتیب حزب کارگر را از ریاست جمهوری برانداخت.

نتیجه انبانی درهم و برهم بود. خود بگین خیلی دست راستی بود اما به شدت قانون‌مدار. دو سه سال اول بگین بعد از ۱۹۷۷ تنها دوره‌ی بود که شکنجه متوقف شد. بعد شارون به دولت پیوست و دوباره شروع کرد. همه‌ی زندانی‌های فلسطینی شکنجه می‌شدند. دیوان عالی وانمود کرد که اطلاعی نداشته اما بعداً اعتراف کرد که واقعیت دارد. (یکی از قاضی‌های دیوان عالی، موشه اتزیونی^۱، وقتی عفو بین‌الملل از او پرسید که چرا زندانی‌های عرب بالاخره لب به اعتراف می‌گشایند جواب داد که «این جزیی از طبیعت آن‌هاست» [۷۱]). در واقع بعد از ۱۹۷۷ کل جامعه‌ی اسرائیل تا حد زیادی باز شد مثل نشریات که خیلی زنده‌اند و همه می‌خوانیمشان. مواد خوب در آن‌ها زیاد است. بیشترش به خاطر بعد از بگین است. پیش از آن یک خصلت بلشویکی در دولت وجود داشت. خودشان این‌طور می‌گفتند. دولتی خیلی با نظم، خودی‌گرا^۲ و بلشویکی وجود داشت که روسیه نبود اما چنان روحیه‌ی داشت. بعد از ۱۹۷۷ که بگین وارد دولت شد، خیلی فضا باز شد.

اشقر: البته نه به لطف بگین بلکه به شکرانه‌ی این واقعیت که حزب کارگر تبدیل به حزب اپوزیسیون شد.

چامسکی: بله، حزب کارگر دیگر جایی نداشت و در نتیجه تأثیرش باز شدن خیلی چیزها بود.

اشقر: من در کل با توصیف نوآم موافق‌ام. اما اگر بحث را از رهبران به اعضای ساده و هواداران اصلی بکشانیم، حزب کارگر یا دست‌کم بخشی از آن از کسانی تشکیل شده که می‌خواهند به سمت «توافق» ضروری واقعی بروند یا آن را بسازند تا به صلحی

1 Moshe Etzioni

2. conformist

پایدار برسند. درون لیکود پیدا کردن چنین کسانی خیلی مشکل تر است. گرچه این تفاوت کمی است می تواند به تفاوتی کیفی تبدیل شود اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که مذاکره کنندگان از حلقه های حزب کارگر و میرتز^۱، متحدان چپ حزب کارگر ادغام شده در مایام قبلی، به پذیرفتن این نکته که اسرائیل باید ۹۴ درصد کرانه ی باختری را واگذار کند و به آن ۶ درصد باقی مانده، خسارت نسبی پردازد، نزدیک شدند در حالی که می دانیم برنامه ی شارون واگذاری فقط ۴۲ درصد کرانه ی باختری است. نباید این تفاوت را فراموش کرد.

چامسکی: اما یادت باشد که این باراک بود که مذاکرات تابا را فسخ کرد.

اشقر: البته و به همین خاطر من بین رهبرها - این یا آن رهبر حزب کارگر - و اعضا و هواداران و جهت گیری ایدئولوژیکشان تفاوت قایل شدم. اینجا تفاوت وجود دارد.

به عنوان واقعییتی جامعه شناختی، تا همین اواخر بخش هواداران حزب کارگر که نزدیک ترین بخش به توافق پایداری بود که بحثش را کردیم، اشکنازی های مرفه بودند. میزراهی ها، اگر از آخرین مهاجران، روس ها و دیگران، نامی نبریم، بیشتر حامی حزب لیکود یا راست مذهبی بودند. و اهمیت واقعی انتخاب شدن امیر پرتز به ریاست حزب کارگر در همین جاست. در تاریخ اسرائیل یک جور زلزله است. چند سال پیش تصورش را هم نمی شد کرد که یک نفر یهودی مراکشی از خاستگاه اجتماعی فقرا و پیش زمینه ی غیر نظامی...

چامسکی: برای اولین بار است...

شالوم: به غیر از گلدمایر.

چامسکی: بله، اما ژنرال ها دور او را گرفته بودند. تنها ژنرالی که ظاهر آبه پرتز نزدیک است امی عیالون^۲ است.

اشقر: در نتیجه یک یهودی مراکشی، بدون پیوندهای نزدیک با ارتش و به علاوه یک رهبر اتحادیه ی کارگری به رأس حزب کارگر می رسد. این جداً شگفت آور است. اگر او به عنوان یک میزراهی با برنامه یی جنگ طلبانه پیش می رفت، می گفتم که اتفاق خاصی نیفتاده است، اما او دیدگاه نسبتاً متعادلی درباره ی رابطه با فلسطینی ها دارد و به سود توافق منتهی به ایجاد دولت فلسطینی حرف هایی می زند. به این ترتیب به نظرم به دو شرط زمینه هایی برای خوش بینی های سنجیده وجود دارد: یکی اینکه امیر پرتز به جای سندروم قدیمی حرکت به سمت مرکز - که تابه حال مترقی ها را با این باور که راهی است برای دستیابی به اکثریت آرا به راست سوق داده - به مواضع خود پایبند باشد؛ و دوم اینکه البته باز بدون تغییر مواضعش بتواند اکثریتی در اسرائیل به دست آورد. این به نظر من خیلی مشکل است به خاطر چگونگی عملکرد مؤسسه ها. به عنوان مثال می شود به ترور شخصیتی که هاورد دین^۳ در کارزار انتخاباتی سال ۲۰۰۴ ایالات متحد به آن دچار شد اشاره کرد. شگفت آور بود که چطور رسانه های جمعی در امریکا او را بر پایه ی جارو جنجال های بی اساس و بی معنی ترور کردند. با او این جور رفتار شد چون به آدمی سرکش و غیر قابل پیش بینی معروف شده بود که دستگاه حاکم را نگران می کرد. با امیر پرتز حالا از سوی رسانه های اسرائیل همین طور رفتار می شود و کارزار بی آبرو کردن او وجود دارد. اما او در رأس حزب کارگر است و چنانچه به راست درنغلند، آن گونه که آن ها می خواهند، خیلی مطمئن ام که با کارزار ایدئولوژیک پرخاشگرانه و خصمانه یی روبه رو خواهد شد و این البته کار او را خواهد ساخت.

1. Meretz

2. Ami Ayalon

3. Howard Dean

شالوم: در ژانویه ۲۰۰۶، نخست‌وزیر آریل شارون دچار سکنه‌ی مغزی شد. غیاب او در حال حاضر چگونه پویش سیاسی اسرائیل را تغییر خواهد داد؟

چامسکی: شارون پیش از سکنه‌ی مغزیش حزب جدید کادیما^۱ را از لیکود منشعب و تأسیس کرد. قبل از آنکه شارون در نوامبر ۲۰۰۵ کادیما را تأسیس کند، من باها/آرتس [۷۲] مصاحبه‌ی داشتیم که آنجا حدس زدم شارون حزبی میانه‌رو تشکیل خواهد داد تا برنامه‌ی شارون در به عهده گرفتن زمام امور در سرزمین‌های اشغالی را پی بگیرد. همه‌ی این حرف‌هایی که راجع به شارون می‌زنند که او علاقه‌مند به صلح است و این جور حرف‌ها یاوه است.

باید تأکید کنم که خواسته‌ی پرتز در اصل این است که تباهی سیستم اجتماعی را متوقف کند و تغییرش دهد. این خواسته‌ی او برای میزراهی‌ها است که از این شرایط رنج می‌برند و همان‌طور که جلیبر گفت پرتز با این کار نخبه‌ها را از دست می‌دهد که شکافی غریب است. درست است که نخبه‌های اشکنازی، رسماً طرفدار صلح حزب مرتز و بقیه‌اند اما هوادار سیستم نولیبرال‌اند و گرایش به این دارند که از شکست آن سیستم اجتماعی که آسیبی به آنها نمی‌زند اما البته برای اکثریت مردم که بیشترشان میزراهی هستند، زیان‌بار است حمایت کنند. یهودی‌های روس جدا هستند؛ فکر کنم حدود یک میلیون از آنها آنجا باشند و با استثناهایی خیلی جنگ‌طلب و به شدت مخالف هر نوع سیاست دمکراتیک اجتماعی‌اند. بیشترشان خیلی خوب جا افتاده‌اند. و به شغل‌هایی دست پیدا کرده‌اند به‌ویژه که بیشترشان، آن‌هایی که از خود روسیه آمده‌اند و نه گرجستان، تحصیلات عالی‌ه دارند و به شدت جنگ‌طلب و پر خاش‌گر هستند. تعداد زیادیشان یهودی نیستند. خاخام‌ها که نهادی به شدت فاسد دارند می‌خواهند آنها را به عنوان یهودی بپذیرند - بیشتر به این خاطر که بلوندند و چشم‌های آبی دارند. شبیه عرب‌ها نیستند و شبیه اروپایی‌های شمالی‌اند که به برنامه‌ی مقابله با شرقی بودن کمک می‌کند. مدل نمونه‌ی صبرا^۲، یهودی اسرائیلی زاده‌ی اسرائیل، موقرمز و قوی‌بنیه خیلی شبیه به قهرمان فیلم‌های غربی در نظر گرفته شده‌است. این یهودی‌های روس، به این پیش‌فرض کمک می‌کنند. فکر می‌کنم بعضی از برآوردها این بود که شاید نیمی از آنها با این معیار دقیق یهودی بودن نخوانند. در هر حال آنها از عناصر به شدت جنگ‌طلب هستند که از نظر سیاسی بسیار مهم است.

نخبه‌های اشکنازی گرایش به صلح‌طلبی دارند اما به نولیبرالیسم هم گرایش دارند و خوشبختانه پرتز همراه صلح‌طلبیشان است اما با تعهدشان به برهم زدن بازمانده‌های سیستم اجتماعی، سیستم مراقبت‌های بهداشتی و این جور چیزها همراهی نمی‌کند. مسأله‌ی واقعی که فکر نکنم کسی بتواند پیش‌بینیش کند این است که آیا او می‌تواند به میزراهی‌های فقیر متوسل شود. آنها حزبی سیاسی دارند به نام شاس^۳ که یک نوع حزب بنیادگرای مذهبی یهودی است. بیشترشان مذهبی متعصب‌اند و خاخام محلی به آنها می‌گویند که چه بکنند و چه نکنند. خیلی مشابه نظام فتوایی است. خاخام‌ها با دولت معامله می‌کنند که در ازای منافع سرشاری که از صندوق‌های دولتی به جیشان سرازیر می‌شود، پیروانشان از دولت حمایت کنند، یک جور رشوه. خیلی از آنها عنصری در جامعه نیستند - خیلی مردهاشان تلموذ می‌خوانند و خدمت نظام نمی‌کنند و نظام‌های آموزشی و اجتماعی خاص خودشان را دارند. کمی شبیه به بنیادگرای اسلامی هستند. شاید احمق باشند اما صادق‌اند و خدمات می‌دهند و به آن پناه می‌برند. آن‌قدر حزب بزرگی هستند که رأی‌هایشان مهم باشد. مسأله این است که آیا پرتز می‌تواند به آنها حمله کند تا

1. Kadima
2. Sabra
3. Shas

پیوندهای مذهبیشان را با خاخام‌ها بگسلد که اغلب خیلی مخوف اند و باعث شود به زندگیشان و به شرایط اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند توجهی نکنند. کمی شبیه ایالات متحد است، داستان معروف در *کانزاس چه خبر است؟* [۷۳]: آیا می‌شود مردم را از افراط‌گرایی مذهبی بر حذر داشت با توجه‌دادنشان به این واقعیت که جماعتی که حمایتشان می‌کنند، دارند لگدمالشان می‌کنند؟ همان‌طور که در ایالات متحد هم دیده‌ایم آسان نیست.

اشقر: من فکر می‌کنم تنها راهی که پرتز می‌تواند پیش بگیرد، این است که هم در موارد اجتماعی و هم در مورد صلح به برنامه‌ی مترقی وفادار بماند. هر حرکتی به سمت راست برای ملحوظ کردن رأی میانه‌روهای کذایی باعث خواهد شد که او این امکان را هدر بدهد.

سیاست‌های فلسطینی‌ها

شالوم: نیروهای سیاسی متفاوت در فلسطین کدام‌اند؟ موضع حماس در جامعه‌ی فلسطین چیست؟ گروه‌های دیگر کدام‌اند؟
اشقر: حماس نتیجه‌ی فساد اجتماعی و سیاسی رهبری سستی فلسطین، رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین است. بیان نفرت عمومی از این واقعیت است و همچنین در جهتی تأسف بار هم‌زمان بیان رادیکال‌سازی است از سوی بخشی از جمعیت فلسطین از زمان انتفاضه‌ی اول که مواجهه بین فلسطینی‌های کرانه‌ی باختری و غزه و دولت اسرائیل را تشدید کرد. حماس اکنون البته بر مبنای برنامه‌ی بنیادگرای اسلامی، خود را سازمان داده که در مورد فلسطین نسخه‌ی اسلامی برنامه‌ی حداکثری‌یی است که ملی‌گرایی عرب و ملی‌گرایی فلسطینی در دهه‌ی ۱۹۵۰ از آن حمایت می‌کردند - یعنی دولت اسلامی فلسطین در کل فلسطین که یهودی‌های غیر بومی باید آن را ترک کنند.

چامسکی: این موضع رسمیشان است که یهودی‌های غیر بومی باید بروند؟

اشقر: گفتمان معمول رهبرانشان بود. در نگرش حماس در زمینه‌ی مشارکت در فرایند سیاسی تحولی ایجاد شده‌است. از موضع افراطی انکار مشارکت در هرگونه فرایند سیاسی مثل انتخابات تحت اشغال به موضعی هوشمندانه‌تر حرکت کردند - که باعث موفقیتشان شده - یعنی مشارکت در فرایند سیاسی. باور دارم که تحولی خیلی مثبت است چون همین که وارد فرایند سیاسی شوند، سیاسی خواهند اندیشید و نه ستیزه‌جویانه و خشونت‌آمیز.

مادام که رهبران فاسدی کنترل سرزمین‌های فلسطینی را به عهده داشته‌باشند، جا برای پیشرفت سازمان‌های بنیادگرای اسلامی مثل حماس یا جهاد اسلامی باز خواهد بود. (درضمن جهاد اسلامی هنوز هرگونه مشارکتی را در فرایند سیاسی رد می‌کند). بنیادگرای اسلامی می‌تواند نشان دهند که در نقطه‌ی مقابل فساد مقامات فلسطینی و محافل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، «صادق» و «پاک»‌اند؛ و با وقف کردن خود به اعطا کردن خدمات اجتماعی به هواداران‌شان، در روح خدمت به مردم در نقطه‌ی مقابل پیشرفت‌های مافیالگونی فلسطین‌اند - جناح‌هایی از فتح و تشکیلات خودگردان فلسطین حتا به تازگی شروع به شلیک گلوله به یکدیگر کرده‌اند. این داستانی غم‌بار است؛ تصویر محلی پدیده‌یی عام‌تر که بحثش را کردیم و عبارت است از ورشکستگی رهبران برخاسته از جنبش ملی‌گرا یا چپ که فضایی باز و گسترده برای بنیادگرایی اسلامی در شکل‌هایی متعدد باز کرده‌است.

شالوم: مروان برغوثی [۷۴] که در زندان است چگونه؟ او بیان‌گر قطب مثبت‌تر سکولار نیست؟

اشقر: صادقانه بگویم گفتنش مشکل است و تحولات تازه در جهت نویدبخشی پیش نمی‌رود چون او وارد ائتلاف با محمد دهلان [۷۵] یکی از فاسدترین و متحجرترین مقامات تشکیلات خودگردان فلسطین شده است.

چامسکی: فکر می‌کنی این عذرخواهی‌هایی که او برای فسادهای گذشته کرده که می‌گوید «دیگر باید صادق بود» و همچنین حرف‌هایی، آوایی داشته؟

اشقر: چقدر می‌شود برایش اعتبار قایل بود وقتی با کسی مثل دهلان وارد فهرست نامزدها می‌شود که مظهر فساد است و آلت دستِ امریکا / اسرائیل دانسته می‌شود؟ متأسفانه فسادی ریشه‌دار در این سلطنت وجود دارد.

چامسکی: کارشناسان پیرامونِ مصطفیٰ برغوثی چطور؟ [۷۶]

اشقر: خاستگاه مصطفیٰ برغوثی جنبش سازمان‌های غیر دولتی است [۷۷] - که آدم‌های بی‌خود بهش می‌گویند «صنعت سازمان‌های غیر دولتی» - و می‌تواند به بخش‌های تحصیل کرده یا نسبتاً مرفه جامعه متوسل شود اما قطعاً نمی‌توانست به اکثریت عظیم فلسطینی‌ها خواه ساکنان اردوگاه‌های مهاجران یا مردم ستم‌دیده متوسل شود. خیلی محتمل است که این کسان را سازمانی مثل حماس که فعالیت‌های اجتماعی را با گفتمان ملی‌گرایی رادیکال در روحی اسلامی ترکیب می‌کند، جذب کند. متأسفانه این‌طور است. نبود رهبری مردمی مرفقی معتبر درون جامعه‌ی فلسطین حس می‌شود.

چامسکی: فکر می‌کنی محمود عباس در جامعه‌ی فلسطین بیان‌گر چیست؟

اشقر: او نماینده‌ی چرخش بخش بزرگی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین به سمتِ دستگاه تشکیلات خودگردان فلسطین است در آرزوی ایجاد شرایطی که بتوان از طریق آن بر دولت فلسطینی به روشی نسبتاً ثابت حکم راند. مدت‌ها پیش سازمان آزادی‌بخش را دستگاهی دولتی بدون قلمروی از خود تعریف کردم که در جست‌وجوی چنین قلمروی با کمترین هزینه است [۷۸]. اتخاذ هدف تشکیل دولت فلسطینی در کرانه‌ی باختری و غزه توسط دستگاه سازمان آزادی‌بخش برآمده از آرزوی اجتماعی آن‌ها به برخورداری از مزیت کامل دستگاه دولتی کنترل‌کننده‌ی یک قلمرو بود و محمود عباس خیلی زیاد بیان‌گر این آرزو است. او همچنین نماد فساد بوروکراتیک این تشکیلات است؛ نماینده‌ی دسته‌یی از «رهبران» است که ویلاهای زیادی در غزه دارند مشرف به فقر و حرمان نوار غزه که هم‌سنگ شهرک‌های بزرگ سیاه‌پوست‌نشین در افریقای جنوبی است. و این فساد با تأسیس تشکیلات خودگردان فلسطین پس از پیمان اُسلو شروع نشد. ریشه‌های قدیم‌تری در تباهی جنبش چریکی فلسطین دارد که بعد از شکست عرب‌ها در ژوئن ۱۹۶۷ و به‌ویژه ابتدا در اردن فوران کرد. تباهی‌یی بود که خیلی آگاهانه و تعمدی با مبالغ معتدله دلارهای نفتی که کل کشورهای عرب عمده‌ی صادرکننده‌ی نفت به پای چریک‌ها ریختند و هر دولتی با معتاد کردنشان به صندوق‌های خارجی در پی تضمین وابستگی چریک‌ها به خود بود، تغذیه شد. اوج این فروپاشی در بیروت لبنان بود که چند عامل آن را به پیش راند: قلع‌و‌قمع بخش عمده‌یی از متعهدترین و رادیکال‌ترین مبارزان فلسطینی در قتل عام ۷۱ - ۱۹۷۰ اردن؛ تدارک فوق‌العاده‌ی ثروت و وسوسه‌ی زندگی پرزرق‌وبرق در بیروت در مقایسه با پایتخت اردن، امان؛ و تیول‌هایی که چریک‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان بعد از شروع جنگ داخلی ۱۹۷۵ لبنان برای خود دست‌وپا کردند. این پیش‌زمینه‌ی بوروکراتیک، راهی را که سازمان آزادی‌بخش برای مذاکره از طریق توجیهات یاسر عرفات در پیش گرفت، نشان می‌دهد - این ایده که چون نمی‌توانیم از پس ارتش اسرائیل بریاییم، باید راه دیپلماتیک در پیش بگیریم. البته بوروکرات‌های فاسد به فکر مبارزه با اسرائیل با بسیج مردم و نبرد مردمی نبودند. همان‌طور که می‌دانید، انتفاضه‌ی اول که در ۱۹۸۸ به اوج رسید،

همان که پویش مردمی واقعی داشت، عملاً در دسامبر ۱۹۸۷ به صورت انفجار خودجوش شروع شده بود و بعد در سطح مردم عادی فلسطین شکل خود - سازماندهی به خود گرفت. رهبری سازمان آزادی بخش در تبعید تنها بعدتر در سال ۱۹۸۸ اقدام به کنترل جنبش کرد و آنچه کمک کرد از پس این کار بر بیاید این واقعیت بود که سرکوب های اسرائیل، خود - سازمان دهی های داخلی را در هم شکست.

دستگاه سازمان آزادی بخش، بوروکراسی فلسطینی، مدت ها بود که به این نگرش رسیده بود که تنها راه رسیدن به قدرت دولتی که در آرزویش بودند، از ایالات متحد می گذرد و این یعنی اینکه باید با واشنگتن گرم گرفت. کاملاً با آن روابط نزدیکی که از قبل با پادشاهی سعودی داشتند تناسب داشت - که در زمان حمله ی عراق به کویت در ۱۹۹۰ برای مدتی تیره شد اما بعد باز برقرار شد. دیدگاه مشترک رهبری سازمان آزادی بخش و پادشاهی سعودی این است که با اسرائیل باید در ایالات متحد جنگید، باید هم دلی ایالات متحد را جلب کرد. اگر منظور افکار عمومی ایالات متحد باشد خوب ایده یی است اما منظور آن ها دولت ایالات متحد است و برای این کار معتقدند که باید در اثبات مفید بودن برای ایالات متحد روی دست اسرائیل بلند شد - و می دانید که این به کجای می انجامد.

چگونه می‌توان در اسرائیل / فلسطین از عدالت حمایت کرد؟

شالوم: مردم غرب، بیرون از منطقه برای حمایت از عدالت در اسرائیل / فلسطین چه می‌توانند بکنند؟

چامسکی: احساس من این است که هدف عمده باید ایالات متحد باشد. هر تصمیمی که ایالات متحد بگیرد قطعی است، هیچ قدرت دیگری در دنیا وجود ندارد که بتواند از این نظر نزدیکش بشود. دولت ایالات متحد با همان استثنای مختصر یک هفته‌یی در تابا، هر گامی به سوی توافق محسوس سیاسی را بیش و کم یک طرفه سد کرده است. اسرائیل هم همین کار را کرده اما اسرائیل محدودیت دارد و نمی‌تواند خیلی از شرایطی که ایالات متحد برقرار کرده، فراتر برود. مادام که واشنگتن به حمایت هنگفت نظامی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک، رسانه‌یی و حمایت‌های دیگری برای گسترش اسرائیل ادامه دهد، فکر نمی‌کنم چیزی اتفاق بیفتد. تغییر سیاست امریکا وظیفه‌ی ناممکنی نیست. افکار عمومی ایالات متحد به شدت مخالف این سیاست است. برخی نتایج نظرسنجی‌ها باورنکردنی است. نظرسنجی‌ها نشان داده‌اند که بیشتر مردم امریکا فکر می‌کنند باید مذاکرات بر پایه‌ی مرزهای بین‌المللی (قبل از ژوئن ۱۹۶۷) باشد؛ مردم احتمالاً نمی‌دانند این دقیقاً به چه معناست اما چیزی است که می‌خواهند. برنامه‌ی نگرش‌های سیاست بین‌الملل^۱ که کار جدی می‌کند دریافته که کمابیش دوسوم شرکت‌کنندگان در نظرسنجی بر آن‌اند که ایالات متحد باید از حمایت اسرائیل دست بکشد تا نتواند شهرک‌های مسکونیش را بسازد یا بسطشان دهد و مجبور شود نیروهایش را از سرزمین‌های اشغالی خارج کند. و پرسش دیگر این بود که فرض کنید دو طرف توافق کردند، بعد چه؟ تقریباً همان دوسوم گفتند که در این مورد باید کمک‌های ایالات متحد به اسرائیل و فلسطین یکسان باشد. [۷۹].

شالوم: آیا جنبش صلح هم باید چنین موضعی بگیرد؟

چامسکی: بله، فکر می‌کنم این‌ها مواضع بسیار معقولی‌اند گرچه باید به طرز قابل ملاحظه‌یی تندوتیز شوند. عملاً در موارد زیادی موضع بیشتر مردم امریکا خیلی معقول است و این یکی از موارد است. گذشته از جزئیات، ایده‌ی کلی به نظرم درست است.

کمک امریکا به اسرائیل غیر قانونی است چون ناقض قانون کنگره است که می‌گوید: «کمک امنیتی» نمی‌تواند به کشورهای ارایه شود که به‌طور نظام‌مند حقوق بشر را نقض می‌کنند - مقوله‌یی که شامل شکنجه هم می‌شود. [۸۰] اسرائیل ادعا می‌کند که بعد از سال‌ها ارتکاب به خشونت، دیگر این کار را نمی‌کند. اما بخش هنوز پنهانی از گزارشی که هیئتی از دولت اسرائیل ارایه

داده، کمیسیون لاندائو^۱، روش‌های بازجویی‌یی را مجاز می‌شمرد که به نظر سازمان‌های حقوق بشری نوعی شکنجه است [۸۱]. پس به تمام این‌ها شرایط خیلی موجهی اند و احتمالاً مردم آمریکا با این‌ها موافق – درست مثل نظرسنجی‌های دیگر است. مردم این مواضع را می‌گیرند بدون آنکه حتا در این مورد بحث‌هایی در نشریات، رادیو یا روزنامه‌های جریان غالب شنیده باشند. با این وجود مردم خودشان این‌طور فکر می‌کنند؛ خرد جمعی است. اگر بتوانید حتا آن را به موضوع بحث تبدیل کنید، حمایت بی‌شماری جذب خواهد کرد و ایالات متحد را قانع خواهد کرد که از انکار افراطی کوتاه بیايد. اسرائیل هم در این مورد از این راه خواهد رفت و احتمالاً اکثر مردم اسرائیل آن را خواهند پذیرفت. دوستش ندارند اما می‌پذیرندش چون آن‌ها هم مثل بیشتر مردم صلح می‌خواهند. نمی‌خواهند در ناامنی زندگی کنند. حدس من این است که فلسطینی‌ها هم آن را خواهند پذیرفت و بعد می‌شود به سمت نوعی توافق حرکت کرد که قبلاً از آن صحبت کردیم. مانع اصلی ایالات متحد است اما تنها جایی است که می‌شود رویش اثر گذاشت. نشانه‌ها امیدوارکننده اند. سازمان‌ها و عمل‌گرایی^۲ را در بر می‌گیرد و انتخاب درست و دقیق تاکتیک‌ها اما ظاهراً در اساس برنامه‌ی آموزشی است که می‌تواند متحقق شود.

باید بگویم که یکی از اصلی‌ترین آسیب‌هایی که سازمان آزادی‌بخش فلسطین دید، انکار کامل تلاش برای دستیابی به حمایت مردم آمریکا بود و در عوض روی روابطشان با دولت آمریکا شرط بستند که جلبیر شرحش داد. دوستانم [اد سعید ۸۲] و اقبال احمد [۸۳] مدام می‌کوشیدند متقاعدشان کنند که راه حرکت به جلو، معامله‌ی پشت درهای بسته با کیسینجر و دعوت شدن این ور و آن ور به صبحانه نیست، بلکه به دست آوردن حمایت بین مردم امریکا است. من در بعضی از جلسه‌های خصوصی که [اد] وقتی چهره‌های بزرگ سازمان آزادی‌بخش به ایالات متحد می‌آمدند ترتیب می‌داد، حضور داشتم؛ غریب بود. [اد] و اقبال گلویشان را پاره می‌کردند و نمی‌توانستند قضیه را به آن‌ها بفهمانند. نه تنها رهبران سازمان آزادی‌بخش کمکی به سازمان‌دهی حمایت نمی‌کردند، حتا انجام این کار را سخت هم می‌کردند. هر بار که عرفات با اسلحه‌ی کلاشینکوف و شعارهای انقلابی که خودش باوری بهشان نداشت، نمایش داده می‌شد رسیدن به حمایت مردمی آمریکا را مشکل‌تر می‌کرد. اگر آمده بودند و راستش را گفته بودند که ما ملی‌گراهای محافظه‌کاریم و دوست داریم شهردارها مان را خودمان انتخاب کنیم، کاری به کار شما نداریم و چنین چیزهایی که در اساس حقیقت داشت، دست‌کم سازمان‌دهی حمایت را ممکن می‌کردند. اما هرگز نتوانستند این را بفهمند. این خطایی جدّاً اساسی بود. حالا بر آن چیره شده‌اند. فلسطینی‌های جوان‌تر متفاوت اند و کمک می‌کنند اما راه زیادی در پیش است. به نظر من آگاه کردن مردم امریکا مهم‌ترین کاری است که باید بشود. اروپا مهم است و می‌تواند کمک کند اما مشکل اصلی در ایالات متحد است.

اشقر: رهبری فلسطینی درست و کاملاً معقول می‌فهمید که ایالات متحد به عنوان پدرخوانده‌ی دولت اسرائیل، عامل حیاتی برای دستیابی به توافق رضایت‌بخش است. آن‌ها با فهمیدن این مطلب در این جهت، خیلی از هواداران دیدگاه باورنکردنی‌یی که بحثش را کردیم جلو تر رفتند: کسانی که معتقدند دُم اسرائیلی، سگ امریکایی را می‌جنباند. آن‌ها می‌دانستند ایالات متحد را دولت اسرائیل هدایت نمی‌کند اما ایالات متحد حامی اصلی اوست و اگر ایالات متحد جریان را تغییر دهد، می‌تواند فشار مهیسی به دولت اسرائیل بیاورد تا رفتارش را عوض کند. طبیعتاً آنچه منظور نظر نوآم و من است به هیچ وجه این نیست که فلسطینی‌ها باید با گرم گرفتن با واشنگتن بکوشند که روی دست اسرائیل بلند شوند و دولت امریکا را متقاعد کنند که برای اجرای نقشه‌های

1. Landau Commission
2. activism

امپریالیستیش خادمان بهتری اند که اساساً همان کاری است که سعودی‌ها از دولت‌های عرب می‌خواهند. فشار بر ایالات متحد - از سوی مترقی‌های فلسطینی یا به این منظور از سوی مترقی‌های اسرائیل یا عرب - باید با مخاطب قرار دادن افکار عمومی ایالات متحد انجام شود به روشی که برای دولت ایالات متحد خیلی بحرانی باشد (**چامسکی**: دقیقاً) و با ایجاد ارتباط با کسانی در ایالات متحد که با رفتار امپریالیستی دولتشان می‌رزمند یعنی جنبش ضد جنگ و جنبش‌های مترقی دیگر. این اولویت دارد (**چامسکی**: و در این مورد فکر می‌کنم می‌شود درست درون جریان اصلی این کار را کرد). درست است!

همین روش درباره‌ی چگونگی حرکت فلسطینی‌ها به سمت توافقی که برایشان پذیرفتنی باشد هم صدق می‌کند: با کوشش برای دوست شدن با حاکمان اسرائیل مسأله حل می‌شود یا با مخاطب قرار دادن افکار عمومی اسرائیل و برقراری پیوند و جلب نیروهایی در اسرائیل که صادقانه متعهد به صلح پایدارند؟ همین منطق اینجا هم کاربرد دارد. اکنون به مسأله‌ی فشار به اسرائیل بازگردیم: اهرم فشار ایالات متحد به اسرائیل چیست؟ البته واقعیت دارد که اسرائیل برای کمک مالی به اقتصاد نظامیش وابسته به امریکاست. اسرائیل فقط می‌تواند به خاطر کمک‌های مالی امریکا به صورت چیزی مثل اسپارت^۱، یک جامعه‌ی نظامی شده، وجود داشته باشد. به این ترتیب خواست توقف این کمک‌های مالی، نظامی و کل این عوامل مزیت‌بخش به دولت اسرائیل کاملاً مشروع است. و این به معنی وارد آوردن فشار به دولت اسرائیل است تا آن را به سمت توافق لازم برای صلح پایدار به جلو هل دهد.

می‌توان این دورنما را تا اروپا امتداد داد: برای جنبش دغدغه‌مند سرنوشت فلسطینی‌ها و کل خاورمیانه رویکرد مشروع عبارت است از نبرد با تمام مزیت‌هایی که اسرائیل از کشورهای غنی می‌گیرد. اسرائیل همه نوع مزایای اقتصادی و مزایای دیگر از دولت‌های اروپایی می‌گیرد اما وقتی در پرتو رفتار اسرائیل به این مزایا می‌نگریم هیچ توجیهی برای آن‌ها وجود ندارد. به دولتی پاداش می‌دهند که سیاست‌های جنایت‌آمیز اجرا و بی‌شرمانه قوانین بین‌الملل را نقض می‌کند. تکان‌دهنده است. پس درخواست توقف مزایای اهدایی به دولت اسرائیل و توقیف هر کمکی که به این دولت داده می‌شود کاملاً مشروع است. اما این کار نباید به روشی انجام شود - و این خیلی مهم است - که مردم اسرائیل احساس کنند طرد شده‌اند. کاملاً ناکارآمد است. هر کارزاری در این باره باید سخت بکوشد با آن اسرائیلی‌هایی که با سیاست‌های تهاجمی دولتشان در جدال اند پیوند برقرار کند و این تعیین‌کننده خواهد بود. موضوع تحریم جامعه‌ی اسرائیل نیست؛ تحریم واپس‌گراها و جانیان اسرائیل است، کسانی که از سیاست‌های جنایت‌آمیزی که محکومشان می‌کنیم دفاع و اجرایشان می‌کنند.

چامسکی: فکر می‌کنم کاملاً درست است. فکر می‌کنم که واقعاً باید به آن تأکید کرد. این رویکردی درست است که فکر می‌کنم جواب می‌دهد.

تحریم‌ها، جلوگیری از سرمایه‌گذاری و تاکتیک‌های دیگر

شالوم: می‌توانید روی چند تاکتیک پیشنهادی به عنوان روشی که مردم غرب بتوانند به تغییر سیاست اسرائیل کمک کنند، تمرکز کنید؟ بعضی‌ها تحریم آکادمیک دانشگاه‌های اسرائیل را پیشنهاد کرده‌اند؛ همچنین عقاید متفاوتی برای جلوگیری از سرمایه‌گذاری وجود دارد.

چامسکی: من به‌شخصه فکر می‌کنم که تحریم آکادمیک ایده‌ی خیلی بدی است. یکی از دلایل اینکه مردم نمی‌فهمندش. هر تاکتیکی باید بر پایه‌ی تأثیری که می‌گذارد و نه بر پایه‌ی اصول داوری شود. مثلاً افریقای جنوبی را در نظر بگیرید که همواره مطرح بوده‌است. تحریم‌های افریقای جنوبی خیلی مهم بودند - عملاً جواب ندادند، دولت ریگان از زیرشان دررفت، اما مهم بودند. بعد از دهه‌ها کار آموزشی و سازمانی مردم فهمیدند که این‌ها دربار‌ه‌ی چه بودند؛ تحریم‌ها در زمانی درخواست شدند که شهردارها اقدام به نافرمانی مدنی کردند. شرکت‌ها با شروط سالیوان [۸۴] موافق شدند و غیره. بعد از دوره‌ی اساسی آموزش که مردم می‌دانند چه دارید می‌کنید، می‌شود از تحریم‌ها صحبت کرد. اجرای آن درست در موقعی که شبیه به چیزی مثل یهودستیزی یا یک همچنین چیزی به نظر می‌رسد، چون کسی درکش نمی‌کند، تاکتیک خیلی بدی است. در واقع هدیه‌یی است به خشک‌اندیشانی که خواهند گفت شما می‌خواهید ما را به اتاق‌های گاز ببندازید.

در مورد جلوگیری از سرمایه‌گذاری هم بستگی دارد به اینکه منظورت از آن چه باشد. بعد از تاخت‌وتاز اسرائیل به جنین در آوریل ۲۰۰۲ [۸۵] طرح‌های متفاوتی در این زمینه وجود داشت که بیشتر توسط آدم‌های خیلی خوبی که واقعاً از آنچه در شُرف وقوع بود، نگران بودند مطرح شد. نسخه‌های اولیه‌ی طرح‌ها - که در سراسر کشور به راه افتاده بود - به دانشگاه‌ها داده شد تا «در اسرائیل سرمایه‌گذاری نکنند». اما تحریم سرمایه‌گذاری اسرائیل بی‌معنی است. دانشگاه‌ها در اسرائیل سرمایه‌گذاری نمی‌کنند پس نمی‌توانند آن کشور را تحریم کنند. از نظر منطقی ممکن نیست. پس درخواست از دانشگاه‌ها که اسرائیل را از نظر مالی تحریم کنند فقط به اتهام سامی ستیزی انجامید، هرچند که آن هم توجیهی ندارد. احساس من همیشه این بوده که این زبان باید تغییر کند. بعد مسأله‌ی تحریم مالی شرکت‌هایی پیش آمد که در اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده بودند. فکر می‌کنم که باید تفاوتش را دریافت - تولیدکنندگان سلاح، کاترپیلار^۱ [۸۶] و غیره. اینجا معنی دارد چون آن‌ها عملاً در فعالیت‌های جنایت‌کارانه درگیرند. نمی‌شود از شرکت‌هایی حمایت کرد که درگیر اعمال جنایت‌آمیزند خواه در اسرائیل یا هر جای دیگر. اما به قول جلیبر

هر چیزی که حمله‌یی به جامعه‌ی اسرائیل به نظر برسد، ناکارآمد است.

شالوم: اوراق قرضه‌ی است اسرائیل چگونه؟

چامسکی: رسوایی اساسی در این زمینه وجود دارد که باید زمانی کسی به آن توجهی بکند. اتحادیه‌های کارگری وجود دارند که کارگزاران عمدتاً سیاه و پوئرتوریکویی اند اما رهبری از یهودی‌های سوسیال‌دمکرات قدیمی است. سال‌ها بود که پول صندوق‌های مستمری اتحادیه را در اوراق قرضه‌ی اسرائیل سرمایه‌گذاری می‌کردند. گمان می‌کنم با توجه به قوانین ایالات متحد این عمل غیرقانونی باشد چون رهبران اتحادیه به عنوان بخشی از مسوولیت اعتباری^۱ خود باید امن‌ترین و حداکثر بازگشت را برای کارگران تأمین کنند. احساس من این است که چون آن را مسکوت نگه داشتند، توانستند از زیرش دربروند. به معنی واقعی کلمه مخفی نبود - کتاب‌ها و سازمان‌های هواداران صهیونیست به آن فخر می‌فروختند پس علنی بود - اما اگر نیروی کار خودشان از آن اطلاع داشت به نظرم از نزدیک‌ترین درخت آویزان می‌کرد. احتمالاً غیرقانونی منافع نیروی کارشان را فدای حمایت از اسرائیل کردند. اما این مورد هرگز مطرح نشد. یکی از بزرگ‌ترین ناکامی‌ها همین است؛ باید با گفتن «بینید رهبری بر سر تان چه می‌آورد» به طبقه‌ی کارگر آمریکا، رسانه‌یی می‌شد. شک دارم که دانشگاه‌های آمریکایی از اوراق قرضه‌ی اسرائیلی استفاده کنند اما اگر چنین باشد، قطعاً درخواست تحریم درست بوده است. اما مسأله‌ی اصلی در رابطه با اوراق قرضه‌ی اسرائیلی که من از شما خبر دارم مربوط به اتحادیه‌هاست.

فکر می‌کنم که فشار اصلی تحریم مالی باید فشار بر دولت آمریکا باشد تا کمک نظامی به اسرائیل را مادام که شرایط حداقلی را هم رعایت نمی‌کند مثل رعایت کنوانسیون ژنو یا رعایت قانون بین‌الملل یا توقف استفاده از شکنجه یا ساختن شهرک‌ها متوقف کند. مادام که دولت اسرائیل این موارد را در جهت نقض آنچه در جهان به عنوان نص قانون بین‌المللی انسان‌دوستانه یا قوانین دیگر شناخته شده به کار می‌برد، دولت آمریکا باید از تأمین هرگونه کمک نظامی به اسرائیل خودداری کند. و همین‌طور کمک اقتصادی که چندان مفهومی ندارد. و همین‌طور حمایت دیپلماتیک را از آن‌ها دریغ کند. جلوگیری از سرمایه‌گذاری تا آنجا که مرتبط با شرکت‌هاست فکر می‌کنم اگر هدفمند باشد باید بهش توجه کرد. به هر حال اقدامی نمادین است، وقتی شرکتی مستقیماً در فعالیت‌های جنایت‌کارانه دخیل است مثل شرکت کاترپیلار یا هر شرکت تولید سلاح، باید آن را تحریم کرد. در واقع این موضع خیلی محافظه‌کارانه و به معنی: رعایت قانون آمریکایی است. قانون آمریکا می‌گوید مجاز نیستید هیچ یک از این کارها را بکنید پس رعایتش کنید و شرکت‌هایی را که چنین نمی‌کنند تحریم کنید. این موضع‌گیری بخردانه‌یی خواهد بود.

متأسفانه عریضه‌های تحریم همیشه کاملاً حساسیت برانگیز نبوده‌اند. ام‌آی‌تی و هاروارد را در نظر بگیریم که من کاملاً در جریان آن‌ها هستم. عریضه‌ی ام‌آی‌تی / هاروارد این قاعده‌ی عام را در بر داشت: «اسرائیل را تحریم مالی کنید» - عبارتی کلی‌گو که بی‌معنی است. بعد از بحث‌های زیاد خاصش کردند. می‌شود به آن نگاهی انداخت. روی وب‌سایت‌ها هست. [۸۷] کاملاً هدفمند پایان می‌یابد، می‌گوید ما «از دولت آمریکا درخواست می‌کنیم که هرچه سریع‌تر کمک نظامی و فروش تسلیحات را به اسرائیل مشروط کند و در به کار بستن شروط زیر هرچه عاجل تر اقدام کند» سپس چند شرط ساده می‌آید: کنوانسیون ژنو و غیره. و ما «از ام‌آی‌تی و هاروارد می‌خواهیم که... شرکت‌های آمریکایی را که به اسرائیل سلاح می‌فروشند تحریم کنند تا این شرایط حاصل شود». اما بعد به رغم مخالفت شدید من اصرار کردند که کلماتی به آن بیفزایند مثل «در اسرائیل سرمایه‌گذاری نکنید». خُب

من به روش امضای عریضه‌ها که حتا اگر کاملاً با آن‌ها موافق نباشید چون روش، درست است آن‌ها را امضا می‌کنید، با امضای آن موافقت کردم. اما می‌دانستم که اشتباهی وحشت‌انگیز است. کل عریضه به محاق رفت. لری سامرز^۱، رییس هاروارد و آلن درشوویتز فوری گفتند: «آه، می‌خواهند اسرائیل را تحریم مالی کنند» که بی‌معنی است. دانشگاه‌ها نمی‌توانند در اسرائیل سرمایه‌گذاری کنند اما سازمان‌دهندگان عریضه اصرار داشتند این عبارت در عریضه بیاید. در ضمن این من بودم که باید هزینه‌ی این کار را می‌پرداختم چون بی‌برو برگرد فکر می‌کردند این طرح را من پی‌ریزی کرده‌ام: جانی ضروری که می‌کوشد اسرائیل را از بین ببرد. این در دسر‌ها را پذیرفتم در حالی که امضاءکنندگان منظور خوبی داشتند اما اغلب تجربه‌ی سیاسی نداشتند و بیشترشان داشتند به آزمایشگاه‌هایشان برمی‌گشتند. این اشتباهی تاکتیکی است. هدیه‌ی بی‌است که به جنگ طلبان افراطی می‌دهید. فکر می‌کنید بر اساس اصول عمل می‌کنید اما در عمل به بدترین دشمنانتان هدیه‌ی می‌دهید.

این‌ها از مسایلی اند که باید وقتی می‌خواهید تاکتیکی به کار ببرید به آن‌ها بیندیشید. اصلاً نباید فرصتی به بدترین دشمنانتان بدهید، فرصتی که دوستان من برایش توجیهی هم داشتند. باید زمینه را برای کاری که می‌خواهید انجام بدهید آماده کنید و بعد چنان آن را تنظیم کنید که آن‌هایی را که می‌خواهید با شما همکاری کنند، مثل خیلی از مردم اسرائیل فراری ندهد و سلاحی در دست بدترین دشمنانتان نشود. این‌ها گزینه‌هایی اند که در هر فعالیتی باید بهشان توجه کرد. در مورد راهپیمایی‌ها و ودرمن‌ها^۲ هم همین‌طور است و هر کدام از چنین مواردی: باید به این اندیشید که پی‌آمد هریک از این‌ها چیست.

اشقر: باید به معنای تحریم آکادمیک آگاه بود. اگر منظور تحریم دانشگاه‌های اسرائیل باشد به نظر به شدت ناکارآمد است. برعکس دانشگاه‌های اسرائیل باید در دنیای خارج بدرخشند تا از ترویج ذهنیت حق‌به‌جانبی که صهیونیسم، به‌ویژه صهیونیسم دست راستی، بسیار از آن استفاده می‌کند جلوگیری شود. اما از سوی دیگر، همکاری سازمانی بین دانشگاه‌های اسرائیل و دانشگاه‌های بیرون وجود دارد و این باید مشروط شود. برای مثال وقتی دانشگاه‌های فلسطین بسته شدند، [۸۸] همکاری سازمانی با دانشگاه‌های اسرائیل باید منوط می‌شد به امکان همین رابطه با دانشگاه‌های فلسطینی تا آن‌ها به کارشان ادامه دهند. و البته نهادهای آکادمیکی در اسرائیل داریم که سهم مستقیمی در کوشش نظامی دولت اسرائیل دارند: اینجا درخواست توقیف هرگونه همکاری با این نهادها، درخواستی مشروع است. به عنوان قاعده‌ی کلی می‌گویم که فشار مشروع پذیرفتنی و قابل درک که کارآمد و مفید باشد در اقداماتی نیست که به تحریم جامعه‌ی اسرائیل منتهی شود بلکه در اقداماتی است که به کمک‌ها و مزایایی که اسرائیل در رابطه‌اش با کشورهای غربی از آن‌ها می‌گیرد مربوط شود - دست‌کم درخواست اینکه این جور کمک‌ها محدود شوند. تأثیرگذارترین شرط به نظر من آن است که به استعمار سرزمین فلسطین مربوط است: سیاست استعماری را متوقف کرده و کاملاً تغییرش دهید!

در بقیه‌ی موارد کاملاً با نوآم موافق‌ام اما باید به این موضوع اشاره شود که از امریکا می‌خواهند برای توقف شکنجه به اسرائیل فشار بیاورد اما عمل اسرائیل در این مورد از عمل امریکا بدتر نیست. اصول اخلاقی کجاست؟ (چامسکی: در مورد تحریم کامل بله، چرا ایالات متحد را تحریم نکنیم؟) نقطه‌ی تمایز سیاست امریکا و اسرائیل در موضوع استعمار است. این از مواردی است که مطمئنم مردم به خوبی درکش می‌کنند. شهرک‌های اسرائیلی در سرزمین‌های اشغالی با معیارهای قانون

1. Larry Summers

۲. Weathermen، سازمان چپ افراطی امریکایی که در سال ۱۹۶۹ توسط رهبران و اعضای انشعابی از سازمان دانشجویان انجمن دموکراتیک بنیاد نهاده شد و منتقد سرسخت جنگ ویتنام بود. م.

بین الملل غیر قانونی اند حتا ایالات متحد مدت هاست این دیدگاه را دارد که غیر قانونی هستند و مدام درخواست توقف شهرک سازی را کرده. اسرائیل همواره درخواست توقف آن ها را رد کرده. و اینجا موردی جدی وجود دارد که درکش آسان است: هرگونه کمک اقتصادی به اسرائیل باید منوط به توقف شهرک سازی بشود. این به معنی فشار آوردن به اسرائیل برای حرکت به سمت آن چیزی است که لازمه ی خیلی اساسی و پایه یی برای هر قطعنامه ی صلح در این ستیزه است.

چامسکی: اینجا یک مورد خیلی مشخص دیگر وجود دارد که می شود رویش تمرکز کرد و آن هم دیوار حایل است. تا دیوار خراب نشود کمک بی کمک!

اشقر: توقف استعمار و برچیدن شهرک ها، توقف ساختن دیوار و خراب کردنش.

چامسکی: اگر دیوار می خواهید آن را در سرزمین های اسرائیلی بسازید.

سامی ستیزی

شالوم: از سامی ستیزی نام بردید. سامی ستیزی در جهان امروز چقدر جدی است؟

چامسکی: در درجه بندی مشکلات شاید هزارمین مشکل باشد یا یک همچین حدودی. در جاهای مختلف متفاوت است. برای مثال آنچه در فرانسه سامی ستیزی نامیده می شود فکر می کنم بیشتر چیزی است که در جوامع مسلمان وجود دارد. اما آنجا به چیزهایی واقعی واکنش نشان می دهند - آنچه بر سر فلسطینی ها می رود و غیره - گرچه احتمالاً تا حدی سامی ستیزی هم در آن وجود دارد. اما از فرانسه حرفی نزنم و از امریکا که بیشتر می شناسمش بگویم.

اگر به دهه ی ۱۹۳۰ بازگردیم واقعاً در ایالات متحد سامی ستیزی وجود داشت. خیلی تو چشم می زد. من در فیلادلفیا توی محله ی کاتولیک های ایرلندی و آلمانی بزرگ شدم و اتفاقاً بیشتر اوقات، ما تنها خانواده ی یهودی آن محله بودیم. بچه های توی کوچه و خیابان به شدت سامی ستیز بودند. مثل این روزها نبود - به ما شلیک نمی شد یا چاقو نمی خوردیم اما من کتک خوردم و دمارم در آمد. بچه های ایرلندی که از مدرسه های یسوعی بیرون می آمدند، عربده های ضد یهودی می کشیدند. گرچه پیش آمده که آرام تر شده باشند و باهاشان بازی کرده باشم. خانواده ها کاملاً هوادار نازی ها بودند: ایرلندی ها چون ضد انگلیسی بودند و آلمانی ها چون آلمانی بودند. یهودستیزی همه جا حاضر بود؛ با آن زندگی می کردیم.

بعد از جنگ دوم جهانی شرایط تغییر کرد و این تأثیر هولوکاست بود. هرچند وقتی در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ وارد هاروارد شدم هنوز یهودستیزی غالب بود. تقریباً هیچ عضو هیأت علمی یهودی نبود. در واقع یکی از دلایلی که ام آی تی تبدیل شد به دانشگاهی بزرگ این بود که هیچ یهودی نمی توانست وارد هیأت علمی هاروارد شود، کسانی مثل نوربرت وینر^۱ و به گمانم پل ساموئلسون^۲. آن ها به دانشکده های مهندسی پایین دست خیابان می رفتند. بیشتر مسأله ی طبقاتی بود؛ ام آی تی تبعیض طبقاتی نداشت پس تبدیل به دانشگاهی مهم شد. هاروارد خیلی محفلی بود، یک همچین چیزی بود و آدم هایی مثل من چیزی از آن نمی دانستند، من توی آن دنیا نبودم و معلوم است برایم اهمیتی نداشت. چند پروفیسور یهودی در هاروارد بودند مثل هری ولفسون^۳، استاد برجسته یی که کرسی رسمی مطالعات یهود داشت چیزی مثل دانشگاه هایی که شاید کرسی رسمی مطالعات زنان برای تنها استاد زنشان داشته باشند. دو سه استاد یهودی دیگر بودند اما بعضیشان از آن نوع چیزی بودند که سیاه ها اغلب

1. Norbert Weiner

2. Paul Samuelson

3. Harry Wolfson

بهش «سیاه‌های سفید» می‌گویند - بیشتر از خود آن‌گلو ساکسون‌ها در روش و منش، لباس پوشیدن و همه چیز، انگلو ساکسون بودند.

در دهه‌ی ۱۹۵۰ وضعیت تغییر کرد و تغییر رادیکالی هم کرد. سامی ستیزی در کل جامعه به شدت برافتاد و می‌شد آن را حتا در هاروارد هم دید. تا سال ۱۹۶۰ استادانِ یهود بسیاری در دانشگاه‌ها می‌دیدید، خیلی از رؤسای دانشکده‌ها یهودی بودند و در سال ۲۰۰۱ یک یهودی رییس دانشگاه شد. این روی کل جامعه تأثیر گذاشت - سامی ستیزی برافتاد. احتمالاً هنوز در جاهایی وجود دارد اما در فهرست تبعیض‌ها جای خیلی پایینی دارد. و یهودی‌ها گروه خیلی مرفهی اند. اگر آن‌ها را با اقلیت‌های دیگر مقایسه کنید با هر معیاری - درآمد، منزلت اجتماعی و... - در نمودار تبعیض‌ها جایی ندارند.

در واقع نگرش به یهودی‌ها عوض شد. یاد می‌آید سال ۱۹۵۱ فیلمی دیدم به نام زورگو^۱. درباره‌ی «شرکت سهامی آدم‌کشی»^۲ بود که کمابیش کاملاً عملیاتی یهودی بود. یهودی‌ها در دهه‌ی ۱۹۲۰ مثل تمام گروه‌های مهاجر دیگر دسته‌های جنایتکار داشتند. بعداً عملیات ایتالیایی شد. اما هالیوود به شدت یهودی است و نمی‌خواست که جانیان یهود به قتل سازمان‌دهی شده دست بزنند؛ اما با ایتالیایی‌ها مشکلی نبود. در نتیجه فیلم کل این برویجه‌ها را شبیه سیسلی‌ها نشان می‌داد که کارهایی را انجام می‌دادند که در عالم واقع یهودها مرتکب شده بودند. این اتفاقی است که افتاد. یهودی‌ها تبدیل به گروهی ممتاز شدند و این در سینما، ادبیات، رسانه‌ها و همه چیز به وقوع پیوست. دیگر سامی ستیزی وجود ندارد. اما هستند کسانی که می‌کوشند از نو احیایش کنند. مثلاً بعد از طرح تحریم که از ش حرف زدیم در اینجا کارزاری باور نکردنی به وجود آمد که حتا رییس دانشگاه هاروارد گفت یک موج سامی ستیزی به وجود آمده و شاهد مدعا آنکه خواستار تحریم اسرائیل اند. در کمبریج ماساچوست این تبدیل به مسأله‌ی عمده شد و اکنون در سراسر کشور وجود دارد و پروژه‌ی دیوید [۸۹] و پروژه‌های دیگر ترویجش می‌کنند و می‌کوشند نشان دهند که دانشگاه‌ها سامی ستیزند. از بس این مسأله زنده است، نمی‌دانید چطور درباره‌اش صحبت کنید.

مثال دیگری بزنم: بعد از هیستری لری سامرز - در شوویتز به سامی ستیزی در هاروارد و ام‌آی‌تی، رییس دانشکده‌ی انسان‌شناسی هاروارد، یک افریقایی - امریکایی مترقی، از من خواست برای سمینار نژادی او در هاروارد سخنرانی کنم. من خندیدم و پرسیدم از چه صحبت کنم؟ رییس دانشگاه یهودی است، خیلی از اعضای هیأت علمی یهودی اند، خیلی دانشجویها یهودی اند، مسأله چیست؟ شوخی نکن. گفت آره مسخره است اما در دانشکده تبدیل به مسأله‌ی بحث‌برانگیز شده است. من پذیرفتم که بروم. سخنرانی‌ی کردم کمابیش در چارچوب همین خط بحثی که در اینجا کردیم: گفتم بله سامی ستیزی وجود داشت و پیش زمینه‌اش را گفتم و اینکه چگونه تغییر کرد. در آخر صحبت‌ها نکته‌ی اصلی را که به نظر می‌رسید ارایه دادم اما کاملاً بی‌تأثیر بود. با گفتن اینکه دیگر چیزهایی مثل نوشته‌های زیر را از استادان برجسته و ممتاز هاروارد نمی‌خوانید نتیجه‌گیری کردم و بعد نقل قول‌های عملی زیادی از کسانی مثل مایکل والتزر^۳، روث ویس^۱ و مارتین پرتز^۲ آوردم - آن‌ها از عرب‌ها حرف

۱. *The Enforcer*، فیلمی به کارگردانی برتانی ویندست و بازیگری همفری بوگارت و زیرو ماستل محصول ۱۹۵۱ آمریکا. فیلم دیگری به همین نام به کارگردانی جیمز فارگو و بازی کلینت ایستوود در سال ۱۹۷۶ ساخته شد. م.

۲. *Murder, Incorporated*؛ عبارت ساخته‌ی رسانه‌ها برای تبه‌کاران سازمان‌دهی شده‌ی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ که دست به قتل و جنایت می‌زدند. بیشتر این تبه‌کاران یهودی، ایتالیایی و ایرلندی بودند و اهل محله‌های اوشن هیل و براونسویل در نیویورک. م.

می زدند و من در نقل قول هایم به جای «عرب»، «یهودی» گذاشتم [۹۰]. نقل قول ها به صورت جمله هایی درباره ی یهودی ها بیرون آمده از بایگانی نازی ها شنیده شد، نَفَسِ شنونده ها بند آمده بود: چطور ممکن است استادان هاروارد این حرف ها را زده باشند؟ بعد گفتم فریتان دادم این نقل قول ها واقعاً درباره ی یهودی ها نبودند، درباره ی عرب ها بودند. جالب آنکه شنونده ها نفس راحتی کشیدند. انتظار این واکنش را نداشتم تا زمانی که این حرف های نژادپرستانه ی افراطی مشابه حرف های نازی ها درباره ی فلسطینی ها و عرب ها باشد اشکال ندارد. اما گر بیاید و چیزی شبیه آن درباره ی یهودی ها بگویید، آنجا منفجر می شود. فکر می کنم این پاسخی اساسی به سؤال حد و اندازه ی سامی ستیزی باشد. سامی ستیزی مصنوع و وجود دارد که سازمان های یهودی خیلی آگاهانه می سازندش.

انجمن مبارزه با هتک حرمت را در نظر بگیرید. باور کردنش سخت است اما سال ها پیش سازمانی معتبر در دفاع از حقوق مدنی بود حالا تبدیل به یک جور سازمان استالینی مدافع حقانیت اسرائیل شده است. در سال ۱۹۸۲ نگران فقدان یهودی ستیزی در کشور شدند چون کارشان همین است. پس مدیر بخش ملیشان کتابی چاپ کرد به نام سامی ستیزی واقعی در آمریکا که واژه ی واقعیش را ایتالیک نوشته بودند. [۹۱] کتاب می گوید که سامی ستیزی قدیمی وجود دارد - انکار هولوکاست، درخواست کشتن یهودی ها و غیره - اما این حاشیه یی و ملال آور است. نوع جدیدی از سامی ستیزی وجود دارد که از نوع قدیمیش خیلی جدی تر است. نوع جدید سامی ستیزی متشکل است از میانجی های صلح جنگ ویتنام که خواهان کم شدن بودجه ی پنتاگون یا حمله به آن اند یا کسانی که به کارزار توقف انرژی هسته یی می پیوندند و کتاب به این صورت ادامه دارد. چرا این سامی ستیزی است؟ چون آن ها قدرت و خشونت ایالات متحد را کاهش می دهند که اسرائیل به آن متکی است. پس در نتیجه غیر مستقیم اسرائیل را تضعیف می کنند و سامی ستیز واقعی اند. واقعاً که دود از کله ی آدم بلند می شود.

حمله ی اساسی به دانشگاه ها از راست، از پروژه ی دیوید، از دسته ی دیوید هور و ویتز [۹۲] و غیره می آید که نه به خاطر محتوای روشنفکرانه شان بلکه چون مقدار معتنا بهی پول دارند، مهم هستند. به دانشگاه ها حمله می کنند که قانون احساسات سامی ستیزی و اسرائیل ستیزی اند. بیشتر مدارکی که ارایه شده بی پایه و اساس و خنده آور است. برای آزمودن ادعاهایشان راه راحتی وجود دارد اما آن ها خیلی مواظب اند که رو نشود: کافی است از اعضای هیأت علمی و دانشجویان دانشگاه ها نظر سنجی کنند و پرسند که چند تایشان فکر می کنند که اسرائیل باید مثل هر کشور دیگری در نظام بین المللی حق داشته باشد. چنین کاری نمی کنند چون می دانند که نزدیک به صد درصد جواب مثبت خواهند داد - اگر بخواهیم دقیق بگوییم احتمالاً ۵۰ درصد چون ۵۰ درصد بقیه خواهند گفت اسرائیل باید نسبت به کشورهای دیگر، حق بیشتری داشته باشد. این موضوع را حل می کند اما چون ادعای تسلط سامی ستیزی در دانشگاه را اثبات نمی کند، هرگز چنین کاری نمی کنند و به جایش این حرف های بی پایه و اساس را می زنند. از درشو ویتز استقبال می شود و سخنرانی می کند. الی ویزل^۳ کمی اشک می ریزد و غیره و غیره و تا به امروز بیش از ده ها قانون دولتی، قوانینی برای نیاز به نظارت بر دانشگاه ها وجود داشته تا اطمینان حاصل شود که دانشگاه ها ضد آمریکایی، ضد یهود و ضد اسرائیلی نیستند و دانشجویان محافظه کار را برای باز کردن دهانشان مجازات نمی کنند. [۹۳] آخرین باری که چنین چیزی را در دانشگاه های آمریکا دیده اید کی بوده است؟ خیلی ها مجازات شدند اما نه دانشجویان محافظه کار. این در قانون های متعدد

دولتی تصویب شده و پدیده‌ی مهمی است. دانشگاه‌ها، به ویژه دانشگاه‌های دولتی را که از قوه‌ی مقننه پول می‌گیرند، ترسانده‌است.

سامی ستیزی اظهار شده بخش کانونی حمله‌ی جناح راست است چون سلاح تبلیغاتی خوبی است: اگر بتوانید یک جوری ثابت کنید که فلانی سامی ستیز است باعث ترویج آن چیزی می‌شوید که نُرمن فینکلشتاین به دقت آن را «صنعت هولوکاست» [۹۴] نامیده‌است. او به خاطر گفتن حقیقت در این باره به شدت تقبیح شد اما درست می‌گفت. صنعتی است به دقت برنامه‌ریزی و طراحی شده و هماهنگ. کاری به کار هولوکاست ندارد اما کارش بهره‌برداری از آن به زشت‌ترین روش ممکن است. بهره‌برداری از قربانیان هولوکاست برای توجیه سرکوب و شقاوت‌ها، بدترین توهین به خاطره‌ی قربانیان است اما اصلاً این آدم‌ها را ناراحت نمی‌کند. و کل این صنعت آن‌طور که فینکلشتاین به دقت اشاره کرده بعد از ۱۹۶۷ ساخته شد. قبل از سال ۱۹۶۷ هیچ موزه‌ی هولوکاست و هیچ یک از مرثیه‌های الی ویزل و این بند و بساط‌ها وجود نداشت. کل آن به عنوان ابزارِ توجیهِ اشغال‌گری اسرائیل ساخته شد و تبدیل شد به کسب و کاری عظیم. هر شهری در ایالات متحد باید یک موزه‌ی هولوکاست داشته باشد اما از موزه‌ی برده‌داری یا موزه‌ی بومیان امریکا خبری نیست، فقط موزه‌ی هولوکاست. چرا؟ به خاطر نگرانی از هولوکاست؟ اگر این‌طور است پس چرا برای قربانیان دهه‌ی ۱۹۴۰ کاری نمی‌کنند؟ می‌شود درباره‌ی آنچه در عمل در طی جنگ ممکن بود بحث کرد اما بعد از جنگ دیگر برایشان اهمیتی نداشت پس چرا کاری برای آن‌ها نکردند؟ چرا در دهه‌ی ۱۹۵۰ کاری نکردند؟ مسأله‌شان نبود. اما بعد از ۱۹۶۷ تبدیل به پدیده‌ی عظیم و زشت‌ترین پدیده‌ها شد و به عنوان سلاحی بالای سر مردم به کار رفت.

بخش‌هایی از آن واقعاً غریب بود. روش آن‌ها در حمله به دن بریگان^۱ را در نظر بگیرید. او یک کشیش صلح طلب رادیکال بود، یکی از آن کسانی که در مراکز اعزام به خدمت سربازی، بیرون و توی زندان و این جورها خون می‌پاشند - اما در سال ۱۹۷۳ سخنرانی [۹۵] معتدلی کرد و گفت که فلسطینی‌ها هم باید حقوقی داشته باشند، آن‌ها کثافت‌های روی زمین نیستند و این جور چیزها. این سخنرانی به طرز آزاردهنده‌ی ملایم بود اما بهش حمله کردند! ابروینگ هو، سیمور مارتین لیپست [۹۶] و بقیه طردش کردند. من در یکی از بخش‌های کتاب صلح در خاورمیانه [۹۷] بحث آن را کرده‌ام و اسناد زیادی از آن به دست داده‌ام. یکی از تنفربرانگیزترین افراد ابروینگ هو بود که در نیویورک تایمز، مقاله‌ی نوشت و فکر می‌کرد چنان شاهکاری کرده که حتا در انتهای کتابی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ درباره‌ی دیدگاه‌های سوسیالیسم دمکراتیک در اسرائیل نوشت آن را آورده‌است. [۹۸] او چپ نو را به شدت خوار شمرده - اساساً فکر می‌کنم چون آن‌ها هیچ توجهی به او نداشتند. فکر می‌کرد باید رهبرشان باشد چون پرچم را در تمام آن سال‌های سخت بالا نگه داشته و آن‌ها خیلی به این توجه نکرده‌اند. بخشی از خط او این بود که چپ نو ضد اسرائیلی است؛ در واقع چپ نو، همان موضع صهیونیست‌های صلح طلب را داشت تا حدی که اصلاً به مطلب توجهی نداشت. هو مقاله‌ی اول خود را با این پرسش که اسرائیل چگونه می‌تواند دوباره حمایت چپ نو را جلب کند شروع می‌کند. او می‌گوید راهش این است: اسرائیل می‌تواند دیکتاتوری فاشیستی تأسیس کند با خون‌های جاری در خیابان‌ها و بعد چپ نو، از «اسکارس دیل^۲، ایوانستون^۳ و پالو آلتو^۴» - باید تصویری از آن‌ها داشته باشید که از آن یاروهای طبقه‌ی کارگری در دفتر دیسنت

1. Dan Berrigan
2. Scarsdale
3. Evanston
4. Palo Alto

[۹۹] متفاوت اند - همه گرد هم می آیند تا اسرائیل را بستایند؛ سارتر به آنجا خواهد رفت و کتابی هزار صفحه‌ی خواهد نوشت که اسم خیابان‌ها را در آن اشتباه خواهد آورد و هو همین طور ادامه می دهد. هو مطمئناً می دانست که سارتر کاملاً هوادار اسرائیل بود اما مهم نیست. سامی ستیزی سلاحی مخوف برای توجیه شقاوت‌های اسرائیل و حمله به دشمنان است. اگر وجود نداشته باشد، می سازندش. این است سامی ستیزی در ایالات متحد. بله، احتمالاً می توانید مواردی از آن را اینجا و آنجا بیابید، اما آن قدر بی معنی است که ارزش بحث ندارد.

سامی ستیزی در اروپای غربی

اشقر: در اروپای غربی می توان گفت که سامی ستیزی در معنای کلاسیکش پدیده‌یی باقی مانده از قدیم و حاشیه‌یی است. اگر بعضی از جوامع مسلمان مهاجر را که در اروپا هستند کنار بگذاریم، برای بقیه نسبتاً کم اهمیت است. رشد تازه‌ی راست افراطی از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و دهه‌ی ۱۹۸۰ پیرامون سامی ستیزی پدید نیامد گرچه حرف‌ها و سخنان سامی ستیز از بخش‌هایی از راست افراطی اروپا شنیده می‌شود. کاملاً روشن است که اصلاً رویکرد اصلی راست افراطی برای هوادارانش این نیست و اصلاً بحث اصلی ایدئولوژیکشان هم نیست. بحث اصلی ایدئولوژیکشان مهاجرت ستیزی است. و مهاجران، دیگر مهاجران یهود نیستند. موج‌های پیشین سامی ستیزی آن وقتی در اوج بود که مهاجران یهودی از اروپای شرقی می‌آمدند - که واقعه‌ی تاریخی مشهوری است. اما فعلاً مهاجرت بیشتر از کشورهای مسلمان به آلمان، فرانسه، بریتانیا و دیگر کشورهای اروپای غربی است. به این معنی سامی ستیزی قدیمی از جنگ دوم جهانی به این سو به تدریج به حاشیه رانده شده و یک بیان این تغییر در ذهن، جنبش دانشجویی گسترده‌ی می ۱۹۶۸ در فرانسه بود که یکی از رهبران دانیل کوهن - بندیت^۱ یهودی آلمانی بود. یکی از عام‌ترین شعارهای جنبش دانشجویی که در راهپیمایی‌های توده‌یی فریاد زده می‌شد «ما همه یهودی‌های آلمانی هستیم» بود. برای جوان‌های فرانسوی شعار «ما همه یهودی‌های آلمانی هستیم» به معنی انکار دو جنبه‌ی به میراث مانده به قدمت یک سده بود: نگرش‌های ضد آلمانی و ضد سامی.

این از این، اما بحث دیگر احساس عمومی در فرانسه درباره‌ی اسرائیل و دولت اسرائیل است. در این مورد آخر، می‌توان گفت که در سراسر این سال‌ها بخش فزاینده‌یی از افکار عمومی فرانسه نسبت به دولت اسرائیل انتقادی شده است؛ که از مراحل گذشته است.

یک تغییر عمده در ۱۹۶۷ اتفاق افتاد که تصویر اسرائیل از دولت مردم فرار کرده از سرکوب، مردمی که در اروپا نسبت به آن‌ها به عنوان قربانیان سامی ستیزی اروپایی هم‌دردی وجود داشت، به دولت مهاجم و توسعه طلب نظامی و در جنگ‌ها بسیار مغرور به توانایی‌هایش، تغییر کرد. و تغییر برداشت در آن زمان در سخنان مشهور رییس جمهور فرانسه، شارل دوگل^۲ بیان شد که یهودی‌ها را «مردمی نخبه، مطمئن به خود و قدرت طلب» دانست [۱۰۰]. این جمله‌ها به سامی ستیزی تعبیر شد اما برداشت جدیدی از دولت اسرائیل به عنوان دولتی سلطه جو به دست داد. به یک معنی، تبلیغات لاف‌زنانه‌ی اسرائیل در آن زمان به

1. Daniel Cohn-Bendit

2. Charles de Gaulle

هم‌دردی‌یی که این کشور آن زمان از آن برخوردار بود آسیب زد چون مردم به طور طبیعی احساس هم‌دردی قوی‌تری با قربانی‌ها می‌کنند به‌ویژه قربانی‌هایی که نسبت به آن‌ها حس گناهکاری دارند تا با پیروزمندان لاف‌زن. مرحله‌ی دوم و خیلی مهم، بعد از حمله‌ی اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ بود با تمام پی‌آمدهایش از جمله قتل عام صبرا و شتیلا. اینجا صحنه‌هایی وجود داشت از محاصره‌ی بخشی از شهر توسط ارتش اسرائیل - و حتا گزارش‌هایی از حرف‌های جانکاه اسرائیلی‌ها که از این واقعیت که این صحنه‌ها آن‌ها را به یاد شورش گتوی ورشو می‌اندازد هراسان و متنفر بودند! و بعد غریو اعتراض به دسیسه‌های اسرائیل و مسوولیت قتل عام صبرا و شتیلا. تمام این‌ها آسیب‌های زیادی به تصویر اسرائیل نزد افکار عمومی اروپا زد. البته انتفاضه‌ی ۸۸ - ۱۹۸۷ هم خیلی مهم بود و سومین مرحله‌ی این تغییر نگرش بود. اکنون سربازهای اسرائیلی به کودکان بی‌پناه که احتمال اشتباه گرفته شدنشان با تروریست‌ها وجود نداشت شلیک می‌کردند و دست و پای فلسطینی‌های بی‌سلاح را می‌شکستند. وزیر دفاع وقت، رایین، بی‌شرمانه آن‌ها را تحریک به انجام این کار می‌کرد. [۱۰۱] یادم می‌آید وقتی در *ایترنشنال هرالڈ تریبون* جمله‌یی از یک زن اسرائیلی خواندم چه احساس تأثیری بهم دست داد؛ این زن از مقاله‌ی چاپ شده در *جرو سالم پست* درباره‌ی دیوار خون گرفته‌یی در کرانه‌ی باختری که سربازان اسرائیلی، فلسطینی‌ها را پای آن کتک می‌زدند، ابراز انزجار کرده بود و آن را به آنچه در اردوگاه‌های نازی‌ها انجام می‌شد تشبیه کرده بود [۱۰۲].

حالا که تصویر اسرائیل به خاطر رفتار به شدت پر خاشگروانه و سرکوبگرانه‌ی دولت اسرائیل به حق خراب شده اگر کسانی که مدعی اند به نام تمام یهودی‌ها، «جامعه‌ی یهود»، صحبت می‌کنند، کاملاً کورکورانه و بی‌قید و شرط با ارتش و دولت اسرائیل همذات‌پنداری کنند، این البته فقط به انزجار می‌انجامد و به سردرگمی می‌افزاید. به شعار ۱۹۶۸ اشاره کردم: «ما همه یهودی‌های آلمانی هستیم»، سی سال بعد در ۱۹۹۹ تلاشی ناشیانه در تقلید از آن شعار صورت گرفت. بعد از این که سیزده یهودی ایرانی به اتهام اینکه عوامل موساد، معادل اسرائیلی سیا، هستند در ایران دستگیر شدند، شاخه‌ی فرانسوی سازمان جوانان راست افراطی صهیونیست، بتار^۱، بیلبردها و آگهی‌هایی در روزنامه‌ها تهیه کرد با این شعار: «ما همه عوامل موسادیم».

البته با چنین آگهی‌هایی می‌توانید انتظار داشته باشید که دست‌کم در بین هم‌دردان با قربانیان بی‌شمار موساد تا حد مشخصی دشمنی را با کسانی که وانمود می‌کنید به اسمشان صحبت می‌کنید افزایش داده‌اید - چون موساد مثل سیاست و شهرت سازمان انسان‌دوستی ندارد. این به‌ویژه در مورد مردمی صحت دارد که به دلایل جغرافیایی، فرهنگی یا خاستگاه مذهبی و نیز به دلیل این احساس که آن‌ها هم بخشی از «دوزخیان زمین» اند بیشترین دلیل را برای همذات‌پنداری با فلسطینی‌ها دارند. و شرح احیای سامی ستیزی است که رابطه‌یی اندک با آن چیزی دارد که سامی ستیزی در تاریخ اخیر خوانده‌شده و ارتباط خیلی بیشتری با آن نوع تنفیری دارد که در میان مردم ستم‌دیده کاملاً مشترک است. مثل «نژادپرستی ضد سفیدی» که در میان اکثریت سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی مشترک بود. از آنجا که اسرائیل اصلی‌ترین مظهر تسلط غرب بر دنیای اسلام شناخته می‌شود آن‌هایی که لاف‌زنانه با اسرائیل همذات‌پنداری می‌کنند، اهداف طبیعی همان تنفیری خواهند بود که کمابیش به بیان نژادپرستانه منحرف می‌شود. البته همه‌ی این‌ها خیلی زیاد مربوط بود به سرکوب خشونت‌آمیز انتفاضه‌ی دوم از ۲۰۰۰ به بعد. آن موقع شاهد افزایش حاد واکنش‌های ضد یهود و احساسات ضد یهودی بین مسلمانان مهاجر در فرانسه بودیم. اما جدا از آن باید تأکید کرد که به هر حال گروه‌های اجتماعی که هرچه بیشتر با این احساسات درگیرند، مشخصاً در موقعیتی نیستند که در مقایسه با سامی ستیزی آلمانی بین دو جنگ جهانی یا سامی ستیزی فرانسوی در همان مقطع تهدیدی برای یهودی‌ها باشند چون امروزه گروه‌های «سامی ستیز»

خودشان قربانیان اصلی نژادپرستی در جامعه‌ی بزرگ‌ترند. این نژادپرستی اخیر خیلی خطرناک‌تر و تهدیدآمیزتر است از سامی ستیزی. البته گروه‌های مترقی - خواه گروه‌های متعلق به این جوامع مهاجر یا مترقی‌ها به طور کل - باید با تمام توان با هر نوع تنفر قومی ضد یهود، اگر نخواهیم از سامی ستیزی نامی ببریم، و با این پیش‌فرض‌ها که یهودی‌های فرانسوی مسوول کنش‌های اسرائیل اند مبارزه کنند.

در این مبارزه مترقی‌های فرانسوی از تبار یهود، نقش بسیار مهمی بازی می‌کنند با اعلام این موضع: نه به نام من. به عنوان مثال وقتی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ انتفاضه‌ی دوم را به شدت سرکوب کرد، بیانیه‌ی در روزنامه‌ی *لوموند* فرانسه چاپ شد که بسیاری از مترقی‌های از تبار یهود امضایش کردند: عنوان این بیانیه این بود: «به عنوان یهودی»^۱. [۱۰۳] در آنجا گفته بودند که معمولاً خود را یهودی نمی‌نامند چون نمی‌خواهند به هیچ نوع شخصیت قومی یا مذهبی شناخته‌شوند. اما می‌خواهند رویاروی حاکمان دولت اسرائیل که وانمود می‌کنند به نام تمام یهودی‌های جهان سخن می‌گویند و به این اسم دست به عملیاتی می‌زنند که وحشتناک است بگویند که «به عنوان یهودی» تمام این عملیات را انکار و کنش‌های دولت اسرائیل را محکوم می‌کنند و البته با تمام اشکال نژادپرستی و سامی ستیزی نیز خواهند رزمید.

چامسکی: به نظر نگاه به یهودی‌ها روی هم رفته در اروپا خیلی مطلوب باشد این عکس سامی ستیزی است. در بین اقلیت‌ها مرفه و محترم اند.

اشقر: یا دست کم اکثریت مردم وقتی تحصیلاتی پیدا می‌کنند، نزدشان سامی ستیزی مردود است. مردم به این باور رسیده‌اند که سامی ستیزی و هر گفتمانی از تنفر نسبت به یهودی‌ها باید محکوم شود. این ملازم هیتلریسم و فاشیسم است. مردم این را آموخته‌اند. وارد برنامه‌ی آموزشی مدارس شده و پیشرفتی خوشایند است. در اروپا و به‌ویژه در آلمان، صحنه‌ی اصلی هولوکاست، حس طبیعی گناه وجود دارد و بر این اساس نگاه مثبت به یهودی‌ها گاهی به مرز سامی دوستی کاریکاتورگونه می‌رسد که به مواضع کورکورانه‌ی طرفداری از صهیونیست‌ها یا اسرائیلی‌ها تبدیل می‌شود. برای مثال جریان معروف ضد آلمانی^۲ از انکار چپ افراطی آلمان به اینکه این کشور یک ملت است برآمد؛ اعضای این جریان هم‌زمان حامیان چشم و گوش بسته‌ی اسرائیل اند، گاه به ضدیت با اسلام می‌رسند و به نگرش‌های ضد مهاجرت؛ اما این‌ها در عمل پدیده‌های حاشیه‌ی اند.

اما این هم به این معنی نیست که اصلاً تهدید یا پتانسیل برای سامی ستیزی وجود ندارد - به‌ویژه در کشورهایی مثل آلمان و اتریش یا لهستان. به این خاطر فکر می‌کنم گروه‌های مترقی باید مراقب باشند به هنگام محکوم کردن سیاست‌های اسرائیل به نکوهش سامی ستیزی و نژادپرستی نیز پردازند. به نظر خیلی مهم است. نقدهای مترقی از اسرائیل و / یا صهیونیسم باید با انکار قاطع تمام مظاهر نژادپرستی و سامی ستیزی همراه باشد.

چامسکی: حس من این است که این مسأله در اروپا نسبت به ایالات متحد خیلی مبرم‌تر خواهد بود؛ اینجا سامی ستیزی خیلی در حاشیه است، مردم فهمیده حتماً نمی‌دانند از چه چیزی انتقاد می‌کنید. به نظر من اینجا خیلی متظاهرانه می‌آید.

اشقر: تو بهتر از من از ایالات متحد خبر داری. در اروپا اما این دغدغه‌ی امروزی است. مترقی‌ها باید از نبرد مشترک یهودی‌ها و مسلمانان با نژادپرستی و سامی ستیزی هواداری و برای آن کار کنند. باید توضیح دهند که چارچوب نژادپرستانه‌ی ذهن مشکل‌آفرین است چه علیه یهودی‌ها، مسلمانان، سیاه‌ها، اقلیت‌های دیگر باشد چه همه‌ی آن‌ها با هم و تمام اقلیت‌ها در

1. En tant que Juifs

2. Antideutsch

عمل منافع آشکاری در پیوستن به یکدیگر در مبارزه با همه نوع تنفر قومی در ائتلاف با جنبش نژادپرستی دارند.

چامسکی: در ایالات متحد زمانی ائتلاف سیاه‌ها - یهودی‌ها علیه نژادپرستی وجود داشت اما متأسفانه به جهت مخالف تغییر مسیر داد.

شالوم: پیشتر وقتی داشتیم از بنیادگرایی صحبت می‌کردیم از سامی ستیزی در میان بنیادگرایان مسیحی طرفدار اسرائیل سخن گفتی.

چامسکی: به آن سامی ستیزی نمی‌گویند اما موضعشان این است که وقتی مسیح دوباره ظهور کند، هر کس که مسیح را بپذیرد نجات می‌یابد و دیگران لعنت می‌شوند. این یعنی تمام یهودی‌ها. چطور می‌شود بیشتر از این سامی ستیز بود؟

شالوم: انجمن مبارزه با هتک حرمت در این باره چه می‌گوید؟

چامسکی: سکوت می‌کند چون بنیادگرایان مسیحی گروه بزرگ هوادار اسرائیل اند. این همان چیزی است که آن‌ها بهش سامی ستیزی قدیمی، عتیقه و منسوخ می‌گویند نه نوع واقعی مثل مخالفت با بودجه‌ی پنتاگون. به معنی واقعی کلمه این خط آن‌هاست.

اشقر: اما پت رابرتسن^۱ تله‌وانجلیست^۱ با حرف‌هایش درباره‌ی شارون پا را از این هم فراتر گذاشت [۱۰۴]. او شارون را برای خواست تقسیم سرزمین اسرائیل به طعن و نفرین گرفت.

چامسکی: و خدا هم به زمین گرمش زد!

اشقر: می‌خواهم از آنجایی که حرفم تمام شد ادامه بدهم. آنجا که گفتم لازم است ترکیب انتقادات از صهیونیسم و اسرائیل با انکار قاطع سامی ستیزی همراه باشد و بیفزایم که در دنیای عرب این موضع‌گیری اهمیت به‌سزایی دارد چون به دلایل روشن تنفر از دولت اسرائیل از هر جای دیگری بیشتر است و می‌تواند به راحتی به نفرت ضد یهود بدل شود. و این در عمل در نظامی‌ترین شکل بیان ضد اسرائیلی رو به رشد است به خاطر قهقرای عمیق ایدئولوژیکی در آن بخش از دنیا: از آن اوایل که ملی‌گرایی مترقی عرب را داشتیم تا شاخه‌های دیگر، حتا نیروهای مترقی تر جناح چپ در جنبش توده‌یی تا زمان حاضر که فعال‌ترین و مبارزترین نیروها در مخالفت با کل سیستم، متأسفانه بنیادگرایان اسلامی اند. خیلی مهم است که در دنیای عرب و بین فلسطینی‌ها علیه هرگونه یکی پنداشتن صهیونیسم و یهودی‌ها در کل یا حتا اسرائیلی‌ها در کل، آموزش سراسری وجود داشته‌باشد.

فقط به دلایل اصولی نیست که این خیلی مهم است چون هر نوع نژادپرستی یا تنفر قومی اساساً واپس‌گراست حتا وقتی نژادپرستی ضعیفاً علیه اقویا باشد. البته باید بین نژادپرستی ضعیفاً و اقویا تمایز قایل شد - نژادپرستی ضد سفید سیاه‌های افریقای جنوبی در زمان آپارتاید نمی‌تواند با نژادپرستی ضد سیاه سفیدها یکی دانسته‌شود. هرچند باید گفت که هر نوع نژادپرستی اساساً واپس‌گرایانه است. اما علاوه بر آن، همان‌طور که قبلاً گفتم یکی از پیش شرط‌های حرکت به سمت اجرای حقوق مردم فلسطین آن است که بخش عمده‌یی از مردم اسرائیل از سیاست‌های فعلی دولت اسرائیل بکنند. وگرنه قطعاً دستیابی به آن غیر ممکن خواهد بود. هرچه گفتمان سامی ستیز از طرف عرب‌ها بیشتر باشد، کمتر می‌توانند در میان اسرائیلی‌ها رغبت به سازش پدید آورند. بنا بر این سامی ستیزی برای فلسطینی‌ها در عمل خودکشی است. متأسفانه امروزه این قهقرای ایدئولوژیک و این بلاهت،

۱. Pat Robertson؛ از اوانجلیست‌های بانفوذ آمریکایی و مؤسس شبکه‌ی تلویزیونی مذهبی CBN. م.

این واقعیت اساسی را نادیده می‌گیرد.

چامسکی: از طرح‌های ابتکاری دنیای عرب در برخورد با سامی ستیزی خبری داری؟

اشقر: برخی روشنفکران عرب و گروه‌های کوچک مبادرت به آن می‌کنند.

چامسکی: رُک و بی‌پرده؟

اشقر: در دنیای عرب نسبت به انکار هولوکاست از جانب احمدی‌نژاد چند انتقاد وجود داشت. مشکل اینجاست که انتقادهای

بیشتر از محافل لیبرال طرفدار غرب است تا محافل دست‌چپی. جای تأسف دارد!

چامسکی: چپ‌ها ساکت بودند؟

اشقر: آنچه از چپ عرب‌ها باقی مانده ملی‌گرایی واپس‌گرای کوتاه‌نظرهاست. در مصر هم همین‌طور است. وضعیت فعلی را

که با دهه‌ی ۱۹۷۰ یا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ مقایسه کنید، واپس‌گرایی واقعی وجود دارد - واپس‌گرایی ایدئولوژیک توده‌یی. البته

روشنفکران خیلی برجسته، بیرون و درون دنیای عرب وجود دارند - ادوارد سعید یکی از آنها بود - که علیه آن هشدار می‌دهند

و قاطعانه محکومش می‌کنند اما متأسفانه نگرش مخالف، امروز پیروز است. و این به‌رغم این واقعیت است که همان‌طور که

گفتم در رأس تمام ملاحظات اصولی، این کار، خودکشی است. به عنوان مثال حرف‌های احمدی‌نژاد را در نظر بگیرید. اگر این آدم

گفته‌بود چرا باید فلسطینی‌ها هزینه‌ی سامی ستیزی اروپایی‌ها را بپردازند؟ این خوب بود. اما او انکار هولوکاست را هم به

حرف‌هایش افزود. این نه فقط اشتباه است بلکه کاملاً متناقض هم هست: نمی‌شود گفت که مسوولان هولوکاست باید هزینه‌اش

را بپردازند نه مردم فلسطین و بعد به ابلهانه‌ترین روش واقعیت هولوکاست را به چالش کشید. این استدلالی متناقض‌نما است که

بازیچه‌ی دست طرفداران چشم و گوش بسته‌ی اسرائیل می‌شود.

چامسکی: در ایران چطور؟

اشقر: همان‌طور: غرب‌گراترین و لیبرال‌ترین محافل به آن انتقاد کردند. اما در سطح جنبش مردمی نه فقط در ایران، بلکه در

جهان عرب و احتمالاً جهان اسلام حرف‌های احمدی‌نژاد به دل‌ها نشست. خوراکی بود برای احساسات مردم که از ترکیب

جهل و عصبانیت از سیاست‌های اسرائیل و تأیید غرب از آن‌ها شکل گرفته‌است. البته این نوع واکنش به سیاست‌های

سرکوب‌گرانه‌ی اسرائیل خیلی احمقانه است و به کار تبلیغات صهیونیست‌ها می‌آید.

نژادپرستی عرب‌ستیز و اسلام‌هراسی

شالوم: اهمیت و گستره‌ی نژادپرستی عرب‌ستیز در چیست و تا چه اندازه است؟

چامسکی: در ایالات متحد واقعاً آخرین شکل مشروع نژادپرستی است. نمی‌کوشند پنهانش کنند. ممکن است نسبت به گروه‌های دیگر حس نژادپرستی وجود داشته‌باشد اما وانمود می‌کنند که چنین نیست. در مورد نژادپرستی عرب‌ستیز هیچ تظاهری لازم نیست. آنچه قبلاً نام بردم مثال کاملی بود: استادان برجسته‌ی هاروارد حرف‌هایی می‌زنند که اگر هر هدف دیگری داشته‌باشند باید آن‌ها را به شدت نژادپرستانه دانست – یهودی‌ها: غیرممکن؛ سیاه‌ها، ایتالیایی‌ها و غیره: ناپذیرفتنی – اما اگر این حرف‌ها را درباره‌ی عرب‌ها بزنند خوب است. جک شاهین کارشناسی است که پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌ی تصویر عرب‌ها در سینما کرده‌است [۱۰۵]. غریب است. درست تا به امروز. لازم نیست چیز بیشتری درباره‌اش گفته‌شود؛ روشن است، نژادپرست ضد عرب بودن خیلی عادی و طبیعی به نظر می‌رسد. هیچ کس از این عبارت برای آن استفاده نمی‌کند اما نوعی نگرش و گفتمان است که اگر به اهداف دیگری نشانه برود آن را خیلی وحشتناک نژادپرستانه می‌دانند. همه جا هم هست.

اشقر: و نژادپرستی عرب‌ستیز احتمالاً حادث‌ترین شکل چیزی عام‌تر است: اسلام‌هراسی.

چامسکی: خُب هیچ کس قایل به این تمایز نیست – عرب‌ها، ایرانی‌ها، اسلام، همه یک چیزند.

اشقر: دقیقاً. سعی کن خودت را جای یک مسلمان بگذاری و نگاهی به رسانه‌ها بیندازی. حال به‌هم‌زن است. دایم احساسِ مورد تجاوز واقع شدن به آدم دست می‌دهد. من از کنش‌های عملی هجوم نژادپرستانه یا تبعیض و این جور چیزها صحبت نمی‌کنم؛ فقط از رسانه‌ها حرف می‌زنم. ادوارد سعید، با عبارت پوشش رسانه‌یی / از اسلام [۱۰۶] به آن اشاره کرده‌است. شرایط از زمان چاپ آن کتاب در سال ۱۹۸۱ بدتر شده و بعد از یازده سپتامبر به اوجش رسیده‌است. جنونِ اسلام‌ستیزی و مقوله‌بندی‌های نژادپرستانه که توسط کسانی نثار مسلمان‌ها می‌شود که در بیشتر موارد کاملاً نسبت به آن نادان‌اند، خیلی وحشتناک است. تفاوت بین اروپا و آمریکا را در این مورد نمی‌دانم اما به هر حال در اروپا این اسلام‌هراسی پدیده‌یی بسیار بزرگ و نگران‌کننده است. گاهی سهواً با نیت خوبی بیان می‌شود که راه جهنم با آن‌ها فرش شده مثل سکولاریزم یا مخالفت با سرکوب زنان، یا چیزهایی از این دست اما بدون هیچ حساسیتی به احساسات ستم‌دیده‌ترین بخش‌های جامعه که از تبار اسلام‌اند. دست‌کم اگر دیدگاهی از طرف ارزش‌های مرفقی‌یی چون سکولاریزم یا رهایی زنان صادقانه بیان می‌شود باید هم‌زمان این واقعیت روشن را

در نظر بگیرد که گفت‌وگو با اسلام به شدت نژادپرستانه است - و نه فقط به دلایل متری؛ که آن دلایل برای تمام مذاهب عمده صحت دارد. اینجا باز آنچه می‌توان به آن «آزمون سامی ستیزی» نام داد خیلی مفید است: در جمله‌ها به جای «اسلام»، «آیین یهود» بگذارید تا از احساس مسلمانان باخبر شوید. حتا نویسنده‌های پرمخاطبی پیدا می‌شوند که به «اسلام» به مثابه کل حمله می‌کنند نه به این یا آن تفسیر خاص از اسلام. البته با معیارهای امروز، بخش زیادی از کتب مقدس اسلامی - به ویژه در مورد زنان - به شدت واپس‌گرا به نظر می‌رسند اما واقعیت این است که بسیاری از باورمندان مسلمان تفسیر طابق النعل بالنعل بنیادگرایانه از کتب مقدس را قبول ندارند و در عوض به ضرورت اعتنا به روح آن کتب، ویژگی متریکی‌شان در زمان نزول و تطبیق مذهب با دوران مدرن باور دارند. همین مطلب برای آیین یهود هم درست است: کتب مقدس اولیه به شدت در مورد زنان واپس‌گرا هستند و اگر این را سنگ محک بدانیم آشکارا اگر از کتب مقدس اسلامی بدتر نباشند از آن‌ها بهتر نیستند. در چنین مواردی یک دنیا اختلاف بین بنیادگرایان یهود و یهودیان اصلاح طلب وجود دارد. بیشتر مردم در کشورهای غربی با انگشت‌گذاشتن روی این موارد بدون بررسی آن‌ها، جزوهای از اساس ضد یهود را هضم نمی‌کنند. اما متأسفانه حتا خیلی از مردم پاک‌طینت وقتی صحبت از اسلام می‌شود و به تقویت گرایش عام و خیلی نگران‌کننده‌ی اسلام‌هراسی می‌انجامد، به این مسأله توجه کافی نمی‌کنند. پس اگر سطح سامی ستیزی و اسلام‌هراسی را در اروپا با هم مقایسه کنیم، کاری به ایالات متحد ندارم، روشن است که اسلام‌هراسی بسیار فراگیرتر و شدیدتر از هر آن چیزی است که بشود به معنای واقعی کلمه به آن سامی ستیزی گفت.

چامسکی: یک مثال چشم‌گیر از این نژادپرستی، تفاوت در واکنش به سکتی مغزی مرگ بار شارون و مرگ عرفات است. با اولی جوری رفتار شد که گویی یکی از چهره‌های بزرگ تاریخ مدرن در خطر است، مردی که امید صلح بوده و چه و چه، در حالی که با مرگ عرفات راحت و با بی‌توجهی رفتار شد. راحت چون سرانجام این غول رفت و بی‌توجه چون این طور سرد با آن برخورد شد. تفاوت خیلی چشم‌گیر است. درباره‌ی عرفات هر فکری بکنیم، پرونده‌اش به پرونده‌ی جنایات و سنگ‌دلی‌های شارون نزدیک هم نیست. این مثال خیلی چشم‌گیر این تفاوت است.

اشقر: دقیقاً. می‌شود با اشاره به این واقعیت که اسلام و مسلمانان تبدیل به «طبیعی‌ترین» اهداف برای اشاعه‌ی نژادپرستی واقعاً موجود در سوزهای غربی شده‌اند مثال‌های بی‌شماری به همین منوال زد. دیدگاه فرهنگ‌گرا^۱ نسبت به رشد بنیادگرایی اسلامی که آن را به جنبه‌های دیرینه‌ی مربوط به سرشت مذهب اسلام نسبت می‌دهد، دیدگاهی فراگیر - حاد است به واسطه‌ی این واقعیت که بنیادگرایی اسلامی که بعضی‌ها با «اسلام‌گرایی» آن را نام‌گذاری دوباره کردند، بین بنیادگرایی اسلامی و اسلام به معنای دقیق کلمه در بیشتر مردم سردرگمی به وجود آورد. «شرق‌شناسی» روزگار مدرن در معنای تحقیرآمیزش که ادوارد سعید آن را ابراز کرد [۱۰۷] - که الگوی توصیف وضعیت کشورهای اسلامی یا سرنوشت مسلمانان با تاریخ بلکه با سرشت اظهار غیرتاریخی و تغییرناپذیر اسلام است - تبدیل به یکی از عام‌ترین و گسترده‌ترین تعریف‌ها برای این مدخل در نسخه‌ی معاصر فرهنگ لغات «باورهای مرسوم» گوستاو فلوبر^۲ شده است. خیلی‌ها در غرب نمی‌فهمند که در این واقعیت که بنیادگرایی اسلامی امروزه مری‌ترین

1. culturalist

۲. dictionary of accepted ideas: این فرهنگ لغات که هجو کلیشه‌های رایج جامعه‌ی فرانسه در دوره‌ی امپراتوری دوم است از نوشته‌های نویسنده‌ی شهیر فرانسوی گوستاو فلوبر است. ایده‌ی تدوین فرهنگ لغات حرف‌های پیش پا افتاده و روزمره‌ی زندگی مردم او را از کودکی مسحور خود کرده بود. این فرهنگ در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ بر اساس یادداشت‌های دهه‌ی ۱۸۷۰ فلوبر منتشر شد. م.

جریان سیاسی در میان مسلمانان است چیزی «طبیعی» یا غیر تاریخی وجود ندارد. نادیده می گیرند که تصویر در دوره های دیگر تاریخ معاصر ما کاملاً متفاوت بوده است یا آن را فراموش می کنند. برای مثال چند دهه پیش بزرگ ترین حزب کمونیست غیر دولتی در جهان، حزبی که رسماً دکتربین آتئیستی داشت، در اندونزی کشوری با بیشترین جمعیت مسلمان، وجود داشت. البته تا سال ۱۹۶۵ که حزب در دستان ارتش تحت حمایت ایالات متحد در حمام خون در غلتید. مثال دیگر اینکه در اواخر دهه ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه ی ۱۹۶۰، توده یی ترین سازمان سیاسی در عراق به ویژه میان شیعیان جنوب عراق تحت رهبری روحانیون نبود بلکه اینجا نیز حزب کمونیست بود. این را هم نادیده می گیرند یا فراموش می کنند.

نیازی به گفتن نیست که به این واقعیت هم بی اعتنا هستند که حتا امروز اکثریت قاطع باورمندان مسلمان هیچ رابطه یی با آن بنیادگرایی مذهبی که در بیشتر مذاهب اصلی در چند دهه ی اخیر روبه رشد بوده ندارند. اما همچنان بر آن اند که یک مسلمان خوب یک غیر مسلمان است. یک غیر باورمند. که گوشت خوک می خورد و شراب می نوشد. بگذریم از اینکه چنین باورهای قاطع الحادی در تمام ادیان وجود دارند اما آنها چنان مساله را طرح می کنند که گویی این مشکل، مشکل ذاتی این مذهب خاص است.

اسلام هراسی همان طور که از اسمش پیداست بر پایه ی ترس است. [۱۰۸] با کودی خاص و دارای فرمولی پیچیده می روید: بسیاری از نگرانی های ناشی از آزادسازی های اجتماعی و اقتصادی نولیبرال از طریق پدیده ی روان شناسانه ی معروفی که دربردارنده ی هراس القاء شده به افکار عمومی غرب توسط دولت هایی است که نمی خواهند پاسخ درستی به این سؤال مکرر بدهند: چرا «آنها» از ما متنفرند؟ به دنبال بلاگردان می گردند.

ما در سه روز بحثمان به تفصیل موضوع پرداختیم و پاسخ هایمان را دادیم. نسبت به اینکه چه چیزی در خطر است و واقعیت امور چیست امیدوارم به تغییری در افکار عمومی کمک کرده باشیم، وظیفه یی که نوآم بیش از هر کس دیگری چندین دهه است که آن را بر دوش داشته است. اگر مردم ایالات متحد این موضوعات را درک نکنند، نمی شود به تغییر در جریان کنونی سیاست خارجی ایالات متحد در خاورمیانه امید داشت. جریانی که همه ی ما را به طرز محتومی به ورطه خواهد انداخت.

■ ادامه دارد...

یادداشت‌ها*

1. Maxime Rodinson, *Israel: A Colonial-Settler State?* (New York: Pathfinder Press, 1973).

۲. قطعنامه‌ی ۲۴۲ شورای امنیت، ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷؛ متن در نشانی اینترنتی زیر قابل دسترس است:

<http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/240/94/IMG/NR024094.pdf?OpenElement>.

پیش‌نویس قطعنامه‌ی S/۱۹۴۰ شورای امنیت، ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۷۶، متن و رأی‌ها در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است.

<http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/bdd57d15a29f428d85256c3800701fc4/696d450fd7821bce0525651c00736250!OpenDocument>.

درباره‌ی حمایت از قطعنامه‌ی سوریه، مصر، اردن و سازمان آزادی‌بخش فلسطین و محکوم کردن «استبداد رأی» واشنگتن

نک. سند موثق جلسه‌ی شورای امنیت در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۷۶ S/PV. 1879 که در نشانی زیر در دسترس است:

<http://domino.un.org/unispal.nsf/9a798adbf322aff38525617b006d88d7/d0242e9e210d937585256c6e0054df8a!OpenDocument>.

رئیس‌جمهور اسرائیل خایمه هرزوغ که آن موقع سفیر این کشور در سازمان ملل بود نوشته‌است که سازمان آزادی‌بخش

فلسطین نه تنها از این قطعنامه دفاع می‌کرد بلکه در واقع آن را «تدوین کرد» (*Jerusalem Post*, November 13, 1981).

۳. نک. یادداشت ۲ بالا.

۴. نک.

Palestine National Council, "Political Communiqué," Algiers, November 15, 1988, printed in *Journal of Palestine Studies* 18, no.2 (Winter 1989), pp.216-223.

این بیانیه فراخوان برگزاری کنفرانس صلح بین‌الملل است «بر مبنای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت و دست‌یابی

به حقوق ملی مشروع فلسطینی‌ها» و برای «تدارک امنیت و صلح بین تمام دولت‌های منطقه شامل دولت فلسطین»؛

شورای ملی همچنین «به رد تروریسم در تمام اشکالش اصرار می‌ورزد». برای اطلاع از بحث‌ها در این باره نک.

Rashid Khalidi, "The Resolutions of the 19th Palestine National Council," *Journal of Palestine Studies*, 19, no.2 (Winter 1990), pp. 29-42.

۵. هیأت اعزامی اسرائیلی و فلسطینی از ۲۱ تا ۲۷ ژانویه‌ی ۲۰۰۱ در تابا با یکدیگر ملاقات کردند و به پیشرفت‌های قابل

ملاحظه‌ی رسیدند اما گفت‌وگوها توسط طرف اسرائیلی به بهانه‌ی فرارسیدن انتخابات اسرائیل فسخ شد. برای اطلاع از

گزارش جلسه‌ها نک.

* تمام وب‌سایت‌هایی که در این یادداشت‌ها به آن‌ها ارجاع داده شده از ۲ تا ۷ ژوئیه‌ی ۲۰۰۶ در دسترس بوده‌اند.

Miguel Moratinos, "Non-Paper" on Taba Negotiations," January 27, 2001, printed in *Journal of Palestine Studies* 31, no.3 (Spring 2002), pp. 81-89; also available online at <http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/3d14c9e5cdad296d85256cbf005aa3eb/cea3efd8c0ab482f85256e3700670af8!OpenDocument>

6. Israeli-Palestine Joint Statement at Taba, January 27, 2001, printed in *Journal of Palestine Studies* 31, no.3 (Spring 2002), pp.80-81; also available online at <http://domino.un.org/UNISPAL.nsf/0/badaa58661cc084f85256e37006fc44d?OpenDocument>

۷. نک.

Ron Pundak, "From Oslo to Taba: What Went Wrong?" *Survival* 43, no.3 (Autumn 2001), p.44; available online at <http://www.peres-center.org/media/Upload/61.pdf>.

۸. یک مقام اصلی از سازمان آزادی بخش فلسطین، محمود عباس (۱۹۳۵-) که اسم دیگر او ابومازن است در ژانویه ۲۰۰۵ به ریاست تشکیلات خودگردان فلسطین برگزیده شد.

۹. موافقتنامه‌ی اُسلو که رسماً به اعلامیه‌ی اصول توافقات خودمختاری موقت معروف است، بین دولت اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین در اُسلو انجام شد و در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ به طور رسمی در واشنگتن دی سی به امضای دو طرف رسید. بر اساس این توافق، سازمان آزادی بخش فلسطین در ازای خودمختاری محدود پنج ساله و گفت‌گوهای دایم که به قطعنامه‌ی نهایی ستیزه‌ی اسرائیل - فلسطین خواهد انجامید، اسرائیل را به رسمیت شناخت. این توافق، افزایش شهرک‌های اسرائیلی در سرزمین‌های اشغالی را قندغن نکرد. (متن توافق در نشانی اینترنتی زیر آمده است:

http://www.palestine-un.org/peace/p_a.html.

10. Palestinian Proposal on Palestinian Refugees, January 22, 2001, Taba, ARTICLEXX: REFUGEES, and Israeli private response to the Palestinian refugee proposal of January 22, 2001, "Non-Paper-Draft 2," January 23, 2001, Taba; both are available online at <http://domino.un.org/UNISPAL.nsf/3d14c9e5cdad296d85256cbf005aa3eb/6324a311049ad4b585256e370066c8de!OpenDocument>

۱۱. برای مثال نک.

Gilbert Achcar, "The Washington Accords: A Retreat Under Pressure," December 1993, reprinted in *Eastern Cauldron* (New York: Monthly Review Press, 2004), pp.189-204; and Noam Chomsky, "The Israel-Arafat Agreement," *Z Magazine*, October 1993, reprinted in *The Fateful Triangle: The United States, Israel and the Palestinians*, updated ed. (Cambridge, MA: South End Press, 1983, 1999), pp. 533-568.

۱۲. نقشه‌ی که اسرائیل پیشنهاد کرد، تجاوز زمین‌های اسرائیلی را به اعماق دولت فلسطین نشان می‌داد. یکی از این‌ها، پیشرفت از اورشلیم به شرق به معال ادومیم و دیگری از شهرک‌های شومرون به سمت شرق به آریل بود.

۱۳. طرف فلسطینی پذیرفت که اسرائیل بتواند ۳ درصد از کرانه‌ی باختری را که شهرک‌های زیادی آنجا دارد حفظ کند به این شرط که اسرائیل همان مقدار از زمین‌های قبل از سال ۱۹۶۷ را به دولت فلسطین واگذار کند؛ اسرائیل خواست تا ۶ درصد از کرانه‌ی باختری را در اختیار نگه دارد و مقدار خیلی کمتری را به دولت فلسطین واگذار کند.

۱۴. عین‌الحلوه بزرگ‌ترین اردوگاه پناهندگان در لبنان چه از نظر وسعت و چه از نظر تعداد پناهندگان (حدود ۴۵۰۰۰ نفر) و نزدیک شهر صیدا در ۴۵ کیلومتری جنوب بیروت است. برای جزئیات نک.

UNRWA website at <http://www.un.org/unrwa/refugees/lebanon/einElhilweh.html>

صبرا و شتیلا اردوگاه‌های پناهندگان در حوالی بیروت اند که محل قتل عام فجیع شهروندان غیر نظامی فلسطینی توسط شبه‌نظامیان فالانژیستی بودند که اسرائیل حمایتشان می‌کرد.

۱۵. پیمان ژنو (که به آن توافق ژنو یا ابتکار عمل ژنو نیز می‌گویند)، توافق صلح تفصیلی است که مذاکره‌کنندگان غیر رسمی اما

برجسته‌ی اسرائیلی و فلسطینی ترتیب دادند تا نشان دهند که رسیدن به توافق در چارچوب گفت‌وگوهای تابا ممکن است. پیمان در دسامبر ۲۰۰۳ در ژنو تدوین شد. نک. وب سایت رسمی پیمان ژنو:

<http://www.geneva-accord.org/HomePage.aspx?FolderID=11&lang=en>

۱۶. نک.

Naom Chomsky, *Towards a New Cold War: Essays on the Current Crisis and How We Got There* (New York: Pantheon, 1982), pp. 247-254; originally written in 1975-76.

17. H.C.6698/95, *Kaadan v Israel Lands Administration*, 54(1) P.D.258

خلاصه‌ی بی از این پرونده در وب سایت وزارت امور خارجه‌ی اسرائیل به مشخصات و نشانی زیر آمده است:

(“High Court: Decision on Katzir,” March 8, 2000) at

<http://www.mfa.gov.il/MFA/Government/Communiques/2000/High+Court+Decision+on+Katzir+-+8-Mar-2000.htm>

۱۸. الکساندر کدار (Kedar) از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه حيفا به دوگانگی حکم دیوان عالی به این ترتیب اشاره کرد: «درحالی که غیر قانونی بودن رویه‌ی تبعیض آمیز را اعلام می کند، آشکارا این اختیار را به خواننده‌ها می دهد که به این روش غیر قانونی ادامه دهند». نک.

“A First Step in a Difficult and Sensitive Road”: Preliminary Observations on *Qaadan v Katzir*,” *Israel Studies Bulletin* 16, no.1 (Fall 2000), pp.3-11.

۱۹. دیوار حایل، مانعی است که اسرائیل در طول کرانه‌ی باختری ساخته تا محدوده‌ی سرزمین‌های فلسطینی را که اسرائیل قصد دارد یک‌جانبه به خود منضم کند، معین کند. در برخی جاها شامل سیم خاردار، سنگر و منطقه‌ی ممنوعه است که ۲۰۰ پا عرض دارد، جای دیگر سازه‌ی بتنی با ۲۵ پا ارتفاع است.

۲۰. خط سبز، مرز اسرائیل قبل از پیشروی‌هایش در ژوئن ۱۹۶۷ است - یعنی در طول خط آتش بس موقت سال ۱۹۴۹.

21. Gil Hoffman and jpost.com staff, “Peres’s Brother Says ‘Peretz Took Over Labor Like Franco Took Over Spain,’” *Jerusalem Post*, November 27, 2005.

برای اطلاعات بیشتر از میزاری‌ها. نک.

Chomsky, *Fateful Triangle*, pp.118-12

۲۲. مارتین بوبر (۱۹۶۵ - ۱۸۷۸) فیلسوف یهود و الهی‌دان، «صهیونیست فرهنگی» متعهد به همکاری عرب - یهود و عضو ایهود (Ihud) سازمان هوادار دولت دومیستی در فلسطین. از کتاب‌هایش می‌توان به دو کتاب (۱۹۲۳) *I and Thou* و (۱۹۴۶) *Paths in Utopia* اشاره کرد.

۲۳. هروت حزب سیاسی جنبش رویونیست راست صهیونیستی بود که از ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۳ مناخیم بگین رهبری آن را به عهده داشت. بعداً بخشی از ائتلاف دست راستی لیکود شد.

۲۴. فتح که یاسر عرفات و دیگران در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ آن را بنیاد نهادند، از سال ۱۹۶۹ جزء اصلی سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد.

۲۵. قطعنامه‌ی ۲۴۲ شورای امنیت، ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ (نک. یادداشت شماره‌ی ۲ بالا). بخش‌های مربوطه بیان می‌دارند: «شورای امنیت... بر بی اعتبار بودن به دست آوردن زمین در جنگ و نیاز به کار برای صلح عادلانه و پایدار که در آن هر دولتی در منطقه بتواند در امنیت زندگی کند تأکید می‌ورزد... ۱. تصریح می‌کند که اجرای اصول منشور نیازمند تثبیت صلحی عادلانه و پایدار در خاورمیانه است که منوط به کار بست هر دو اصل زیر است: الف. عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از سرزمین‌های اشغالی در نزاع اخیر، ب. پایان دادن به تمام ادعاها یا وضعیت‌های ستیزه‌جویانه و احترام و تأیید حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هر دولت در منطقه و حق آن‌ها به زندگی در صلح درون مرزهای امن و به رسمیت

شناخته شده رها از تهدید یا کنش مسلحانه؛ ۲. تصریح بیشتری بر ضرورت... ب. دست یابی به راه حل عادلانه برای مشکل پناهنده ها... می کند».

26. Henry Kissinger, *The White House Years* (Boston: Little, Brown, 1976), p. 1279.

۲۷. در سپتامبر ۱۹۷۰، ستیزه بین پادشاه اردن سلطان حسین و سازمان آزادی بخش فلسطین به نبردی خونین کشیده شد. ارتش اردن هزاران فلسطینی را سلاخی و سپس سازمان آزادی بخش را از اردن تبعید کرد.

۲۸. *مخادال* واژه یی عبری است به معنی «حذف»، «انجام ندادن» یا «غفلت». اینجا به معنی شکست جامعه ی جاسوسی اسرائیل در پیش بینی حمله ی اعراب است.

۲۹. قرارداد کمپ دیوید شامل دو توافق است که در ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۸ توسط انور سادات و نخست وزیر اسرائیل مناحیم بگین امضاء شد و رییس جمهور امریکا، جیمی کارتر شاهد آن بود. برای متن این توافقات نک.

“The Framework of Peace in the Middle East”

(<http://jimmycarterlibrary.org/documents/campdavid/accords.phtml>)

and “Framework for the Conclusion of a Peace Treaty between Egypt and Israel”

(<http://www.jimmycarterlibrary.org/documents/campdavid/frame.phtml>).

تبادل نامه ها بین سادات، بگین و کارتر ضمیمه ی این توافق است

(<http://www.jimmycarterlibrary.org/documents/campdavid/letters.phtml>).

۳۰. متن این پیمان در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://www.mfa.gov.il/MFA/Peace%20Process/Guide%20to%20the20Peace%20Process/Israel-Egypt%20Peace%20Treaty>

۳۱. اشاره ی ما اینجا به «چارچوب صلح در خاورمیانه» است (نک. یادداشت شماره ی ۲۹ همین بخش) که بیان می دارد: «مصر، اسرائیل، اردن و نمایندگان مردم فلسطین باید در مذاکرات مربوط به راه حل هایی برای مشکل مردم فلسطین در تمام ابعادش مشارکت کنند».

۳۲. نک. همانجا: «به منظور اعطای خودمختاری کامل به ساکنان [کرانه ی باختری و غزه]، باید به محض آنکه دولت خودگردان توسط ساکنان این نواحی، آزادانه انتخاب شد و جای دولت نظامی را گرفت، دولت نظامی اسرائیل و وزارت امور مدنی بر اساس این توافق از آنجاها بیرون بروند».

33. Ha'aretz, April 27, 1982.

۳۴. نک. یادداشت شماره ی ۲ همین بخش.

35. UN Security Council S/13911, April 28, 1980, available online at

http://domino.un.org/unispal.nsf/9a798adb322aff38525617b006d88d7/e819629c2575bc3e0525652900793664!OpenDocument&Highlight=2_veto

در ۳۰ آوریل ۱۹۸۰ پیش نویس قطعنامه با رأی ۱۰ به یک به ۴ مردود شد. تنها رأی منفی از ایالات متحد بود.

۳۶. نک. Palestine National Council, “Political Communiqué” (در یادداشت شماره ی ۴ همین بخش هم آمده است).

۳۷. وزیر امور خارجه، جرج شولتز به ریگان نوشته بود: «عرفات یک جا می گفت «عم، عم، عم» و جای دیگر می گفت: «مو، مو، مو» اما هیچ جا نمی پذیرفت که بگوید «عمو»». اما در کنفرانس خبری در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ به این نتیجه رسید که «عرفات سرانجام گفت: «عمو»». نک.

George P. Shultz, *Turmoil and Triumph: My Years as Secretary of State* (New York: Charles Scribner's Sons, 1993) p. 1043.

۳۸. نک.

- Israeli Ministry of Foreign Affairs, "Israel's Peace Initiative, May 14, 1989," available online at <http://www.mfa.gov.il/MFA/Peace%20Process/Guide%20to%20the%20Peace%20Process/Israel-s%20Peace%20Initiative%20-%20May%2014-%201989>
۳۹. «چارچوب پنج ماده‌یی گفت‌وگوی اسرائیل - فلسطین» بیکر تاریخ دهم اکتبر ۱۹۸۹ را دارد اما تقریباً دو ماه بعد در ۶ دسامبر ۱۹۸۹ توسط وزارت امور خارجه منتشر شد. برای اطلاع از متن نک.
- Journal of Palestine Studies* 19, no.2 (Winter 1990), pp. 169-170; also printed in Thomas L. Friedman, "Advance Reported on Mideast Talks," *New York Times*, December 7, 1989, p. A11
40. Rick Atkinson and Ann Devroy, "Bush: Iraq Won't Decide Timing of Ground War," *Washington Post*, February 2, 1991, p. A1.
۴۱. این توافقات شامل «توافق موقت اسرائیل - فلسطین درباره‌ی کرانه‌ی باختری و نوار غزه». ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵ (معروف به پیمان اُسلوی II)، در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:
- <http://www.israel-mfa.gov.il/MFA/Peace+Process/Guide+to+the+Peace+Process/THE+ISRAEL=PALESTINIAN+INTERIM+AGREEMENT.htm>
- "The Wye River Memorandum," October 23, 1998, available online at <http://www.israel-mfa.gov.il/NR/exeres/EE54A289-8F0A-4CDC-93C9-71BD631109AB.htm> and several other agreements and understandings.
- پیمان اُسلوی II، کرانه‌ی باختری را به ۳ ناحیه تقسیم کرد: ناحیه‌ی A، تحت کنترل فلسطین (در ابتدا، ۱ تا ۳ درصد کرانه‌ی باختری)؛ ناحیه‌ی B، تحت اداره‌ی فلسطین اما تحت کنترل امنیتی اسرائیل (حدود ۳۰ درصد)؛ و ناحیه‌ی C، به تمامی تحت کنترل اسرائیل (حدود ۷۰ درصد).
42. Noam Chomsky, *World Orders Old and New* (New York: Columbia University Press, 1996), pp.277-297; Noam Chomsky, "A Painful Peace," *Z Magazine*, January 1996; reprinted in Chomsky, *The Fateful Triangle*, pp. 540-558.
۴۳. این پاسخ داوید بارایلان، مدیر ارتباطات و برنامه‌ریزی سیاسی در دفتر نخست‌وزیر در مصاحبه‌ی با ویکتور سیگیلמן با مشخصات زیر ثبت است:
- Victor Cygielman, "Palestinian Self-Rule, Israeli Security: Conversation with David Bar Illan," *Israeli Journal of Politics, Economics, and Culture* 3, no.3/4 (Summer/ Autumn 1996): 14.
۴۴. برنامه‌ی سیاسی مصوب کنگره‌ی ششم حزب کارگر در ماه می ۱۹۹۷ در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:
- <http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsourc/Politics/labor.html>
- این برنامه همچنین بیان می‌دارد که: «اورشلیم متحد، پایتخت اسرائیل، تحت حاکمیت اسرائیل» باقی خواهد ماند و «رود اردن مرز امنیتی شرق اسرائیل خواهد بود و هیچ ارتشی در غرب آن مستقر نخواهد شد» و «اسرائیل حاکمیتش را تا نواحی‌یی که بلوک‌های مسکونی عمده‌ی یهودی وجود دارند بسط خواهد داد».
۴۵. نک.
- Pundak, "From Oslo to Taba: What Went Wrong?" and other articles in English and Hebrew available on the website of the Peres Center for Peace, <http://www.peres-center.org/>.
۴۶. «ضابطه‌های» کلیتون (که به آن‌ها «طرح‌های میانجی» هم می‌گفتند) هرگز به‌طور رسمی منتشر نشدند، بلکه در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۰ به‌طور شفاهی به مذاکره‌کننده‌های اسرائیلی و فلسطینی ارائه شدند که آن‌ها هم به آن‌ها توجه کردند. نسخه‌های گوناگون طرح‌ها با تشابهاتی در نکات اصلی موجودند. مثلاً نک.
- Journal of Palestine Studies* 30, no.3 (Spring 2001), pp. 171-173; http://www.fmep.org/documents/clinton_parameters12-23-00.html; and <http://mideastweb.org/clintonproposal.htm>.

47. Dennis Ross, *The Missing Peace: The Inside Story of the Fight for Middle East Peace* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 2004). For a critique, see Jerome Slater, "The Missing Pieces in *The Missing Peace*," *Tikkun* 20, no. 3 (May-June 2005), pp. 22-29.
۴۸. «هم نخست‌وزیر باراک و هم رئیس عرفات هم اکنون این ضابطه‌ها را به عنوان پایه‌ی برای کوشش‌های بیشتر پذیرفته‌اند. و هر دو چند ملاحظه درباره‌ی آن دارند. نک.
- White House, Office of the Press Secretary, January 7, 2001, Remarks by the President at Israel Policy forum Gala, The Waldorf Astoria Hotel, New York, New York, January 7, 2001; available online at <http://www.clintonfoundation.org/legacy/010701-speech-by-president-at-israel-policy-dinner.htm>
49. Moratinos, "Non-Paper" on Taba Negotiations
- (نک. یادداشت شماره‌ی ۵ همین بخش).
۵۰. بیانیه‌ی مشترک اسرائیل - فلسطین در تابا (نک. یادداشت شماره‌ی ۶ همین بخش).
51. David Matz, "Trying to Understand the Taba Talks (Part I)," *Palestine-Israel Journal of Politics, Economics, and Culture* 10, no. 3 (2003), pp. 96-105, available online at <http://www.pij.org/details.php?id=32>; David Matz, "Why Did Taba End? (Part II)," *Palestine-Israel Journal of Politics, Economics, and Culture* 10, no. 4 (2003), pp. 92-98.
۵۲. کنوانسیون ژنو درباره‌ی حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ، ۱۹۴۹، در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است: <http://www.ohchr.org/english/law/civilianpersons.htm>.
۵۳. نک.
- International Court of Justice, Advisory Opinion, "Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory," July 9, 2004, available online at http://www.icj-cij.org/icjwww/idocket/imwp/imwp_advisory_opinion/; and the Declaration of Judge Buergenthal, available online at http://www.icj-cij.org/icjwww/idocket/imwp/imwp_advisory_opinion/imwp_advisory_opinion_declaration_buergenthal.htm.
- نقل قول از بند ۹ اعلامیه‌ی بورگنتال (Buergenthal).
۵۴. دیوید بن گوریون پیش از استقلال، رهبر جامعه‌ی یهود در فلسطین بود و نخستین نخست‌وزیر دولت اسرائیل.
۵۵. نک.
- Gilbert Achcar, "Zionism and Peace: From the Allon Plan to the Washington Accords," reprinted in *Eastern Cauldron*, pp. 205-222.
56. Ronald Reagan, "Middle East Peace Initiative," September 1, 1982, in U.S. Department of State, *American Foreign Policy: Current Documents, 1982* (Washington, DC: Department of State, 1985), pp. 753-757; available online at <http://www.reagan.utexas.edu/archives/speeches/1982/90182d.htm>.
۵۷. نک.
- Menahem Klein, *The Jerusalem Problem: The Struggle for Permanent Status* (Gainesville: University Press of Florida, 2003), pp. 16-17.
- او از افزایش ۴۴ درصدی ساخت‌وساز در نیمه‌ی اول ۲۰۰۰ گزارش می‌دهد (تا جلسات کمپ دیوید) در مقایسه با نیمه‌ی نخست سال ۱۹۹۹، در دولت راست افراطی نتانیاهو.
۵۸. دونالد، واحد متداول در دوره‌ی عثمانی در اندازه‌گیری زمین است معادل یک‌هزار متر مربع که در زمان حکمرانی بریتانیا در فلسطین به کار گرفته‌شد و هنوز اسرائیل و دولت فلسطین از آن استفاده می‌کنند.
59. "Building Settlements Quietly," *Settlement Report* 6, no.1 (January 1996), available online at http://www.fmep.org/reports/vol06/no1/07-building_settlements_quietly.html.

60. Jay Bushinsky, *Christian Science Monitor*, August 21, 1971.

۶۱. به نقل از:

Internal discussions in Yossi Beilin, *Mehiro shel Ihud* (Revivim, 1985), p. 42.

62. Shlomo Gazit, *Trapped Fools: Thirty Years of Israeli Policy in the Territories* (London: Frank Cass, 2003).

۶۳. نیواوت‌لوک (چشم‌انداز نو)، *New Outlook*، ماهنامه‌ی اسرائیلی بود با هیأت تحریریه‌ی یهود-عرب و با هدف «رسانه‌ی برای شفاف‌سازی مشکلات سر راه صلح و همکاری میان مردم خاورمیانه» که از ۱۹۵۷ تا ۱۹۹۳ منتشر می‌شد.

۶۴. سازمان سوسیالیستی در اسرائیل که معمولاً به نام ارگان عبری‌زبان، ماتزپن (matzpen) نامیده می‌شود، سازمان کوچک یهودی‌ها و عرب‌های اسرائیلی ضد صهیونیست و ضد امپریالیست بود که در سال ۱۹۶۲ بنیان‌گذارده شد و اکنون وجود ندارد. نک.

Arie Bober, ed., *The Other Israel: The Radical Case Against Zionism* (New York: Doubleday Anchor, 1972).

۶۵. درشوویتز در مناظره‌ی با چامسکی گفت: «من پیشنهاد کردم که دیوار حایل امنیتی روی چرخ سوار شود و متناسب با الزامات امنیتی اسرائیل مدام جابه‌جا شود». (نک).

“Israel and Palestine After Disengagement: Noam Chomsky Debates with Alan Dershowitz,” Kennedy School of Government, November 29, 2005, available online at <http://www.chomsky.info/debates/20051129.htm>

پیشتر درشوویتز گفته بود: «آخرین بار که به اسرائیل و پشت دیوار رفتم، پیشنهاد دادم که دیوار روی چرخ‌ها قرار بگیرد، به معنی واقعی کلمه روی چرخ‌ها تا خیلی معلوم و آشکار باشد... یک دیوار روی چرخ‌ها به روشنی هدف خود، کارکردش را به عنوان ساختاری دفاعی نشان می‌دهد». نک.

Alan Dershowitz, “The Case for Israel and Palestine,” Institute of Politics, Kennedy School of Government, May 3, 2004, available online at

http://www.iop.harvard.edu/pdfs/transcripts/dershowits_05.03.04.pdf

66. Ian S. Lustick, “Yerushalayim and Al-Quds: Political Catechism and Political Realities,” *Journal of Palestine Studies* 30, no.1 (Autumn 2000), pp. 5-21.
67. Joan Peters, *From Time Immemorial: The Origins of the Arab-Jewish Conflict over Palestine* (New York: Harper & Row, 1984). For a decisive refutation, see Norman G. Finkelstein, “A Land Without a People: Joan Peters’s ‘Wilderness Myth,’” in *Image and Reality of the Israel-Palestine Conflict* (New York: Verso, 1995).
68. Yosef Grodzinski, *In the Shadow of the Holocaust: The Struggle Between Jews and Zionists in the Aftermath of World War II* (Monroe, ME: Common Courage, 2004).

۶۹. صهیونیست‌های مفخ‌ی سفر کشتی Exodus 1947 را ترتیب دادند. کشتی‌ی پر از پناهندگان یهودی از اروپا که می‌کوشیدند غیر قانونی وارد فلسطین شوند. بریتانیایی‌ها، زیر انتقاد شدید بین‌المللی، پناهنده‌ها را به فرانسه فرستادند و وقتی آن‌ها پیاده نشدند، به هامبورگ، جایی که با خشونت از آنجا بیرون رانده شده بودند، فرستادندشان. این داستان با آب‌وتاب و تحریف بسیار در رُمانی از لئون اوریس (Uris) به نام اکسودوس (Exodus) با مشخصات زیر آمده است: Exodus, Garden City, NY: Doubleday, 1958, and many later editions

و اتو پرمینگر (Preminger) در سال ۱۹۶۰ فیلمی از روی آن ساخت.

70. Isaac Deutscher, *The Non-Jewish Jew and Other Essays*, ed. Tamara Deutscher (New York: Oxford University Press, 1968), pp. 136-137.
71. Amnesty International, *Newsletter*, September 1977.
72. Noam Chomsky interviewed by Shira Hadad, “Master Mind,” *Ha’aretz*, November 10, 2005, available

online at <http://www.chomsky.info/interviews/20051110.htm>.

۷۳. نک.

Thomas Frank, *What's the Matter with Kansas? How Conversation Won the Heart of America* (New York: Metropolitan Books, 2004).

نام کتابی است از روزنامه‌نگار و تاریخدان معاصر آمریکایی، تامس فرانک. در بررسی شهر زادگاهش کانزاس، او می‌کوشد تصویری از رشد محافظ‌کاری پوپولیست ضد نخبه‌گرایانه در آمریکا به مخاطب ارائه دهد. کانزاس در اواخر سده‌ی ۱۹ به کانون جنبش چپ‌گرایی پوپولیستی شناخته‌می‌شد اما در دهه‌های اخیر به طرز چشمگیری تبدیل به شهری محافظه‌کار شده‌است. براساس تحلیل کتاب، گفتمان سیاسی در دهه‌های اخیر از پرداختن به صاحبش چون برابری اجتماعی و اقتصادی به موارد فرهنگی توچشم‌زنی مانند سقط جنین و ازدواج همجنس‌گرایان مرد کشیده‌شده‌است. م.

۷۴. مروان برغوثی از رهبران فتح در کرانه‌ی باختری از سوی اسرائیل به دست داشتن در تروریسم متهم و در سال ۲۰۰۴ به حبس ابد محکوم شد.

۷۵. محمد دهلان رئیس سرویس امنیتی پیشگیرانه و جنبش فتح در غزه است.

۷۶. مصطفی برغوثی پزشک و دبیر ابتکار عمل ملی فلسطین (المبارزة الوطنية الفلسطينية)، بنیانگذار و رئیس اتحادیه‌ی کمیته‌های امداد پزشکی فلسطین و بنیانگذار و مدیر مؤسسه‌ی بهداشت، پیشرفت، اطلاعات و سیاست است.

77. NGO

۷۸. نک. Achcar, *Eastern Cauldron*, p. 135.

79. Mark Sappenfield, "Americans, Europeans Differ on Mideast Sympathies," *Christian Science Monitor*, April 15, 2002, citing TIPP polls, available online at <http://www.tipponline.com/articles/02/csm/c041502.htm>;

PIPA, "Questionnaire: Americans on the Middle East Road Map, May 14-18, 2003," available online at http://www.pipa.org/OnlineReports/IsPal_conflict/IsPal_May03/IsPal_May03_quaire.pdf

۸۰. «مگر تحت شرایط مشخص شده در این بخش، هیچ کمک امنیتی‌یی نباید به هیچ کشوری داده‌شود که دولتش به‌طور مداوم در نقض آشکار حقوق بشر به رسمیت شناخته شده‌ی بین‌المللی دست دارد». نک.

U.S. Code, Title 22, Chapter 32, Subchapter II, Part I, s 2304 (a) (2); available online at <http://www.law.cornell.edu/uscode/html/uscode22/usc-sec-22-00002304-000.html>.

See also Amnesty International, "Imported Arms Used in Israel and the Occupied Territories with Excessive Force Resulting in Unlawful Killings and Unwarranted Injuries," AI Index: MDE/15/65/00, November 17, 2000, <http://web.amnesty/library/index/ENGMDE150652000>

۸۱. برای مثال نک.

B'Tselem, *Routine Torture: Interrogation Methods of the General Security Service* (Jerusalem, February 1998), available online at http://www.btselem.org/Download/199802_Routine_Torture_Eng.doc; and Human Rights Watch, *israel's Record of Occupation: Violations of Civil and Political Rights* (New York: Human Rights Watch, August 1, 1998), available online at <http://www.hrw.org/reports98/israel/>

۸۲. ادوارد سعید (۲۰۰۳ - ۱۹۳۵)، استاد برجسته‌ی فلسطینی - آمریکایی، فعال سیاسی و از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱ عضو شورای ملی

فلسطین بود. بعضی از کتاب‌های او عبارت اند از:

Orientalism (1978), *The Question of Palestine* (1979), *The End of the Peace Process* (2000).

۸۳. اقبال احمد (۱۹۹۹ – ۱۹۳۲)، نویسنده و فعال ضد جنگ پاکستانی. سال‌ها در ایالات متحد زیست و از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷ در کالج همپشایر تدریس کرد. دو کتاب از مصاحبه‌ها با او عبارت اند از:

Confronting Empire (2000) and *Terrorism: Theirs and Ours* (2001).

و آخرین اثر او که به تازگی چاپ شده عبارت است از مجموعه‌ی:

The Selected Writings of Eqbal Ahmad, ed. Carollee Bengelsdorf, Margaret Cerullo, and Yogesh Chandrani (New York: Columbia University Press, 2006).

۸۴. پدر روحانی لئون سالیوان (۲۰۰۱ – ۱۹۲۳)، روحانی سیاه‌پوست و فعال سیاسی در سال ۱۹۷۱، به عضویت هیأت‌مدیره‌ی شرکت جنرال موتورز درآمد. او نخستین افریقایی – امریکایی بود که عضو هیأت‌مدیره‌ی یک شرکت مهم امریکایی می‌شد. او در سال ۱۹۷۷ مجموعه اصولی را به کار گرفت – مثل پرداخت یکسان برای کار یکسان و تبعیض قائل نشدن در تسهیلات – که هر شرکت خارجی که در افریقای جنوبی دوره‌ی آپارتاید کار تجاری می‌کرد باید با آن موافقت می‌کرد یا در غیر این صورت با فشار عمومی اساسی مواجه می‌شد.

۸۵. جنین، شهری بزرگ و اردوگاه پناهندگان در کرانه‌ی باختری است تحت نظارت اسمی دولت فلسطین که نیروهای نظامی اسرائیل در آوریل ۲۰۰۲ به آن حمله کرده و تلفات بسیاری به جا گذاشتند (از جمله کشت و کشتار غیر قانونی). به شهروندان آرام غیر نظامی شلیک کردند، با پرستاران مراقب مجروحان با قوانین نظامی رفتار کردند و ساعت منع آمدوشد تعیین کردند؛ مردم بی‌گناه را با بولدوزرها به کشتن دادند و چنین اعمالی. نک.

“Report of the Secretary-General Prepared Pursuant to General Assembly Resolution ES-10/10 (Report on Jenin),” A/ES-10/186, July 30, 2002, available online at

<http://www.daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/N02/499/57/IMG/N0249957.pdf?OpenElement>;

Amnesty International, *Shielded from Scrutiny: IDF Violations in Jenin and Nablus*, AI Index: MDE 15/143/2002, November 4, 2002, available online at

<http://web.amnesty.org/library/index/ENGMDDEE151432002>;

and Human Rights Watch, *Jenin: IDF Military Operations* 14, no. 3 (E) (May 2002), available online at

<http://hrw.org/reports/2002/israel3/israel0502.pdf>

۸۶. شرکت کاترپیلار، بولدوزر مسلحی تولید می‌کند که اسرائیلی‌ها «با نقض قوانین جنگی به عنوان اولین سلاح برای تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها، ویران کردن کشاورزی و خراب کردن راه‌ها» از آن استفاده می‌کنند. نک.

Human Rights Watch, “Israel: Caterpillar Should Suspend Bulldozer Sales: Weaponized Bulldozers Used to Destroy Civilian Property and Infrastructure,” November 23, 2004, available online at

<http://hrw.org/english/docs/2004/11/22/isrlpa9711.htm>.

۸۷. عریضه‌ی مشترک هاروارد – ام‌آی‌تی برای تحریم اسرائیل در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

http://physics.harvard.edu/~wilson/2002_divestment.html

۸۸. مقامات اسرائیلی در زمان‌های گوناگون دانشگاه‌های فلسطینی‌ها را بسته‌اند. برای مثال نک.

Molly Moore and John Ward Anderson, “Israelis Close Colleges in Hebron,” *Washington Post*, January 16, 2003, p. A15.

۸۹. پروژه‌ی دیوید سازمانی است که در سال ۲۰۰۲ بنیان گذاشته شد تا به تعبیر خودش: «تهاجم ایدئولوژیک به اسرائیل در دانشکده‌ها، مدارس، دبیرستان و کلیساها و در کل جامعه را پس بزند».

<http://davidproject.org/>

برای انتقادهای از فعالیت‌های آن‌نک.

M. Junaid Alam, "Columbia University and the New Anti-Semitism," *Counterpunch*, March 2, 2005, available online at

<http://www.counterpunch.org/junaid03022005.html>;

and Scott Sherman, "The Mideast Comes to Columbia," *The Nation*, April 4, 2005, available online at

<http://www.thenation.com/doc/20050404/sherman>

۹۰. برخی از این موارد به همراه موارد دیگری از نژادپرستی عرب‌ستیز در اثر زیر از چامسکی آمده است:

Noam Chomsky, *Necessary Illusions: Thought Control in Democratic Societies* (Boston: South End Press, 1989), pp. 214, 315-316.

91. Nathan and Ruth Ann Perlmutter, *The Real Anti-Semitism in America* (New York: Arbor House, 1982).

ناتان پرلموتر مدیر بخش ملی اتحادیه‌ی مبارزه با هتک حرمت بود.

۹۲. دیوید هوروویتز (Horowitz)، ایدئولوگ دست‌راستی؛ مؤلف

The Professors: The 101 Most Dangerous Academics in America (Washington, DC: Regnery, 2006)

بنیانگذار

frontpagemy.com (<http://frontpagemag.com/index.asp>)

و به همراه ناتان شاراتسکی و بنیامین نتانیاهو و دیگران از بنیانگذاران یک اورشلیم (One Jerusalem)، سازمان متعهد به «دفاع از اورشلیمی متحد به مثابه پایتخت بی‌قید و شرط اسرائیل»

http://www.onejerusalem.org/faq.asp#answer0_1

هوروویتز همچنین انگیزه‌بخش کارزاری برای قانونی کردن و اجرایی کردن «منشور حقوق دانشگاهی»^۱ اش بوده که به تعبیر انجمن استادان دانشگاه‌های امریکایی (AAUP)، «آزادی دانشگاهی را با کنشی که مدعی حفاظت از آن است، نقض می‌کند».

(AAUP, "Academic Bill of Rights," Washington, DC, December 2003, available online at <http://www.aaup.org/statements/SpchState/Statements/BillofRights.htm>).

۹۳. برای مثال نک.

Michael Janofsky, "Professors' Politics Draw Lawmakers into the Fray," *New York Times*, December 25, 2005, p. I:22.

94. Norman Finkelstein, *The Holocaust Industry: Reflections on the Exploitation of Jewish Suffering*, 2nd ed. (London: Verso, 2003).

۹۵. گفت‌وگوهای ایراد شده در ۱۹ اکتبر ۱۹۷۳ در انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های عرب، چاپ شده در:

American Report, October 29, 1973.

۹۶. سیمور مارتین لپست (Lipset) (۱۹۲۲-)، جامعه‌شناس سیاسی برجسته و عضو فعلی مؤسسه‌ی هورور. او رییس انجمن به شدت طرفدار اسرائیل استادان امریکایی طرفدار صلح در خاورمیانه است. از نوشته‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

"The Socialism of Fools": The Left, the Jews & Israel," in Mordecai S. Chertoff, ed., *The New Left and the Jews* (New York: Pitman, 1971).

برای نقد آثار او نک.

Noam Chomsky, "The Peace Movement and the Middle East," in his *peace in the Middle East? Reflections on Justice and Nationhood* (New York: Vintage, 1974), pp. 153-198. Reprinted in Noam Chomsky, *Middle East Illusions* (Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2003), pp. 123-155.

97. Chomsky, "The Peace Movement and the Middle East."

98. Irving Howe, "The Campus Left and Israel," *New York Times*, March 13, 1971, p. 29; reprinted in Irving Howe and Carl Gershman, eds., *Israel, the Arabs, and the Middle East* (New York: Bantam Books, 1972), pp. 428-430.
۹۹. دیسنت (*Dissent*)، فصل‌نامه‌ی سوسیال دموکراتیکی است که در نیویورک چاپ می‌شود و ابروینگ هو از آغاز به کار این فصل‌نامه در سال ۱۹۵۴ تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۳ از اعضای تحریریه‌ی آن بود.
100. De Gaulle, November 27, 1967, quoted in Gilbert Achcar, ed., *The Israeli Dilemma: A Debate Between Two Left-Wing Jews. Letters Between Marcel Liebman and Ralph Miliband* (London: Merlin Press, 2006), pp. 10-11, n. 18.
۱۰۱. اسحاق رابین بعد از آنکه چند سرباز به دلیل خشونت بیش از حد به دادگاه نظامی فراخوانده شدند، در کنشت (مجلس اسرائیل) تکذیب کرد که «دستور داده تا استخوان‌ها را بشکنند». عضو کنشت، یوسی سارید، پاسخ داد که: «حتا، اگر رابین عملاً دستور نداده باشد که «استخوان بشکنند» باید مسوول آنچه که سربازها از حرف‌های او دستگیرشان شده و بر آن مبنا دست به عمل زده‌اند شناخته شود... سارید گفت چون رابین در سرزمین‌های اشغالی بوده و شخصاً دستور به کتک زدن به عنوان مجازات داده است اکنون نمی‌تواند از مسوولیت دولتی خود شانه خالی کند».
- Asher Wallfish, "Rabin Denies He Gave Orders to Break Bones," *Jerusalem Post*, July 12, 1990.
102. *International Herald Tribune*, January 26, 1988. Quoted in Achcar, *Eastern Cauldron*, p. 125.
103. *Le Monde*, October 19, 2000.
104. David Goldiner, "PAT: GOD SMOTE HIM. Gaza upset Lord, says Robertson," *Daily News* (New York), January 6, 2006, p. 4; Larry B. Stammer, "Evangelical Leaders Criticize Pat Robertson," *Los Angeles Times*, January 7, 2006, p. A8.
105. Jack G. Shaheen, *Reel Bad Arabs: How Hollywood Vilifies a People* (New York: Olive Branch Press, 2001).
106. Edward W. Said, *Covering Islam: How the Media and the Experts Determine How We See the Rest of the World*, rev. Ed. (New York: Vintage Books, 1997).
۱۰۷. نک. *Orientalism* (New York: Vintage, 1978).
۱۰۸. Islamophobia، واژه‌ی یونانی فوبیا (*phobia*) به معنی «هراس» است.